از قرقخان کربلائی رضا آورده است بدین تفصیل

هفت بادیه یک ... یک تالکی یک کنیز

یک کلکیر یک ... یک لگن یک ... تا فرمان

ا م ع

هو الله تعالی شانه العزیز

وهو العزیز الحکیم

یاهو

م

وبه نقتی هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

این درج براز جواهر تحقیقات   باشد نام مبارکش تائیدات

بیچون چون بود بیش از ایجاد جهان   با خلق جهان نیز همانست همان

نفزود جهان ساختنش عزت و شان   او با همه و بی همه باشد سلطان

الآن کما کان کما کان الآن   بیجا همه جا یکیست پیدا و نهان

اینست ره معرفت ذات صفات

خواهی

خواهی رسدت جهان جهان عنبه و سود   بشناس او را چنانکه خود وصف نمود

پویان بره معرفتش شو بسجود   خود سر بندان راه کز لطفش فرمود

لطفش ره معرفت چو بر خلق گشود   آن راه هر که بود بی پرده نمود

تا حجت قاطعش بود در عرصات

هستند اگر که در معرفتش ان اکد   باشد همه را دست تصرف کوتاه

خودسر روی راه که جاهست نه راه   خود سر که بند از هزار یکی نام آگاه

برتر ز خیال همه هستند شان اکد   این باشد این معنی سبحان الله

بی شرع بود معرفت از ممتنعات

جعفر صادق

با نور شنیم گفت یکی از اصحاب   مردی گوید دیده خدا را در خواب

فرمود ز دین بری بود آن کذاب   پیدا چه کرد بود از اهل عذاب

معبود شما دیده ندر یقظه نه خواب   ندر افق جهان ندر روز حساب

مردی نشود خالق آفاق جهات

۲

اول بود و اول بی اول اوست   آخر بود و اول هو آخر اوست

ظاهر بود و عذر بند شن و شمن دوست   باطن بود و ظهور هر چیز از دوست

شد فکر هم از صنایع قدرت دوست   زین راه هر کجا رسد فکر نه اوست

معبود منزه است از مصنوعات

عالم همه صنع دوست شد ز انرو دوست   حرف همه اوست دانا از زنبود

میکنم برقص سیاه اوست   لعنتش کردم گفت بکن رحمت اوست

زندیق از بس مختجا بی رگ دوست   بالعنت جان خویشتن هم باشند دوست

شد لعن علاوه محکمات آیات

باشد ز نظر نهان ناظر همه   آگاه ز هر چه هست قادر همه

نزدیکتر از کل خواطر به همه   آثار یگانگیش باهر به همه

بنمود جهان جهان نوادر به همه   اینست که باطن است و ظاهر همه

بی حیرت کوشش شناختن ره در ذات

آن ذات

آن ذات که ظاهر است در مستوری   با دیده اگر نه بینش معذوری

گر ناظر انوار نجف یا طوری   یا آنکه سلیمان زمان یا موری

در دیدن ذات کبریا معذوری   او بر تو نزدیک و تو زو بر دوری

الا نشر برای معرفت شد الات

ذاتی که بشد صفات او زاید ذات   اید ز همان ذات همان کار صفات

ذاتی که بود محیط او کلی جهات   البته بود دیدنش از ممتنعات

دیدن جهتی بکار دارد ز جهات   که دیدن بیجهت شد از مقدورات

محمد باقر

جز او که سمیع است و بصیر است بذات

گفتند بنور نجیم آن معدن جود   آن دوستیش کلید گنجینه سود

فرمای که لفظ شئ را بر معبود   آیا بتوان در سخن اطلاق نمود

فرمود آری ولی نباشد معبود   معقول یکی ونه بحدی محدود

این هر دو ز اشیا بود از مخلوقات

۳

یک شیئ بود کل اشیا معبود — باقی همه مخلوق شده بهر سجود
اینست که الله اکبر دائی فرمود — یعنی خاص است کبریا بر معبود
زان هر که تکبری درین باب کنود — با خالق خود منازع است آن مردود

عجز از تو خوش آید تکبر ز خدات

مودی ز یهود گفت با شیر خدا — فرمای خدا در چه مکانست چه جا
مولا گفتا که مکان کن اشیاء — موجود بیقین مکان دارد جا
چون جسم مکان و جاست ز اشیا — کو جا و مکان در چه مکانست چه جا

سایل فهمید مطلب یافت نجات

کرد ملحد بنور شیم شیعه سؤال — از معنی استوای علی العرش سؤال
گفتا یعنی نسبت رب متعال — با جمله ماسوای بیک صورت حال
یکسان نسبت بود ز تغیر و زوال — در حضرت او قرب مکانست محال

عرش هست عبارت ز همه مخلوقات

علدلی

علدلی ز امام ششم شرع خدا — پرسید که چیست عرش و کرسی و کجا
فرمود که عرش بر دو وجه است ادا — عرش است جمیع خلق و کرسیش دعا
هم عرش بود علم بمعصوم عطا — کرسی علمی که باشد آن خاص خدا

تحلیل خیال و وسع کرسی هیهات

ذاتی که برون ز هر تصور باشد — کو یابد آن و تهی وهم بود باشد
هم خاص بزرگیش تجبر باشد — هم آن جلالتش تکبر باشد
هم بجز شناختن از آن در باشد — هم حاصل این غوص تحیر باشد

اینجاست که عقل عقل کل باشد مات

نص است که هست بر خدای متعال — حد تعطیل و حد تشبیه محال
تعطیل بود نفی کرا ایجاب خیال — تشبیه بود خیال مانند مثال
ایجاب چنان مدبر است دو امر محال — تشبیه بغیر هم ضلالت و ضلال

محدود باین دو حد شد از مصنوعات

البته شد اختیار از وصف کمال — ایجاب یقین نقص بود هم زوال
با این همه نیست عیان در همه حال — ایجاب مدبر است البته محال
اینست که توحید نباشد بکمال — بی نفی دو حد ذکر کرد کار متعال

مختار است و منزه از تشبیهات

کفتند بنور شیم دین خدا — جولانت رضا و سخط خالق ما
فرمود رضا و غضبش هست بجا — بیجا تغیری از آن کرد ما
رضوان خدا بما ثواب و عطا — باشد غضبش عقوبت اهل خطا

سبحان الله من صروف الحالات

کفتند بحجت شیم حیث بیان — در معنی توفیق خدا فضل لان
فرمود که با قصد ثواب عصیان — تسبیب حصول منع توفیق است آن
اما چو بمقتضای حکمت دیان — بی امکان کند بود آن خذلان

توفیق کند معاصی و طاعات

سخن امام

شخصی بامام ششم اهل جنان — کفتا فرما حول وقوه را چیست بیان
فرمود که نیست حول ما از عصیان — الا بعون خدای دو جهان
هم نیست بطاعت خدا قوت ما — الا که بتوفیق کریم منان

شاد انکه مخلص کند توفیقات

جائی که بحالات ذهن در ماند — عقل همه دابون آن در ماند
در ذهن همه پیمبران در ماند — چون حرف بکنه او رسد در ماند
حیران همه در کنه آن در ماند — دیگر بکنه میرسد سخن در ماند

جز ذات خدا نیست کسی عارف ذات

ذاتیکه محیط همه اشیا باشد — بیجا و مکان قدیم یکتا باشد
از جمله محاط او یکجا باشد — حادث خواهد متغیر نا باشد
او را که شریک و کفو پیدا باشد — کی ذات محیط همه اشیا باشد

این حجت عینیت ذات است صفات

دانیکه محیط ماسوای شد به کمال — تجویز دوی دگر بود محال
هر چیز ز ممکنات اید بخیال — البته بود محاط او در هر حال
اینست که در طریق پیغمبر دال — دانند منزه هست از وهم و فکر و خیال

سبحان الله من جمیع الشبهات

دانیکه ز تشبیه مبرا است یکی است — علمی که محیط هر اشیاست یکی است
واهیکه بود شرع بدایت یکی است — نور یکه حیات بخش و الهاست یکی است
واهیکه خدا نمود و اوان یکی است — مابین دو ممتاز ده وات یکی است

یک راه بخالق است از مخلوقات

توحید پسند یده بنانند ز کسان — بیحصر قدم ذکر دکار دو جهان
عالم که قدیم است بر فلسفیان — وصف قدم این همه تدبیر عیان
دلسوات که هست اجتماع ضدین — دو فضا دمشو شریکیشان شرکت آن

بنگر بجهان جهان تدبیرات

بنگر بمه تغییر شد و احوال — کاهی بدرست نماید و کاه هلال
از بسبب که کسب نور شد مه و سال — از شمس بود با مر رب متعال
آن منطقتین دان تقاطع شده‌اند — بر انکه مدبر قدیمیست محال

بدات

دکو فرشتی شاه نجف شد بیداد — قنبر همره داشت پاس مولی کنار
فرمود حراست مرا از اغیار — از اهل سماست یا که از اهل دیار
با اهل سماست نیت تو ابای قرار — بی حکم سمای چه ضرر از اغیار

بر کرد که اوست حافظ من نجهات

دیدند که کرد صف دین حیدر — از دیوار شکسته بند که در
گفتند بشاه اولیای سرور — از حکم قضای حق گریزی تو مگر
فرمود از امر بعقضای داور — از حکم قضا هم کی بزم تقدیر

کس را نبود گریز از تقدیرات

پرسید یکی که از جه شد جاوید است — در عدل خدا عذاب اهل نیران
فرمود امام ششم متقیان — هر کس بود از نیت خود سود زیان
پیوسته بود نیت کافر کفران — دایم بلند در دل مؤمن ایمان

خیر و شر اعمال بود با نیات

ان شهر علوم مصطفی را شد باب — فرمود که جبر اگر بود حق صواب
باید نه نکوکار بود نار و عذاب — هم بهره بدکار بود خلد و ثواب
یعنی باشند جبر و ظلم از یکباب — صادر نشد از ظلم مکر ضد ثواب

با جبر جبر نباشد کی عدالت اثبات

پیوسته شکست ظالمان کار خداست — این هم ز بر ای عدل برهان خداست
بود او بر داور ان کی ظلم رواست — قلام عبید نیست قران گویاست
ظلا بود اگر بود ظلم روا است — این نفی از ان بلفظ ظلا اراست

باید بکمال باشند ش کل صفات

گر بر سد ز نور ششم شیعه سؤال — از نص هدایت خدا و اضلال
فرمود کند بخشش رب متعال — از دار کرامه ظالمین را اضلال
راهی کند از روز بلطف و افضال — از پل به بهشت مؤمنین را خوشحال

تا با که بود رحمت او بر انظارات

گفتند بنور ششم شرح خدا — تغییر بقای وجه رب لطف نما
فرمود منزه است البته خدا — از وجه و ید و ز خیل که هست از اعضا
شد وجه خدا طریقه دین شما — زانرو که بوند از این جهت ره بخدا

وجه است جهت جمع وجوه است وجهات

گفتند بنور ششم اهل جنان — جان از جه دهد مؤمن کافر یکسان
فرمود که چون شیعه دهد جان آسان — از بهر وی آن شروع آسانی دان
کی جان بصعوبت دهد کافر دوان — دنباله هر صعوبتش باشد آن

در دشمن دین بعکس این شد حالات

در حشر دو کس شوند مامور بنار — این یک نگرد ان یک آیند از رفتار
گویند باین چه میدوی هست نار — گوید علام اطاعتم کرد این کار
گویند بانانه بخشید سوی این کار — گوید که امید این نبود از غفار

نقش هست که بو هر دو رسید حکم نجات

اول خالق که قدرتش کرد ایجاد — ان نور محمد است و آل امجاد
انوار دگر یافت از ان نور رشاد — افلاک به بو کار از ان نور افتاد
در بیع کاینات ان نور کشاد — روضات بهشت شد از ان نور آباد

باکان همه واسطه از ان نور حیات

ایزد باشد خالق اقدار فعال — اما فاعل اهل یمین است و شمال
توفیق کند اهل ره خوشحال — خذلان باشد نصیب اصحاب شمال
خوشحال انکو رضیر شد نیکو حال — بد حال انکو کند بس زشت مال

هر دانی بر انکس که به او سد زجهات

فرمود امام بجمیع اهل جنان — هان خلق جنان بیشتر است از نیران
هم طاعت کرد کار بیش از عصیان — هم خلقت رحمت ز غضب بیش بدان
هر شمس و قمر حیات و موت است جنان — هم خیر و شر و ارض و سما هم زاینسان

شد خلقت نور نیز بیش از ظلمات

کار تو دو بابت است در راه رضا — شد کار خدا و عمل دیو دغا
هر کار که از تو سر زند در دنیا — گر مشروع است شد بتوفیق خدا
ورنه باشد از تو از دیو دغا — با خذلانی که خیزد از علل خدا

تا از که شرور در از که آید خیرات

نقش است که جمله کافر ند و گمراه — الا انکو هدایتش کرد اله
هم جمله فقیرند و پریشان و تباه — الا انکو غنی است از لطف اله
هم کل عباد را شعار است گناه — الا انکه حفظ حق داشت نگاه

بو جبر مکن حمل چنین تحقیقات

طاعت بتو سر زند بتوفیق خدا — هم معصیت از تست بخذلان قضا
طاعت کنی شکر خدا را بجا — عصیان چو کنی ز توبه اش جوی دوا
اینست که با کلیم خود گفت خدا — طاعت بمن اولی و توبه جرم آن اولی

ناصر برنج که واکنی توفیقات

گردند

مووی زنبی ست انسنو این بیغامش   فرمود امام هشتم از اعلامش
هر شیعه که سنی محمد نامش   باید همه راسه جبز در اعظامش
اوّل همه دم در همه جا اکرامش   دوّیم توسیع مجلس ارامش
سیّم بانبشر کن بسویش نظرات

از قول نبی رحمت بی مرو حدّ   باشد ز امام هشتم این هم بسند
جبی که برای شور باشند معلّ   شخصی که در ایشان بود از بهر ملد
کو نام محمد سنی بود یا احمد   زان سور بایشان نرسد هرکز بد
اَلْفَقْرُ لِمَنْ سَمِّيَ بِاسْمِ الْحَضْرَات

فرمود امام پنجم دین خدا   تهمت به نبی است کسر دندان حاشا
باضرب کلوخی ز هجوم اعدا   در لعل رسول شجّه شد پیدا
جون روز احد ماند پیمبر تنها   ان شجّه شد از خالد بی شرم حیا
بو خالد بن الولید بار العنات

فرمود امام ششم شیعه ال   شخصی که دهد کلی بدست خوشحال
خوشحال سوی ان کل و بو خنم عال   بفرست درود هم به پیمبر و ال
زان بیش که از کفش کذارد خوشحال   عفران خدا شود شامل حال
کلها جینی باین ادا از حنات

فرمود امام ششم شیعه ال   بخشند صلوات بر دعا قوت بال
جون مرغ دعا ز لب کشاید پر و بال   باشد ز فرق بی سرشت ابنکو حال
کر هست دعا صلوات از دنبال   پروان کند و نه بریزد پر و بال
یعنی صلوات شد براق دعوات

فرمودی

۷

فرمود نبی ز شیعیان من واال   یکبار درود انکه فرستد خوشحال
ان یک هزار است زرت منعال   باذکر هزار صف ملک از دنبال
اینست که نور دولت شیعه ال   در اوج کمال نیستش بیم زوال
کافیست همین دعا از دعوات

شخصی با امام ششم دین تمام   کفتا که خنبم بکعبه جون کرد مقام
جیزی شنور در همان بیت حرام   غیر از قد کواتم ز دعا شیرین کام
فرمود که جنت بجنان جا و مقام   با افضل هر دعا دعا کرد تمام
شاد انکه بابن دعا فزاید درجات

فرمود امام ششم دین هدا   ان رو سیش لطف نمایان خدا
در هر مجلس که نکند ذکر خدا   حسرت شوران بر همه روز جزا
هم ذکر حدیث ما بهر جا ز شما   باشد بخدا بعینه ذکر خدا
با یاد خدا باشنی بذکر حضرات

کوید سخن که هست مکروه شده جا   بر آنچه که وال او درود از لبها
در عطسه و وقت ذبح و در مستی نسیا   بر طبق همین حدیث کر رندا ما
فرمود امام پنجم دین خدا   ملعون بود انکه این سخن کرد اینشا
یعنی بجرب این حدیث از موضوعات

موسی جو نظر بر شجر طور کشاد   وز دهشت و اضطراب در سجده فتاد
بودا ز مهر امام موسی جون شاد   کفتش ببینه بایدت دست نهاد
تا بجه نزد سینه جون جع کشاد   بر طور شعاع ید بیضا افتاد
از دولت نور آل بود ان آیات

٨

فرمود امام ششم دین خدا   ابلیس کذار دست تا هفت سما
با امر خدا جو کشت عیسی پیدا   شد رانده بقهر از سه سما یو دهنا
جون سید کاینات شد بو دکشا   ممنوع شد ابلیس ز هر هفت سما
ان شب ز شهب رفت کمان عرصات

در قران شد بیان بقاب قوسین   رمز شب معراج رسول ثقلین
یعنی که علیست با رسول ثقلین   یکنور دو دیده هم بنور حسنین
یکقبضه کمان حلقه اندازان اثنین   سر کفته دو سر بکوش هم از طرفین
ضع مید لیست این چنین تشبیهات

نور نظر احمد مختار علیست   از مرتبهٔ نبی خبر دار علیست
با نور نبی همیشه سیار علیست   در کار خدا همیشه در کار علیست
سالوح نبی جهد انوار علیست   در کار که زمانه سرکار علیست
با حب علی فرشتکان راست حیات

فرمود امام ششم دین طه   اسمی لیست که شد خاص نبی اسما
هم کفت بود معنی طه ز خدا   یا طالب حق هادی راه هدا
یا لیس همه شد خاص نبی از اسما   یا سامع وحی شد خطابش ز خدا
هم اسم امام است مبین دلالات

نقش است که باشند ملکی نون نام   کز نون بقلم رسد ز معبود بیام
اما ملکی که شد قلم او را نام   بر لوح هم او ز نون رساند پیغام
هر ان ملکی که لوح شد او را نام   ارد بسرافیل به جبریل بیام
تا انکه بانبیا رسد مخفیات

ان سر که دین در سر طاعت دارد   در سجده بقدر عجز عزت دارد

بخشش از

بهتر از همه عجز شان حضرت دارد   جند انکه تکبرت مذلت دارد
زان سید کاینات شهرت دارد   اینجاست شان عجز رفعت دارد
عجز از تو و رحم از رفیع الدرجات

شد وحی بموسی که ندانی زجه باب   از خلق ترا اکزیاد رب الارباب
این لطف از ان شد که میان اصحاب   بودی تو ذلیل نفس تو درین باب
هرکاه که در نماز دمی بشتاب   در سجده کذاشتی رخ خود بتراب
شاد انکه بسجده سر کند راه نجات

فرمود امام ششم راه رشاد   ایزد دو ملک نکرده موکل بعباد
هر کس متواضع است در دو دنیا   سازند بقدر دستیش قدر زیاد
ان اکه بود سر از تکبر بر باد   قدر ش ساز نذ پست در بین عباد
یا بند در دین ره بتواضع درجات

فرمود امام ششم اهل جنان   مردی ز عرب بیش نبی فخر کنان
کفتا بنبی منم فلان ابن فلان   تا انکه شمرده نه نفر از ایشان
فرمود نبی تو ای دهم در نیران   جون بود منافق و هم از مختالان
مختال فخور شکار هیهات

بر خورد ابلیس در رکد ادی کلیم   کفتا بخدا بکو علیمی حکیم
میدا نستی فلان لعین است رجیم   او را زجه خلق کردی ایرب رحیم
کفتند ندانم حکیم ان ذ خیم   جاهل کند اعتراض دایم بحکیم
نادانان ایجاهینه شبهات

٩

بپرسند ز نوبر ششم این ملّت — منصوص دو اتّفق همان بد طینت
گفتا بامن بگوجه باشد حکمت — در باب ز باب سیح وان خلقت
فرمود امام تا رهید از نخوت — جبّار انرا از مکسی ببین خفّت
بالبتّه امام کرد نمرودی مات

در نامه بنی نوشت بر شاه کیان — هفت اقلیم است ربع مسکون جهان
در هر اقلیم شهرها هست عیان — شهریست مداین تو از جملهٔ ان
در شهر مداین است تو چند بن کیان — تو چند یکی ببین ز اجزای جهان
زشت است باین حسن تو خود داند عوامّ

فرمود امام پنجم متّقیان — با ایمان عبد را رفعت شان
در بیش ز رفع شد ذا ایمان — هر چند وضع باشد او بیش کسان
هر هست وضع نزد او بی ایمان — هر رفیع است بچشم دیگران
ایمان طلبید از تو رفیع الدرجات

بی لطف خدا چه ممتنع بود نبات — ارسال رسل بشان خود واجب ساخت
پس باید فانیا که در خلق انداخت — تا شان چنین علم لطف افراخت
چون نجات نیز شاه و لایت ساخت — با حب دوازده امامت ساخت
امّا باشد شناخت ابا طاعات

فرمود امام ششم متّقیان — در شیعه سه چیز شد نشان ایمان
اوّل حلش بکر دکار دو جهان — ذالنّاس که با نبی خود شکر دیان
دوّم بلجّا که کیانند لیشان — ستم بخصوم دین ذا انبیا زمان
یعنی با حب و بغض جو راه نجات

گفتند بحب

در معنی اسلام نظر بر ایمان

گفتند به حجّت ششم حیث بیان — از قول رسول ذو الجلال منّان
فرمود یقین بدانکه باشد ایمان — اقرار و عقیده عمل با ارکان
اسلام همان است ولی ظاهر ان — با علم خدا است حال القصد تو جنان
انیست که کافر است دستی نجهان

فرمود امام اوّل متّقیان — از قول رسول ذو الجلال منّان
مجموع سه خصلت نام من ایمان — اوّل اقرار شیعه ما باسان
دوم تصدیق گفته ما بجنان — ستم عملش بحرف ما با ارکان
ایمان نبود مجرّد اقرارات

لفظ است که ایمان تو ابا اسلام — چون کعبه بمسجد الحرام است نظام
یعنی که بود ظاهر ایمان اسلام — مخصوص خدا است علم ایمان انام
سنّی نجس است چون ندارد اسلام — امّا معفو است تا نشود ظاهر امام
حکمت بسیار است در معفوّات

گو سنّی که حکم اسلام در او ست — در غیبت صاحب الزّمان حکمت او ست
یعنی تا در زمانه از حکمت دوست صاحب خورشید روز ابر است هم دوست
سنّی کو بی مسلم حکمیست نکوست چون استنجا نجاست در معفو گشت
مفهوم چنین شد از احادیث ثقات

فرمود امام پنجم دین خدا — ان حامی شیعیان خود در همه جا
وابسته باسلام بود در دنیا — استحلال فروج و هم حقن دما
امّا ایمان ثواب باشد جا — ایمان نبود ذمی ز اسلام جدا
یعنی بتولا و تبرّاست نجات

مرتضی ز امام ششم این راه است — بشنو که حدیث دل اگاه است
انرا که عطا و منع او لله است — حبّش فی الله بغض هم فی الله است
با ایمانی که کامل و دل خواه است — در زمرهٔ مؤمنین این درگاه است
یعنی دارد شیعه کامل ایات

گفتند بنوز ششم اهل جنان — ایا هست حب و بغض از ایمان
فرمود که نیست در حقیقت ایمان — الّا حب بحقّ و هم بغض جبان
شاهد هم خواند ایه از قران — بر بغض همان کفر و فسوق عصیان
ان ایه بود ز ایهای حجرات

واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتّم ولکنّ الله حبّب الیکم الایمان وزیّنه فی قلوبکم وکرّه الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون فضلا من الله ونعمة والله علیم حکیم

بپرسید نبی بمجلس از اصحاب — از او ثق عروهای ایمان و صواب
هر کس یکی از فروع را گفت جواب — از صوم و صلات و حج دیگر ابواب
فرمود نبی او ثق ان در همه باب — شد شیوهٔ حب و بغض در راه صواب
دین یافت ز حب و بغض فی الله حیات

گفتند خدا به بندگان آذا کرام — از ام است مهربان به تمام
باشد ز خدا لطف نمایان بنام — ارسال رسل هست سبب کل انام
انیست که از نخست تا روز قیام — دنیا هرگز نبوده خالی ز امام
بمحبّت معصوم جهانی اجر بنات

دین را هر

دین را هرگز نگشت نسیان محکم — الّا باماً که خدا کرده حکم
باید بود ان امام در فضل علم — منصوص و ز هر کسی بقران اعلم
معصوم و لیعه کمال فایق با همم — حقا دوازده نه بیشند و نه کم
والله باین عقیده شد خاص نجات

بانقص محمّد و علی راه رشاد — با نور دو سبط بود زین العبّاد
نور است که خدا بباقر و صادق داد — با حجّت کاظم و رضا بود جواد
از هادی و از زکی جهان چون شد شاد — نوبت بزمان صاحب الامر افتاد
قایم مهدی است تا قیام عرصات

فرمود امام ششم اهل جنان — ایمان بغیب را دو وجه است بیان
ایمان با مام غایب از خلق جهان — ایمان بقیام ساعت و حشر کسان
یعنی ایمان بحشر از است لهان — دارد بقیام قایم ما ایمان
با ایمان را بغیب کو راه نجات

شمس و قمر و نجوم این لیل و نهار — با نور امام هر زمانند بکار
با مهر بروج اسمان شد سیّار — و منزلت انکو نکونکی الیهو شمار
یعنی که نظام دهر را در ادوار — با مهر دوازده امام است مدار
از اوّل دنیا است چنین تا عرصات

گفتند که در وقت شکست اصنام — بر کتف نبی ز جبر علی کرد مقام
فرمود امام ششم دین تمام — یعنی نبی یافت علی علو مقام
هم خواست نبی دم بنماید که امام — باید چنین بر بود از انام
آن دوش کجا و بار عصیان خیبات

توحید که لا اله الّا الله است — حرفش بعدد دوازده دلخواه است
شرطش که محمّد رسول الله است — الفم دمش دوازده ذو الجاه است

ان هر دو چو با علی ولی الله است   هوشت ز دوازده امام آگاه است
بنگر همه و سال و بهیچ و درجات

شاهی که خدا نماید از لطف بناس   با حجت معصوم نماید باساس
داند بیقین شعور انداه نشناس   دین فطرت حکمت است نه در اقیاس
والشان کز دلست کادر ماه حواس   با نور امام است صلاح همه ناس
با نور امام کاخ راست ثبات

قطب حرکات آسمانست امام   در قالب کاینات جان است امام
امور آنکه از دیده نهان است امام   چون جان نهان است و در میان است امام
هم صاحب امر و هم زمان است امام   تا صاحب صاحب الزمان است امام
در کالبد جهان امامت حیات

فرمود امام هشتم آن شاه رضا   میگفت امام ششم دین خدا
ساکن باشید شیعیان جای بجا   مادام که ساکنست این ارض سما
یعنی ز سما نا شده بو اسم ندا   بیدا نشده بارض خسف بیدا
شد بعد ظهور این دو نشان از آیات

مرصوص بنا به پنج چیز است اسلام   اول بنماز دین بان با نت نظام
تعمیم بزکوة نقد و جنس انعام   سیم بصیام و ترس نار است صیام
چارم حج است از شعار اسلام   پنجم بولایت دو جهان دو امام
افضل ز همه بود ولایت ز جهات

نعت ز انسان که شد نسق در قران   تفسیر نعمت تشیع بود آن ز
در سوره الحمد بود تا شد عیان   در آیه اکملت لکم هست همان

7

نص است

نص است که هم ابتدای قران   تلقین ز برای منکران نعمت دان
از جمله این سعکر که آید هیهات

کردید نزول بر شیعه آل   از معنی لفظ صبغة الله سئوال
فرمود که صبغة خدای متعال   اسلامی شد که هست با شیعه آل
این رنگ خدا نیست بو نیست زوال   این طایر قدسی است ز زیر دو پر و بال
شاد آنکه باین بال برد سوی جنات

فرمود امام ششم دین خدا   ناصب نبود ناصب بغض با امام
زان رو که سیاه اهل بیت در دنیا   گوید که منم دشمن آل طه
ناصب بود آنکه بهر دین در دنیا   اظهار کند عداوت شیعه ما
سنی ز احبای تو شد با علات

مروی ز هدایه دین بود در اخبار   کز فاتحه شد بو تو سهمند حب الاشکار
از نعمت انعمت علیهم اظهار   شد بهر تشیع که خدا داد قرار
سنی همگی ز ضالین شد بشمار   مغضوب علیهم دگران از کفار
یک دین حق است ما بقی مخترعات

گفتند مخالفان کهای رافضیان   کو فایده امام غایب بجهان
فرموده امام در جواب ایشان   در غیبت صغرای بهین شرح بیان
سوز انوش ز آفتاب است عیان   هر چند که در ابر نهان باشد آن
بی معالجه نیست که ابر است هوات

قران مجید شد یکی از ثقلین   تمام بهین دو نوس باشد کو نین
قران بحر است بر گهر در مایین   غواص همین آل رسول ثقلین
تفسیر همین امام را باشد زین   هر کس نکند غوص گهر از بحرین
خاص است معصوم بیان آیات

12

فرمود نبی علی بود چون قران   ز انسان که بود سه قل هو الله است
باشند بولایت علی هم ایمان   ثلثان بلسان و ثلث دیگر بجنان
شد ثلث اخیر یار یعنی با ارکان   چون جمع شد این هر سه تمام است ایمان
اعجاز نبی است این چنین تشبیهات

بیوسته بطیبه جابر مغز جابر   حان اهل مدینه بشنوید از من
صبیان چو نداید ز بود فاجر   زاد زنده حرام یا حلال و طاهر
چون حب علی محک بود از مخبر   ان عرض کنید تا عیان گردد سی
با حب علیست طیبات طینات

منصوص شد از هدات دین در اخبار   هفتاد بود بطون قران بشمار
یعنی هر حرف از آن که باید تکرار   دارد هفتاد وجه دیگر یکبار
زین حرف عجب ز عجیبی که بسیار   معلوم بکن ز خویش مردان حمار
کز سوره اعراف جز دیات از رقعات

فرمود امام ششم از هشت و چهار   قران با امام از هم کرد اخبار
شخصی گفتا بمان کن از لطف اظهار   الجار که جاست لعبد از آن تم الدار
فرمود دعای با پیاره ای   بیش از بیت اعند که دادا این حبار
با باید هم آن امام یا بید سکات

گفتند بنور ششم اهل جنان   آخبار بکن که چیست طاعون بجهان
فرمود بقوم بست عذاب یزدان   بر قوم دگر رحمت و لطف رحمان
گفتند شود عذاب رحمت بچه سان   فرمود چنانکه بو زبان نیران
خزان ستاره ای جه جه خداز لعاب

7

ادرنک

او زیک سو شکل آن سبب بو سفیان   گفتا با امام روم اهل جنان
کز آیه رطب و یابس است از قران   کو حالت دو تحیه را شرح و بیان
مولی گفتا اگر بینکی تو از ان   از آیا بنش و البلد الطیب قوان
ان کافر حز شد خجل ز نام نهات

گفتند بمرتضی علی ای شه دین   گفتی قران ناطقم من بیقین
این حرف که سر زد از شما در صفین   در قران کو بشما اهل این حرف متین
فرمود ز ما انعام کتاب مبین   در یاسین هم نگر امام است جنین
بر حق بود شد نعل لبی اثبات

آورد چو جبرئیل ز نزد بیچون   نص وقفوهم انهم مسئولون
فرمود نبی که امد این آیه کنون   در شان بدادرم قرین هرون
یعنی ز ولایت ولی بیچون   مسئول شوند خلق از حد افزون
این شد همه را سر همه مسئولات

نور ششم از طراط شد بتو گفتا   گفت آن ره و رسم معرفت شد بخدا
آن نیست در آنجا بجز از طاعت ما   آن در عقبات حشر بود ری آنطا
آنکس که نلغزد ز طراط دنیا   البته نلغزد ز طراط عقبا
کن چاره ای از عقبات عقبات

در حذمت نور ششم دین تمام   گفتند طراط مستقیم است کدام
فرمود که آن ولایت ماست بنام   در سوره زخرف بر ها لنش تمام
چون هست علی حکیم در نص کلام   نص است که شخص او مراد است مرام
نه رتبت پایه علو درجات

13

نقش است که هیچ است خلاف رهبت — تعظیم همه فرض بود برامت
شد اول آن پنج نبی رحمت — دویم آل مطهر آن حضرت
سیم باشد کتاب رب العزت — چهارم کعبه قبله هر چار جهت
پنجم باشد شیعهٔ دین حضرات

بی حجت معصوم چه ایمان چه دین — دین دین تشیع است باقی تمه دین
چون مهر مبین است که این دین متین — با مهر دوازده امام است مبین
دیان نپسندد بجز این دین گزین — راهی که خدا داده نشان اینست این
این راه برد راست تو تا جنات

این چرخ که گرد دل تنگ بر کارش — آسوده دمی نبینی از رفتارش
این شد و این شنتا و این اصرارش — از بهر عظیم مطلبی شد کارش
تا در نگری چه سان شده بازارش — پیچیده شده است سر بسر طومارش
اینجا در نگر طی سجل از آیات

نظارهٔ ایمای قرانی کن — اندیشهٔ اسباب مسلمانی کن
اقرار بحشر و نشر جسمانی کن — دل را بهمین عقیده نورانی کن
با طاعت شیعی سلیمانی کن — شکر ابدی نعمت یزدانی کن
تا بهر شود بر ات فردوس برات

در قران بین که چون شد سبق هر جا — ایمان بخدا و یوم آخر همتا
یعنی ایمان بهیچ کس نیست عطا — تا جزم نشد از خلق روز جزا
از انسان که نبی لغت فریاد — بی تمهید ورمز نبشناه و بکذا
دین را بی این عقیده کی بود ثبات

درعالم

در عالم ارواح دفنت چه نشان — از نشئهٔ حساب و رجوع کاخ و جهان
از رجوع تو که بیک نزد سه مکان — از نشان که نشانها همه بین تو عیان
یا بهم را مطابق وصف و نشان — از واقعه همه خبر جنانست و جنان
این تصدیق است چاره این عقبات

در آیه خان بعث بین در قرآن — لتشبه بنفس واحده از بیان
یعنی همه هستی چو یک تن انسان — نه دفن بیک کس خبری ز آن دو سان
حقا که جلالتش تقاضا کند آن — نام خبرش باهم باشد یکسان
چون بو تو خور شید نظر بر ذرات

در دار فنا هر آنچه شد روز بروز — شد تمهید قیامت ملکی سوز
تا آن همه دیوان شود از هم مفروز — پنجاه هزار سال پر نیست هنوز
صبرت بجفای ظالمان یکدو سه روز — غمش است تظلم بالتش ظلم سوز
تا بو سر ظالمان چه دار درکهات

در هر دو سه روز حاکمان در بلدان — باید نکشند بهر تنظیم دیوان
در خلق شود چه عدل حکام عیان — مظلوم ز ظلم ظالمان یابد امان
دیوان کند از داد و عدل دیگان — بیجا تو تعجب چه کنی چون دیوان
پیداست قیامت از شتاب حرکات

فرمود امام ششم دین خدا — آن دوستیش معنی ایمان عطا
افضل ز همه عبادت شیعه ما — ادمان تفکر است در کار خدا
یعنی که بدان آنچه شود در دنیا — تمهید بود برای دیوان جزا
دنیا راه است و منزل آن عرصات

اخبار ز یوم دین مجازی نبود — بی این تصدیق دین نمازی نبود
این نشئه باین نظام بازی نبود — آن نشئه حقیقی است مجازی نبود
افلاک شتابنش بی بازی نبود — بیهوده سخن باین درازی نبود
دنیاست برای آخرت تمهیدات

فرمود امام هشتم این ره راست — آن خوی که بر خلق خدا لطف خداست
طاعت نه صلواة و صوم بسیار نه است — طاعت را اصل فکر بر اصل شماست
فکری که تامل شود در آثار خداست — دانی که چنین منع برای عقبات
فکری که پسندیده است در آلاست نه ذات

منع است تفکر تو در ذات خدا — جز حیرت و بهت از آن نگردد پیدا
باید که کسی فکر کند در آلا — یعنی آثار قدرت آن یکتا
مرویست که فکر ساعتی در آلا — بهتر بود از طاعت یک شب احیا
این فکر کشاند ت بر اه طاعات

هر چند نهایت بود با افکار — در راه خیال با نگرد افکار
فکرت در ذات حق نیابد چو بکار — تحی در باب فکر آلا اش بکار
در دین همه را بفکر آلاست مدار — یکدم خود را ز فکر آن باز مدار
فکری که پسند است در آلاست نه ذات

بی توفیقش از که نکو می آید — یا از که نکو یکسر مو می آید
از بنده کجا کار نکو می آید — کان همه از جهت او می آید
کز رحمت او بهانه جوی آید — کوه کیفیت سیاه باو می آید
پیوسته بهانه جوست از مارحمات

راوی گوید که شاه مردان فرمود — بازندیقی که منکر دیوان بود
چون جزم بوت بنود لتش خرم نبود — کاهی گویی بلکه شود آن موعود
این بلکه بملحدان کجا سهل نمود — این بلکه کند ز هراث آب ای مردود
این بلکه شکسته ملحد از افقرات

هلو بادشاه

بادشاه نجف یکی از اهل دیصان — گفتا چه بود بهر قیامت برهان
مولا گفتا اگر نباشد دیوان — باشیم من و تو بعد رفتن یکسان
گر هست چنانکه همه گرند بیان — بو سر تو چه خاک مکنی ای نادان
گر زید آن هو تبو چه خود یافت نجات

در بزم رحیل مجتبی چون رفقا — دیدند امام را بر از حزن بکا
گفتند که نیست هیچ سموم به بیان — دیدند سه رشم چه خلیل از تو عطا
باران نشان و قرابت این گریه چرا — فرمود ز هول چنین و هجر رفقا
سهل است ز قول مطلع این دعوات

گفتند خلیل گفت با عزرائیل — دیدی که خلیل جان ستاند ز خلیل
شد وحی بان فرشته از رب خلیل — گفتند بگو با طفل از ما بخلیل
کی بود خلیلی نکند او تعجیل — چون گشت مکلف بملاقات خلیل
مهلت چو بدید همه چو خلیلی ز تمات

چون شاه دهد به بنده از بندهٔ هزار — من بالم از آن کنم کفایت اظهار
وقت دگران سخن کنم گرا انکار — آن را حسن طلب نه انکار شمار
اینست که آدم ز عطا وقت شمار — در بارهٔ داود نبی کرد انکار
باشند هیچ تو ی ز از زال منفعات

ره طینهٔ طیبه یکی مرد سعید — در مجمع از امام هشتم پرسید
گفتا آدم چگونه فرمان نشنید — فرمود امام دین که ای مرد سعید
آدم بهوای نفس چون کنه چشید — آن بیختر از نبود لغش گشت پلید
البته نبی بری است از منهیات

اوّل دیوان مردمان در محشر — باشد صله سلاله پیغمبر
گوید ملکی ز جانب ان سرور — ای انکه بسادات نکو بودی تو
حق است بمن که ایم از جهله — بخشش ز همه بر فیض و بنوش آبکوثر
زنهار بکوش در رضای سادات

فرمود نبی که حب پیغمبر و ال — امن است ساز د بهفت جا ز اهوال
در حالت احتضار و در نزد سؤال — در وقت نشور و نشر طیر اعمال
در پای حساب نزد میزان فعال — هنگام صراط و افراز اهوال
با حب اگر نیست تبرا هبات

نقل است که میزان عمل روز جزا — تعدیل شود بانج دین خدا
یعنی بکواهی — میزان عمل کنند بر عدل بپا
ان کن که بجح کنند اظهار رضا — ندانکه کنند از تو شکایت بخدا
تا بتوانی ز خود مرنجان سادات

درحالت احتضار در نزد سؤال

فرمود نبی عترت ذریه من — واجب شماست
باصالح الحسنات هر خدای ذوالمن — باطالح السیئات بشاد خاطر من
این فخر بسی بسلسله در اهل — کز اهل التشیع است بجیل و من
باسید شیعه اجر دارد خدمات

فرمود امام اوّل متقیان — آن لیث پناه شیعیان در دو جهان

انکس که ترا

آنکس که ترا دوست بود از دل و جان — او با تو بود خویش ز اسباب زمان
آنکس که ترا دوست ندارد بجهان — هرچند برادرت بود خویش مخوان
یعنی نشوی دوست مگر با خوش ذات

فرمود ز قول مصطفی شاه رضا — با چار نفر منم معین در همه جا
با مکرم ذریت من در دنیا — با راست کن حاجت ایشان برضا
با ساعی در امور ایشان که بجا — با قلب و لسان محبشان در همه جا
هان سید شیعه را شمار از سادات

فرمود امام هشتم ان شاه رضا — طوبی باشند نظر به ذریت ما
گفتند ائمه را بود این تنها — با انکه نظر بر همه اولاد شما
فرمود نظر بر همه ذریت ما — طاعت باشد ولی بشرط ادا
این نیست دروغی از متقیات

دیدم — در باره خبث سیدی
گفتم که شما را چه — گفتند که نیست شیرین
گفتم — باقند بخور
نه زهر که زهر قاتل است ان کلمات

ایمان که — بی تیغ تبرا است سرا با نقصان
گر تیغ تبرا نبود — مانند نماز بی وضو باشد ان
هشتست که کفر را بود چار ارکان — از هر چهار
این بسبب قنوت حضرات

نقل است که دنیای دنی از رحمان — معطاست بر فاجر اهل جهان
اما کرم خدا ببخشند ایمان — الا بکسی که صفوه شد بجهان
یعنی ایمان از کرم بی پایان — بخشند از انکه برگزینند ز کسان
تا لطف خدا کرا دهد تشریفات

فرمود امام هشتم از هفت و چهار — با مات حسنا شیعیان
در حق خدا شفاعت ماست بکار — حق الناس ثواب ما شد بسیار
دوستان اگر از حقوق ما دارد بار — احسان
تا شیعه نماند نگران در عرصات

— تا قبله قبله باشد از چار طرف
— باشی با خارجی و مستضعف
— این تیر غلط
این منتق رسانا لجد تیر دعات

خواهی که همه باشدت فتح و ظفر — بر دشمن دین لعن
لعن است مطیع ذوالفقار حیدر — این حربه
این تیر است در جهاد اکبر — این مجمع خصم
این جوهر این حربه سر اعدات

پرسید یکی ز حجت هشتم دین — از حال غلاة و از حال تفویضین
فرمود غلاة و ابدان کافر دین — مشرک باشند اهل تفویض یقین
از هیچ کدام یار و همدم — با هیچ کدام
بی شک بخشند اهل تفویض غلات

در دهر

از کارها بجام خد

در دهر مفوضه دو قسمند بدان — یک قسم ابا مجبره چون ضلالان
قسم دگر از غلاة باشند عیان — هم هست مخمسه ز قسم ایشان
گویند مخمسه علی که در جهان — تفویض بخمس ابو ذر است و سلمان
عمر عمار ابن اسود ز ثقات

انوار نجف ز شهسوار — این طور لقا است
صد طور — از ناصیه کلید دارش پیداست
این شهر دعا است — واهش بخدا است از عبادش پیداست
کوثر از نجف در حسنات

در نزد وصی ششم پیغمبر — پرسید یک ز یوم حج اکبر
فرمود که عمره است حج اصغر — یوم النحر است یوم حج اکبر
سنی گوید که هست حج اکبر — خوانند دو خطبه
سال یکبر بروز جمعه افتد عرفات

گفتند ز طوف نور هشتم بجواد — هفتاد هزار حج بود گفتند یاد
گفتند که صد هزار حج باز جواد — فرمود دو صد هزار بلکه زیاد
زیاد
حج که حج است بی ولای حضرات

نقل است که طوف کربلا با ایمان — هر کام چو حج عمره باشد آن
گفتند جواد را که طوف سلطان — باطوف شهید کربلا چون است آن
فرمود که طوف — در حج جهاد باید
ممتاز تغربت است این از عتبات

فرمود پیغمبر خدای اکبر — بر من واجب محبت چار نفر
اوّل اوّل امام شرع انور — دوم سلمان که از منست و حیدر
سیم دوم حضرت سلمان بوذر — مقداد بود چارم آن چار نفر
ازحب علی است هر سه را این درجات

فرمود امام ششم آن کان کرم — اصل است سه چیز کفر را در عالم
حرص است و حریص شد بگندم آدم — از عجب و تکبر است ابلیس دژم
سیم حسد از حسد ابن آدم — شد قاتل آنچنان برادر بستم
لعنت بعمر که هر سه دارد در ذات

شک نیست که شد مجاور قعر سقر — در بیست و نه از ماه ذی الحجه عمر
امّا نهم ربیع اوّل ز قدر — آمد جبریل و مژده قتل عمر
پنهان با آل عید کردن سر وی — شد سال بسال سنت پیغمبر
با حکمت این عید بود فایده‌ها

پیوسته ز کفر اوّل وان طغیان — تعبیر بلفظ کفر شد در قرآن
از ثانی وان شر است از عدوان — تعبیر بفسق یا بظلم است عیان
از ثالث سه ظالم بی ایمان — تعبیر بعصیان شد و هست عیان
در آن سه آیات خصوصا حجرات

سنی گوید بگفته از حضرت — دانیم اجماع مسلمین واجب
گوییم بشرط باشد آن در امت — کی معصوم میشود آن حجت
معصوم اگر شرط نشد در امت — حق است اجماع بفتح وسبعین الب
بایست که هفتاد و دو یابند نجات

کفته نبودسم دمای

گفته نبوی شنیدم من میان — ما را خوانند رافضی لشکر کین
فرمود شما را نبود عار از این — اسمیست خدا بهر شما کرده گزین
هم شیعه ادریس نبی را بهمین — شهرت دارند پیش از این لشکر کین
رفض دو جهت قرابتش دارد طاعات

توحید که لا اله الا الله است — با شرط محمد رسول الله است
ایمان که همان علی ولی الله است — شرطش عمل و تبرّی از گمراه است
این نعمتها که توشه این راه است — ایمان عطای دل آگاه است
این نعمتها شود نعیم جنات

فرمود امام ششم آن کان کرم — مردم همه را دو صنف دان در عالم
ما را و جمیع شیعه ما را هم — بشمار عرب اگرچه باشند عجم
زان شد عرب متکلم اهل ایرام — گویند مجوسی اهل دوزخ با هم
گر در عربی زبان نجم ز حسنات

نص است که سید سور در قرآن — شد البقره هم چو نبی در دو جهان
از سید آیات چو پرسی تو نشان — با نص نبی شد آیة الکرسی آن
چون هست عرب ائمه و شیعه از آن — خیل شد سید عرب در دو جهان
هر مؤمن تو واقع است اینجا نکات

فرمود امام ششم آن راهنما — آن پشت و پناه شیعیان در همه جا
از خلق سؤال اوّل روز جزا — باشد ز فروض حج و طاعت ما را
با هر که شود ولایت ما پیدا — مقبول شود تمام الهام به خدا
بی طاعت ما قبول طاعت هیهات

فرمود امام پنجم دین مبین — بهتر ز حلیم نیست در روی زمین
طاعت کند ار کسی در آن جای گزین — از اوّل این جهان الی یوم الدین
گر طاعت ما فرض نداند بیقین — قدرش نبود کاهی شهد علیین
بی طاعت معصوم چه سود از طاعات

فرمود امام ششم اهل جنان — باشند سه قسم جمله خلق جهان
ما ایم نبوهاشم و سید بجهان — باشند عرب شیعه ما از انسان
از سایر ناس را تو اعراب بخوان — یعنی همه کافرند و اهل نیران
اعراب و انساء کفر بین در آیات

در شأن فیهم [illegible] اصحاب — یک پیغمبر بوتهما نجم حق است و صواب
چون اعلم جمله هست رب الارباب — مخصوص بقول او سخن در هر باب
معصوم اگر لب نگشاید بجواب — کی جزم کنی کدام حق است و صواب
اندیت که خاص شد یک فرقه نجات

آمد جبریل گفت یا ابراهیم — این طاعت ذبح را پسندید کریم
امّا اشکی که شیعیان راست مقیم — در ماتم آن شاه که ذبح عظیم
یک قطره آن بنزد فتاح علیم — بهتر بود از عبادت ابراهیم
کافیست همین قطره تو از حسنات

چون روز سگ بلید شد تیره چو شب — تا تجره گشت سینه اش پر عقرب
تا بهر تو اسوار شد بر مرکب — شد در دم آن از در آن علیه غضب
تا حشر کشند عقوبت از مخلب — در اسفل سافلین کند خدمت آب
چسبان تو از آن عقارب ولی حیات

از عبد الله

از غضب الله ابن ابن خطاب — بو شنید کسی از دیت قتل ذباب
گفتا چه کسی از عرب با اعراب — گفتا هستم ز کوفه دان اصحاب
گفتش کنی اینجا بقتال الله شتاب — اینجا پرسد صلاحت از قتل ذباب
لعنت بتو باد و اینچنین شرم و حیات

چون یافت خبر ز کوفیان ابن عمر — شد عازم حرب شامیان با لشکر
از آمدنش یزید شد چون بخبر — استقبالش نمود با حنبل نفر
بنمود باو وثیقه با خط عمر — راضی شد از آن سگ پلید ان خوکو
از نسل عمر محال باشد خوش ذات

گویند چه بد و ختری را تقیف الا — نه نشود امام پنجم دین تعولیف
فرمود که از آنان شد ان ذرت الطیف — گفتند بود ز نسل ثانی به تقیف
فرمود حلال زاده زان نسل کثیف — ممکن نبود تا که ربیع است و خریف
از نسل عمر همینه خیزد بد ذات

چون ابن عمر فتنه عیان شد — اوّل بنوشت رقعه سوی یزید
کی گشت ز نمی و دور شاه باید — سابق کار که سر زد از تو ای شوم پلید
بنوشت جواب که تو هم لعن شدید — کی و بابدت که با عتش او کو دید
در خانه کعبه او قسم خورد بلات

مردی ز کتاب بشیان شد بکتاب — گو صدیقه موت گفت ابن خطاب
ای کاش شدم نیزه در اصحاب — میگشت مرا برای ایشان قصاب
میکرد نیاید آمل و میشدم نجوم خراب — این بهتر از آن که باشم ابن خطاب
گویند تواضعست این بو حسنات

بشنید ابوقحافه کز ملکی عمر … بوبکر شده خلیفه بپیغمبر
بنوشت بوی که ای خر این کار کسی … با فضل و کمالست بود از حیدر
در انکه بشیخوخت و سن است ای خر … باشد بخلافت بابه اولی ز پسر
اند اخت ز بامت که قهقهه در کات

نیمی که نبی است مخبرش از جواب … هم از جلسش گفت که هست انا ذیب
هم داد نشانش از کلاب جواب … هم زان همه نیمه موجنش مستغرب
اوّل بخوارج او نمودن ره جیب … در نار مخلّد از بود نیست عجب
کی زوجه لوط از سفر یافت نجات

نقل است که جبرئیل چون کرد سئوال … از لوط که چیست این زن زشت خصال
فرمود ز تقدیر خدای متعال … یک مؤمن نیست فارغ از موذی حال
من خود کردم دعا که باشند مدوسال … در تحت تصرفم همان موذی حال
تا چیست دگر حکمت امر زوجات

جون رحلت کرد مجتبی از دنیا … با نعش روانه گشت شاه شهدا
کز طوف نبی کنند بقیع او را جا … تا عایشه ان شنید بی شرم و حیا
تر کش بست و نعله بر اشکنت ز جا … شد مانع آن اجتی سه تیر از شحنا
در حفصه از ان رشک بود در درکات

فرمود امام هفتم دین علی … شاهی باب درایت است در اهل زمن
یک قسم باجماع غلط از همه تن … یک قسم بامر کرد کارش ذو المنن
زان گفت سلیمان بامر حق باد و لمن … ملکی که کسی را نرسد بعد از من
یعنی نرسد در آن کند تو بنجات

فرمود امام
فرمود امام

فرمود امام هشتم ان شاه رضا … عاشورا را چو عید داشتند اعدا
از اشک خواهی تو در عاشورا … آماده شود خواهی حشر در دو سرا
روز برکت هر که بن اندر آنرا … همراه یزید باشند فردا
بخشند بجای بوی کالبش درکات

فرمود امام هشتم راه رشاد … جنسی که بفقاع و بشطرنج افتاد
گر کرد ز شاه کربلا دردم یاد … لعنت به یزید کرد و بر آل زیاد
از نامه او محو کند رب عباد … هر چند گناهش ز نجوم است زیاد
با این شطرنج خصم دین کرده مات

شب شد عریضه زین التجاد … با اه اسف چشم خود از خواب گشاد
مبلغ تو معصوم و تو انجب و تقا … من داده بجود و خواب شب وا بر باد
فرمود که خادم تو شب آبی داد … لعنت بیزید کردی و آل زیاد
تبدیل بیا کنیم با همه طاعات

خواهی که نهی ز معرفت بر سر تاج … با نور ستانی ز مه و مهر خراج
خورشید صفت بجرگه افلاک … باشی سیه ار نیمی چون شب داج
باید سخن حق همه جا از تو رواج … اسباب تولا و تبرا است علاج
اسباب اصول است و فروع از حضرات

تقوا است که رکن اعظم است ایمان … در شرع نبی دو قسم می باشد آن
ستر ظاهر بمنع گناه از ارکان … یعنی حفظ جوارحت از عصیان
با باطنش که بهتر و اصل است آن … داریم تبرا ز عدو از دل و جان
کی مقبول است بی تبرا طاعات

ابلهی متعبد بوکوع و بسجود … خیاط امام جعفر صادق بود
از تعلیمی که حضرت او را فرمود … در کار ره ز لعن بیکار نبود
ان ورد ز خواب راستی ترک نمود … بازش ز امام ان گره از کار گشود
ان قصه حوادث دوست از مشهورات

فرمود نبی در سئوال اعمال … باشد ز نماز عبد آغاز سئوال
کر هست تمام فارغ است از اعمال … در هیچ نما فکندش فی الحال
اینست که نیست شیعه را زین اشکال … در اوّل و آخر تبرا اعمال
محصول تولا و تبرا است نجات

گفتا بنور شسته بودا نی … مانع ز جد سند خیر عمل را تا نی
گفتار زوجه فاش و هم پنهانی … فاش انکه جهاد از ان شود نسیانی
سوم ان شد که یافت با نادانی … قصد همه لعن اوست زان فعل ثانی
اینست که منع کرد شش از حی علات

علی گوید از صلوات حیدر … در شوط بمن سلام داد ان سرور
روز دگرم جو دید در طوف دگر … مشغول تبرا شده ام کرد گذر
بوسید از ان هر دو او از حیدر … فرمود بخواستم کنی کار دگر
یعنی که تبرا است بر او صلوات

حضرت شب اسرای ز نور دید … بام بنزاع حسن عقلت شنید
این گفت وجودم ز تولا است پدید … ان گفت مرا سبب تبرا گردید
حضرت متبسم شد از ان گفت شنید … فرمود خوشی انکه از تبرا است پدید
ستاد انکه تبرا اش فزاید درجات

همه این تو

همه این توهر که نیست در سر وعلن … باید باو بشد از تدبیل دشمن
ان دوست که دوست است با دشمن من … او هم با من نبود چو دشمن دشمن
فرمود امام اوّل ان خصم فتن … البته بود محب دشمن دشمن
دین راست ز حب و لبغض فی الله حیات

بوسید ابوذر زنبی کز همه راه … افضل ز خصال چیست در نزد اله
فرمود که ایمان درست از همه راه … باشغل جهاد در ره دین اللّه
مردانگی جهاد اصغر ز سپاه … دین زیر او اکبرش هست گواه
اکبر با نفس و اصغرش با اعدات

فرمود امام هشتم دین خدا … باشند سه نشان همیشه با شیعه ما
اوّل علمش بخالق ارض و سما … ز انسان که رسول و آل او کرد انها
دویم حب است با محب آنها … سیم بغض است با محب اعدا
کی با تو محب است محب اعدات

فرمود امام ششم تشیع اللّه … ان دوستیش روای عامات گناه
هر چند محب شیعه نبود آگاه … از دین و طریقتش بپهان بخشد اله
هم دشمن شیعه گرچه نبود آگاه … کو شیعه ماست سازدش نار تباه
توفیق تشیع است از توجهات

فرمود امام پنجم دین اللّه … مومنی که نبود محب مردی اللّه
بخشد بهمان محبتش لطف اله … هر چند ز اهل نار باشد دلخواه
هم بغض کسی کسی که دارد للّه … ماجور بود گرچه شد ان بغض گناه
للّه ان شد که شد بامر حضرات

با دشمن و دوست دوست بودن نه نکوست — با هر دو بدی کار سگان بدخوست
لله آن سنی که شیعه را داری دوست — دشمن باشی به هر که هر دشمن اوست
این کار نه سهل است و هر کس را خواست — موقوف بود بدان اخلاق نکوست
تا شامل حال که شود توفیقات

از آنکه ره تشیعش باشد پیش — در خوردن غمهای جهان از کم و بیش
باید غم همدین رسانش بر دل نیش — ز انسان که غم برادر صلبی خویش
فرمود نبی که نیست با ما هم کیش — از آنکه نباشد غم هم مذهب خویش
هم هست حدیث اخوت از مشهورات

نقل است ز مرتضی علی هادی اخبار — آن لیست و پناه شیعیان در همه کار
هر چند ز شیعه معصیت باشد عار — از بهتر ز طاعت غیر شمار
با معصیت شیعه بود استغفار — با طاعت غیر نیست جز قهر و تبار
سنی ز جهنم نرهد با طاعات

نقل است که حاشا که گناه و اصرار — احبّ علی بکس رساند اضرار
یعنی اگرش حب علی باشد یار — هر چند چو من معصیتش باشد کار
تأثیر همان محبت لطف شعار — البته شود به توبه کیفا نکه سود کار
ننگ حسنش عصیان نکند بحر نجات

لطفی که علی الدوام فریادرس است — ما را دایم معاون یار و کس است
امید همان لطف نه کار هوس است — بی نشئه توفیق که در دست بس است
آن لطف بتوفیق خدا ملتمس است — برهان نجات ما همین لطف بس است
در آیه اسرفوا انکر تأکیدات

فرمود امام

فرمود امام اول مسلک راست — آن شاه که با ولایتش چرخ بپاست
طعم ایمان که افضل لذتهاست — یابد از اهل کسی در بره راست
گو کار صواب خود نداند که خطاست — هم کار خطای خود نداند که کجاست
با طاعت معصوم بود این لذات

لطف است که در مکارم فضل و کمال — با شان یقین مکرمتی نیست همال
ایمان به یقین برلیست از نقص روا — عارف بیقین ز معرفت شد خوشحال
بر فاش و یقین است که از اقوال — تحصیل یقین ز غیر معصوم محال
بی طاعت معصوم یقینت هیهات

گفتند بحجت ششم چیست یقین — فرمود که مرتضی علی آن شه دین
در تحت جداری مایلی بود مکین — گفتند بیا و حذر کن اینجا منشین
فرمود اجل حارس کس شد بیقین — چون خاست ز جا جدار آمد بزمین
آنست یقین و هست انواع جهات

فرمود امام ششم شرع خدا — آن لیست پناه شیعیان در همه جا
در هر ره دین آنکه مردم نجدا — آنکس باشد که هست راضی بقضا
این حال ولی نشد ز هر کس پیدا — خاص است بشان حجج دین خدا
با سایر خلق کی بود این حالات

فرمود امام ششم دین که خدا — جاریست تو باشی در غضب یا بر رضا
گر بکند و تو شاد باشی ز قضا — اجرت باشد عظیم در نزد خدا
ور بکند و نباشی از وی برضا — مانی بی اجر و کار خود کرده قضا
کن شکر عطای عقل چون هست رضات

فرمود امام ششم مجمع نور — آن طاعت جنتش بهر ذره فرو دور
در عهد نبی رحمت رب غفور — کاری که شد و گذشت در باغ غرور
هرگز نشنید که کوید آن نور — ای کاش آمدی خلافش بظهور
خیرهم شیعه شد هم تقدیرات

امت بعد از نبی با غوای عنود — هفتاد و سه فرقه شد یکی ناجی بود
ابلیس چه یافت از حدیث معبود — با عاصی ناجی مرض نار نبود
هم دید چه تکلیف مذاهب فرمود — با وسوسه آن ندار هی شد نابود
آراست تصوف که رساند آفات

در جیست تصوف که بود نام آن — امثال حکایات و حدیث قرآن
جون شرع کند نهان آن و ز جعیان — سنی که برابر ز ناد فاد و کفر است آن
بنگر که بلعل ریز یاقوت خر سان — ریم آهن راکوده موضع شیطان
پوشانده بطامات لباس طاعات

از گفته هادیان دین در جستست — کز هر کفری کفر تصوف بدتر است
منشین نفسی آلوسفر با حضر است — با صوفی رقاص که بسیار خر است
ملحد از خرقه تیغش بنشتر است — کو دین از لبس مخبط و کور و کر است
حالش بخیالات نماید حالات

فرمود نبی ز بعد من جون بعیان — ظاهر بینید اهل تبدع را بجهان
اظهار تبرا بکنید از ایشان — بالعن و شتاب افتراء بهتان
یعنی نقصان با فتراء هم برسان — از آنکه با سلام رساند نقصان
اینجا بودن چه فضیلت بکن از حسنات

کر صوفی

گر صوفی رقاص کند دین مجو نقص — و ز رنگ شکسته هم شود شهره بنقص
کو لنش بنحوری که بشهد او ز در اهس — بی طاعت شرع طاعتت ای اش قص
آن زو القفاقات کز شراب بتن بلهس — کی بود ز طاعات ریاضاتش به قص
بشناس تو حق و باطل بذ النغمات

فرمود امام ششم آن راه نما — آن های شیعیان خود ز هد خدا
عار ید دهد بحکمت الطاف خدا — برخی ز صفات اولیا ب اعدا
تا بو نشوند اولیا تنک فضا — در دولت بی بقای این باب فنا
اخلاق خوش از عدد و شد از مغتنمات

امیزش خلق ز بهر دین دستر است — رهبانیت مجو که راه سقر است
دنیا که برای امتحان در گذر است — میدان مجادلات دیو نشر است
از معرکه بلرزد کش که سر در خطر است — بودن با خلق و بد نکر دن هنر است
اینست جهاد اکبر دین ز جهات

مردی همه روزه با نبی کرد نماز — پیش از همه میکرد در مسجد باز
بود در نبی نیست مروت کاری ساز — گفت آن همه کار ها آخر دانند باز
فرمود نبی از و قبول است نماز — بلا از تو که بیکار کنی سجده دراز
بیکار مدار چنین سود از طاعات

گفتند بخدمت نبی از مغفور — دانیم کرا احب در گاه غفور
فرمود همان که در بین دائی غرور — زو نفع کسان بیشتر آید بظهور
با لوشه کرفتن و شدن از همه دور — در حق کسان چه نفع آید بظهور
با آنکه تفرد است از منهیات

شاد انکه دلش ز لطف حق در همه حال بونور بود ز مهر پیغمبر و آل
این میحو دلیل است که شنه کینه سکال بامنهی در عقاید و فی اعمال
یعنی مکن انچه نیست در شرع حلال تا بهره بری ز مهر پیغمبر و آل
روغن خواهد چراغ دین از تقوات

خواهی که نکارت نکند دیو دژم — زنهار برون ز شرع مگذار قدم
راهی که رسان داده حلیم الحکم — البته نهایتش بهشت است و نعیم
راهی که ز غفتار دمش زند خاتم — البته نهایتش جحیم است و ندم
البته خلاف شرع دارد ندمات

فرمود امام پنجم دین صواب — در خلد بقدر عقل بخشند ثواب
هم نور ششم گفت که فرد احساب — از جید بقدر عقل کیرند حساب
هم گفت همان نور ششم با اصحاب — عاقل ان شد که باشدش دین صواب
در خلد بقدر عقل باشد درجات

رادی که بنزد اصحاب گزین — گفتم با امام ششم دین ره میلی
خوشحال فلان شیعه که در روی زمین — در حسن صفات نیستش مثل و قرین
فرمود که جیست عقل ان مرد گزین — گفتم جهل است گفت این سهل قبیلی
یا بد بعقل بر عقل فرد احسنات

عقلی که همان مناط تکلیفات است — مندیش با شد جنون که از علامات است
اما عقلی که خاص بر خوریش دات است — ضعفش جهلی بود که با اعدات است
این عقل احق او هم از جنابات است — ضدش هر چند فاضل اکثر مات است
خاص است با صحاب یمین راه نجات

فرمود نبی

فرمود نبی نزد خدای احد چیز — هر شیعه بقدر معرفت هست عزیز
از روز که نیست غیر از راه گریز — کیرند ز مردمان حساب هر چیز
در پای حساب بلید و عبود کنیز — پرسش اما بقدر عقل است و تمیز
جنات باین وسیله دارد درجات

فرمود نبی در شب اسرای بعیان — دیدم بلهند اکثر اهل جنان
جبی ز امام ششم متقیان — از معنی این حدیث جستند بیان
گفتا نافهم انچه شرست و زیان — اما لیس در انجا خیر است و دان
مسجد دانده بوق طنبور عصات

فرمود امام ششم دین الله — ان دو ستیش شفیع ار جرم گناه
هر شیعه که رفت از ولایت آگاه — در حکم شهید باشد او در درگاه
گفتند اگر چه سوا با آگاه — فرمود که بقسم ای والله
یعنی اهل ان گذرند از عقبات

عالم هر چند عاصی در گاه است — جاهل هر چند طاعتش در راه است
تا یافته ره بتوبه این در راه است — ان تا رخود آگاه نشده در جاه است
گر صوفی را ازین سخن اکراه است — زنبیل و دوزیروش و ازین آگاه است
بعقل بطاعت تعز اید درجات

در دار فنا برای هر شخص که هست — دشمن بسیار و دوست بسیار کم است
فرمود امام هشتم از روز الست — ان مفترض الطاعت هر ذره که هست
عقل است صدیق صرف هر مرد که هست — هم هر که بود دشمن او جهل وی است
عقل است که ره نمیست بر طاعات

فرمود میسح یا کروهی از ناس — آخر بجز بنا همانست اساس
یعنی عاقل شمارا انزا تورز ناس — کو عاقبت امور را دارد پاس
از انکه بود ز آخر کار هراس — البته کند سعی در اتقان اساس
حازم لبد است گذرد از عقبات

مفتاح کنوز فردوست انجا سمع — بی حبت معصوم که شد خاطر جمع
با طاعت معصوم شود ناله و دمع — تارکی راه عقل را مشعل و شمع
با طاعت معصوم کنند انجا قمع — دریا دریا کند بیک قطره دمع
بی طاعت معصوم محال است نجات

فرمود امام ششم دینی خدا — مردم همه را است صنف دان در دنیا
اول عالم که نیست ان غیر ز ما — دوم که بود شیعه متعلم ما
ان دیر ناس را تو شمار غثا — یعنی خس و خاری که کند سیل از جا
بی لطف مدان غثا بجای حشرات

بیدار دلی ز ره مردان برسید — اقرب بجنان رب که باشد ز جبید
فرمود ازین جمله که هستید سعید — اقرب باشد کسی که اعقل گردید
گفتند که اعقل است در راه سدید — گفت انکه بجز شرع طریقی نگزید
شرعست که راست میرود تا جنات

جبریل امین گفت با آدم ز الله — از عقل و حیا و دین یکی دار نگاه
چون گشت از ان پیام آدم آگاه — شد عقل از ان سه خصلتش خاطر خواه
رخصت بحیا و دین شد از بیک الله — گفتند ملازم شود هر دو ز راه
مرویست ز ن اولیا این کلمات

مروی است

مرویست که میگفت نبی با مقداد — فرمود خدا در صحف این داد بیاد
عاقل باید سه خصلتش باز نهد — اول باشد مرمت توشه زاد
دوم باشد تزود از بهر معاد — سیم باشد تلذذ بی افساد
باشد سیمین معین کار عقبات

مذکور شده در صحف ابراهیم — عاقل کند اوقات بحکمت تقسیم
برخی بهر طاعت خلاق علیم — برخی بهر سرزنش نفس لئیم
برخی ز برای فکر در صنع حکیم — برخی ز برای راحت از شغل عظیم
این راحت شود معین شغل طاعات

از عقل فرشته راست بر افسر — در خدمت نفس بسته انعام کمر
اما بی امتحان ز فرمان قدر — انسان با نفس و عقل شد راه گذر
گر عقل گزید از ملک شد بهتر — ور تابع نفس شد از سگ کمتر
در خلد بقدر عقل باشد درجات

فرمود نبی نکرد ایزد ایجاد — چیزی بهتر ز عقل از بهر عباد
رحمت که از عاقل خوابیده و فتاد — از طاعت جاهل است در فضل زیاد
عاقل که نشنید مغز آمانع و شاد — زان جاهل به که باشدش کار جهاد
عقل است که می نمایدت راه نجات

در شرع بود را اخص امراض جنون — بد حال کسی که بجنون شد مفتون
اما گویند اهل تصوف مجنون — باشد یکی از مقربان بیچون
بی عقل شود مقرب بیچون چون — گر هست جنون فنون فنون نیست جنون
عقل است که رتبه یافت از تکلیفات

نقلست که ارباب جنون در عالم   مرضی چو نبینا عند دکر دهر جه غم
هم هست که ممتحن چو کردند بهم   مسئول شود انکه کند از انش رم
مفهوم شود زین دو حدیث محکم   کانجاست بجا ناجی ایشان مبهم

بایدهم رانشمرد از حیوانات

در اخبار هدات دین ذکر جنون   شد با برص و جذام دایم مقرون
یعنی بدتر جنون ز جذام است افزون   هرگز بجنون شیعه نگردد مفتون
از انکه باین مرض شود حال زبون   تا در صف حشر افرشی کردد جون

کردد دیوانه محق بد عرصات

دیوانه دو قسمست ز نشوان در حال   دیوانه اصحاب یمین است و شمال
دیوانه اصحاب یمین راست مآل   تکلیف اطاعت و شدن نیکو حال
هم از دیوانه اصحاب و شمال   باشد عدم اطاعت و سود نکال

اینجا تخفیف هر کدام است نجات

فرمود امام اول از هشت و چهار   سنت باشد انچه نبی داد قرار
بدعت بود انچه بعد از وی کشت شعار   بی انکه نبی کند بآن کار اشعار
هم امت او جاعتی را شمار   کاین رهرو رسم ال کردند شعار

یک فرقه ز هفتاد و دو یابند نجات

فرمود نبی که سوی جهاد   چون عود نمودند به تیغ و به کشاد
فرمود نبی که اصغر است این ز جهاد   از اکبر آن بجوئید یکی
کفتند کدام باشد اکبر ز جهاد   کفتا بانفس خویش کو در راه

یعنی برسوم شرع ند مخترعات

از دوست

از دوست حق همان نست بشناس   انکس که حقوق خلق را دارد پاس
خیدان شود ز حق معبود هراس   بیشی دارد بحق حق الناس
دین را دل حق شناس دارد باساس   با حق دل حق شناس را دوست شناس

آن سایر ناس را شمار از حشرات

بشناس حقوق خلق و شکر آن آر بجا   این شکر مقدم است بر شکر خدا
فرمود امام هشتم آن شاه رضا   آن خاک که در شش برای هر درد دوا
ناکردن شکر نعمت خلق ادا   در دین باشد نکردن شکر خدا

حق الناس است اقدم مفروضات

آزردن والدین باهیچ اذا   ان کرچه بلفظ اف بود نیست روا
فرمود امام ششم دین خدا   من اخزن والدیه فقد عقهما
یعنی که عقوبت و عقابست جزا   آزردن والدین بجا و بیجا

دوزخ است عقوق هم چو کفر از خونی ذات

صوفی کوید که هست ابلیس لعین   سر کرده هر موحد اهل یقین
زانرو که نکرده سجده غیر کز بن   اینست کمال بنده کی در ره دین
کوینید چنین هرزه و دانند یقین   قرآن کندش لعن الی یوم الدین

از ضبط نما لعنت چنین هذیانات

صوفی کوید اکر تصوف حق نیست   ان سر حدیث بوذر و سلمان چیست
دریای علوم را اکر پایان نیست   ای باب اسرار اعاجبن هم ابدیست
موسی ز اولو العزم بود شکی نیست   اما چرا دانش خضر نبی است

صوفی را ده بوره کیهن انکات

انحضرت نور ششم شیعه آل   از تصدیه و مکا نمودند سئوال
فرمود مکا صفیر و جد جهال   شد تصدیه تصفیق در ان حالت حال
در مکه بوقت طوف بیتها ز ضلال   این بود نماز بت پرستان هر دو سال

جز کار شیاطین نبود این حالات

وجدی ز نقاع کو مستان باشد   از ضبط دماغ رده کویان باشد
بت در حرم کعبه سخن دان باشد   کو باز سری جهان ن باشد
در شطحی زش شجر هم ان سان باشد   پیداست که از نفوذ شیطان باشد

بیجان عمل و درخت و بت را حرکات

کویند که بایزید خود کشت معتبر   کز کفتن کفر کشته ام من کافر
در کشتن من تمام باشید مصر   کشتند و شد ضربه بر او هیچ مضر
ای کافر و ستاندای کافر   در نار مخلد است در ظاهر و سر

دیگر بکرامات کرا سازر مات

فیصل ده هر نزاع شرعست از بر   با شرع نزاع میکند صوفی صر
کر صوفی رقاص کند زنک چه بزر   پیوسته کند نماز با دیده تر
از نای و دف و رقص واد از ناش دکر   پیداست که رسم و راه از شرع بدر

مکرست و فسوق ذرق و خفیه و طامات

کویند که بایزید در یک شب داج   هفتاد ره آمد بزمین از معراج
کویند اکر ان قدر که نیم زین منهاج   سوزند سرکین سکی چون حلاج
شد لیسد کاینات را یک معراج   باآتش این زیادتی را چه علاج

داغست علاج ضبط و این هذیانات

شبادی

شبادی رید با مریدان بکذار   مردیبی نهفته قرصی بکمر
کفت از ره کنی نام این شد قنبر   از مهر من آورده کماجی ز سفر
انمرده بخنده کفت ای خاک بسر   من افلح کو لیتم دفاست این بکمر

صوفی ز کرامات عیب خود ندیمات

فرمود امام ششم دین تمام   ان حجت کردکار بر کل انام
تقبیل ید و رجل حرام است حرام   الا رجل ید نبی یا که امام
یعنی انکس که نیست حجت بانام   بوسیدن دست و پای او هست حرام

فاش است بیان سایر تقبیلات

فرمود امام پنجم متفیان   از قول رسول ذو الجلال المنان
منهی است مکامعت که شد معنی ان   بوسیدن مردان دهن هم چو زنان
هم منهی دان مکامعت را که شدان   یک جا خواب دو مرد با هم عریان

دارد تعزیر مجرم ازینست دو ذات

باشند دو زن اگر بیک جا با هم   مانند زن و مرد بهم با محرم
عریان خوابند اگر بیک جا با هم   باشد تعزیر هر یکی از حد کم
سی تا نود و نه است تعزیر دا لم   باشند دو مرد کر مکامع با هم

در زن نقص حد است دام تعزیرات

خواهی که عبادتت بمطلب باشد   باید بر وفق شرع و مذهب باشد
طاعت چو باین ذهب مذهب باشد   چون نقره مسی معلم و مهذب باشد
طاعت که نه در شریعت رب باشد   چون نخل الکرتی این مذبذب باشد

دیواست که رقص را شمر از طاعات

فرمود امام اول دین خدا   شد جمع تمام خیر در این سه ادا
اول که بعبرت نگری در دنیا   دوئیم که بلغوی فتوی بزه درا
سیم که کلام تو بود ذکر خدا   یعنی سخنی که هست در شرع روا
ذکر است هر آنچه باشد از شرعیات

میگفت سلیم با فدایا ذد المنی   در مجلس فیض چون کنم ذکر وفی
فرمود که چون منزهم ز هر دهن   باشد ذکر خوشم بهر حال حسن
چون ذکر جلی نیست بهر حال حسن   بی شک ز فنون ذکر بود آن خفی
شد ذکر جلی بجو رفض از مستبدعات

گفتند بنور ششم دین منیر   در ذکر مراد چیست از ذکر کثیر
فرمود همین است همانا تفسیر   کز بعد نماز واجبی بی تاخیر
از تسبیح شود دلت نور پذیر   کز وی گشته سبحه صد دانه شهیر
باذکر کثیر است کثیر از حسنات

فرمود نبی ز گفتگوهای انام   در نزد خدا احب هر حرف و کلام
آنست که سبحة الحدیث است بنام   یعنی ذکر خدا پس از لغو کلام
تحریر بود ابغض هر حرف و کلام   یعنی سخنی ز فقر در نزد انام
از فرم بود خدر ز لغو کلمات

فرمود امام ششم شیعهٔ آل   شد سید اعمال سه چیز از اعمال
اول انصاف ناد را قوال و فعال   میکرده خود را آن بندی بر جال
دوئیم باشد بود مواساة بمال   سیم ذکر خدای خود در همه حال
شد افضل ذکر دوری از محظورات

دینت بدد

دینت بدد چیز میشود دین تمام   بشنو که چنین است ره و رسم کرام
اول که بدانی که تراد در اسلام   با امر خداد و دوازده باشد امام
دوئیم که بجا بیاوری در اسلام   مأمور کنی حذر ز منهی و حرام
اینست که باشد بتفاوت درجات

فرمود امام پنجم دین خدا   آن دو ستیش کلید خیر دو سرا
باید نشود بحب ما شیعهٔ ما   مغرور امانی و خیال بیجا
والله که نیست شیعهٔ ما الا   آنکس که کند اطاعت امر خدا
ثابت دانکه بتوبه یافت از نقص نجات

زین العباد آدم آل علی   هر شب بودش هزار رکعت حالی
یاران همه میگفت علیند آن لی   یعنی ترا کجاست طاعات علی
گفتند چه میکرد علی گفت ولی   هر شب دو هزار رکعتش بود جلی
غیر از خدمات دیگرش از طاعات

فرمود امام پنجم شرع خدا   میگفت علی ز قول پیغمبر ما
اندک طاعت کم نبود با تقوی   چون کم باشد آنچه بپسندید خدا
یعنی طاعت آنچه بود با تقوی   البته قبول است بدرگاه خدا
چون سکه بود بر زر طاعت تقوی

مردی با امام ششم شیعهٔ آل   گفتا ز سر بخدمت چون هر سال
تعلیم بمن ده عملی از اعمال   تا سود شوم بود بی کسب کمال
فرمود بکوشی با ورع در اعمال   از طاعت بی ورع نجوید تا آل
زین سود رسد در دو جهان فایده هات

فرمود امام ششم شیعهٔ آل   شد وحی بموسی ز خدای متعال
زنهار خوش ز بسیاری مال   هم ذکر مرا ترک مکن در همه حال
آن نادیت از یاد برد در رو بال   آن غفلت ذکر آورد قسوت بال
شد ذکر خدا صیقل زنگ قسوات

فرمود امام ششم از هشت جهار   آن دو پیش حصار دین اخیار
از آنکه زبان و دل بود ذکر شعار   از صاعقه البته نبیند آزار
دارد چون برق با سیاهی کردار   از برق دل سیاه نیست قرار
ثابت دانکه بذکر امن شد از آفات

نقل است که فرموده خدا بر کن داد   بر ذکر زبان میان جمعی ز عباد
ادکو بمیان مردمان مارا یاد   ما باید از ان کنیم او را یاد
آنکس که زبان بذکر در خفیه کند   در عرش کنند آشکار او را یاد
در ذکر خفی بذکر در باب حیات

نقل است که هر فعل ز فعل اخیار   حدی دارد از عدد و از مقدار
جز ذکر خدا که نیستش حد و کنار   قرآن گوید ذکر خدا کن بسیار
ذاکر باشی گر همه لیل و نهار   باید باشی باخبر همان ذکرت شمار
شاید که بذکر بگذراند اوقات

در مذهب حق شیعهٔ آل علی   حدیث برای صوت ذکر تا لی
هر چند ترا شوق شود مستولی   از جهر نماز مکو زبان از دغلی
اما صوت اذان در دین جلی   هر چند بلندتر است خوش آید بعلی
باشد مشو ذبین ازین رو درجات

کفتند بنور

~~یعنی در دین معرفت آنست کمال بیرون نرویم از آن چه فرمود خدا~~
~~ارسال رسل از آن شد از محتوما~~

گفتند بنور پنجم ایرا هنما   آیا بتوان بگفت که شیئی است خدا
فرمود ادعی ولی جدا از اشیا   هم اشیا از بدان زمعبود جدا
یعنی مخلوق دان جمیع اشیا   الا ان شیئی را که شد خالق ما
شیئی است خدا و لیک نه چون مخلوقات

معبود بحق یکی است در هر دو جهان   تعطیل حذر تشبید از و منفی دان
فرمود امام پنجم متقیان   توحید بود نفی دو حد از رحمن
تعطیل که اثبات در افعالست آن   کفر است حذر تشبید با اشیا جهان
این نقلیست منشاء تحقیقات

این صنع عجب بشنو تو در باب مطر   گر نور ششم رسیده بو اهل خبر
مأمور که از سحاب هر سال مطر   یک قطره زیاد و کم نباید ز قدر
سالی برسد از آن ببلاد دیگر   افزوده شود همان ببلدان دیگر
هر گز نشود زیاد و کم آن قطرات

بایست شود خاک ز آب آبادان   بنگر بنسق آب بهر جا و مکان
یا ابار است یا انهار و نادکیس آن   انهار و شطوط و قنوات است روان
جایی که در او نباشد از آب نشان   البته ز بحر کرم آید باران
چون بلا ز هند کم نگرد بوسات

این خال که در مضغه شود جنین آخر — تا کل جهان را تو ببین ظاهر
این خال فراموش مکن از خاطر — تا با تو حدیث من عرفت گوید سر
در باب که اسرار ز صنع حکیم قادر — شد مضغه جهان باطن و هم ظاهر

خواهی ره معرفت نگر سر تا پات

در مضغه ز بعد علقه نطفه نابس — عظم رگ و خون و پوست گرد لباس
گر یک نقطه خرد بیرون ز قیاس — جنین گوشت و لب و زبان و دل کاس
در باب که صنع کیست این طرفه اساس — خود را چو شناختی خدا را بشناس

شو عارف صانع ز صنع اعضات

فرمود نبی که نصف دین شد توحید — هم صد قدم برای معرفت شد تاکید
یعنی هر کس در این جهان گشت پدید — حالش بعد از [illegible] دلشد پدید
اول ایمان که طاعت است توحید — دوم روزه که صد قدر گرد می بد

آن کن که بود آخرت و هم دنیات

رب همه عالمست رحمن و رحیم — هم داور روز بوم دین و هم عدل حلیم
هر چند بود جرم خطای نوع ظلم — نومید مشو خدا کریم است و کریم
کفر است قنوط یاس از لطف عمیم — از لطفش امید وار از قهرش بیم

با هم باشد خوف و رجا از حسنات

در باب توکل از لب پیغمبر — مروی ز ثقات است که گفت آن سرور
الینست توکل که بدانی ز نبشر — بی اذن خدا نه نفع آید نه ضرر
ای که باین علم گشاید نظر — که خوف و رجاش باشد از هر ذکر

با تو شو خدا حبیب سوی از مخلوقات

نو دیگر

در آینه من تفاوت گر یار است — اثبات تساوی نزد ما انکار است
یعنی نظرت بهر چه تا افتاد است — دانیکه یقین که کار بی استاد است
هر چیز در این کاخ کهن بنیاد است — با کاخ اسیر دام صیاد است

بابک قامت این همه تصویرات

شخصی ز امام هفتم شیعه سؤال — از جود جواد کرد در طوف سؤال
فی مود جواد خلق شد ان نحو شعلا — کو واجبی مال بیرون کرد ز مال
اما خالق جواد شد در هر حال — جودش تفضلست از منع منال

بی حکمت از وسر نزند تقدیرات

در نزد امام ششم شرع خدا — شخصی از شیعه کرد تکبیر ادا
فرمود که اکبر از چه چیز است خدا — گفتا ان شیعه من جمیع الاشیا
فرمود که تحدید بود این ثنا — بل اکبر از آن شد که کنی وصفش ادا

باری است منزه از حد و دو غایات

آن نیست بیان که در قلم ارض سما — اکرم ز جمیع اکرمین است خدا
آنست که هر چند خیال عقلا — در معنی آن نظر کند بر اعلا
البته کریم تر از آنست خدا — تحدید صفات نیست در وسع نهفا

محدود و نجد نیست نه ذات نه صفات

گفتند بمرتضی علی یا مولا — فرمای که چون شناختی خالق را
فرمود چنانکه خود شناساند بما — خود را بیان انبیا در دنیا
یعنی در دین معرفت انست که ما — بیرون نرویم از انچه فرمود خدا

معروف است ز نور ششم دین خدا — بو جعفر و همه ملک ای آن مولا
سایل ز امام شد بما هو ز خدا — فرمود که شیء بخلاف الاشیا
یعنی همه شیء هست مخلوق خدا — خالق بود شیئی که از اشیا است جدا

خاص است باو تقدس از تحدیدات

ان ذات بذات خود علیم و علام — بی جارحه باشد متکلم بکلام
یعنی تا خواست میکند تکلم تمام — ایجاد کلام در یکی از اجسام
گفت است مکلم کلیم قران را نام — باشد ز صفات فعل ایجاد کلام

قران مجید هم شد از مخلوقات

در مذهب حق شیعه حق بدا — نقل است که بر دو قسم شد علم خدا
قسمی که بانبیا خدا کرد عطا — البته در آن قسم بدا نیست روا
ان قسم که مخزون بود و خاص خدا — حق است که جاریست در آن قسم بدا

باشد ز صفات فعل این فعل نه ذات

فرمود امام پنجم دین تمام — دارد دو اجل بنای اعمار انام
ان یک محتوم و هم مسمی بنام — ان در نشود بچاره از هیچ کدام
دیگر موقوف و هم معلق شده نام — گردد تبصدق و دعا در انام

زان باعث افزونی عمر است صلات

میگفت کلیم در مناجات خدا — بی پرده بمن خزانیت را بنما
گفتند خزاین خدا ای موسی — اینست که گر نیت در قدرت ما
هر چیز کند اراده تقدیر خدا — تا گفت بشو شود جهاندم پیدا

بی پرده نگر کن میکون ذرات

گفتند بنور

کفتند بنور پنج راه رشاد — باید بشوانند طاعات جهاد
فرمود که مشکل ز طاعات عباد — کاریست که شرحش و ورع نام نهاد
یعنی لله و دوری دست کشد — از انچه حرام کرده شرع بعباد

مردیست که خفتن از حرام لذات

فرمود امام هشتم از هشت و چهار — شد اقعب واجبات ذکر بسیار
هم گفت که نیست قصد من ذکر بسیار — مثل تسبیح گر چه هست از اذکار
قصدم یاد خدا بود در همه کار — تا باشدت از هر چه حرامست فرار

باشد ورعت افضل هر ذکر و ثبات

فرمود امام ششم راه رشاد — ذکر است میان غافلین هم چو جهاد
ذاکر بمیان اهل غفلت ز عباد — با ما است نه یا کرده هارب ز جهاد
هر کس که در این جهاد با ما استاد — از فیح در بهشت البته گشاد

کن تنها را بذکر خو کن خلوات

فرمود امام هفتم دین خدا — میگفت بخلق سید هر دو سرا
فعلی که عبادتست نامش ز شما — ان شد هفتاد جزو در دین خدا
افضل در دین از همه آن اجزا — باشد طلب حلال مال دنیا

یعنی که قبول است بتقوی طاعات

نقل است ز نور ششم دین الله — فرمود که قول لا اله الا الله
از هر که باخلاص رسد بر درگاه — البته بسوی جنتش افتد راه
اما اخلاص آن بود که لله — سازد ز حرام دست خود را کوتاه

اخلاص تو معلوم شود از تقوات

بشنو خبری دهم ز ایمان تمام — ایمان تمام نیست جز ترک حرام
هر چیز نتوان عقاید واز احکام — یا مأمور است یا که منهی و حرام
باید که بما مور نمائی اقدام — بر هیز کنی از انچه برتست حرام

تا ایمانت بود بسند حضرات

میگفت ابوذر که نبی گفت کدام — عقلست چو عقل جزم در فعل و کلام
هم کرد دعی جو اجتناب ز حرام — هم کو حسبی جو خلق با خلق انام
وین تو از ان سان که بنگفت تمام — باشد حسبت بخلق خوش کامل و تام

شاد انکه باین هر سه فزاید درجات

فرمود امام هشتم از هشت و چهار — اندک طاعت که باشدش تقوی یار
بهتر ز کثیری که ازان شد بکنار — گفتند چه سان کم است از کم بسیار
فرمود که این را ز حرامست فرار — از از حرام نیست نه عیب و نه عار

سودی نبرد حرام خور از طاعات

بر ترک حرامی که نه ظاهر باشد — بی حفظ خدا کیست که قادر باشد
از منظوری که بر ان ناظر باشد — در فتح و وبال دغشوه ماهر باشد
بی شک توفیق که صابر باشد — خلوا شیرین و نفس کافر باشد

تا صبر و ورع بر اد هد توفیقات

عدلی گوید تر دبی از نیکان — گفتم بامام نهم متقیان
جمعی هستند که سماع قرآن — فریاد کنان روند از هوش و توان
فرمود که ان وجد و سماع این سان — البته بود کار نفوذ شیطان

خیر رقت دلین و دمعه گواز آیات

بر عالمیان خبر شد از راه — خوشحال کسی که با خبر شد از راه
ان عابد فرد که بخبر شد از راه — در دیش بسعی بیشتر شد از راه
در هر کاری هر که بدر شد از راه — هر چند تفاوت دوری تر شد از راه

یک راه نشان دار بود راه نجات

عابد که ز راه شرع باشد مارق — ان عابد را بخوان تو مبطل نه محق
در شرع عبادات غلام آبق — تا عود نش هست باطل و بالاحق
چون صوف رتامن ز شرعست آبق — در طاعت اگر بر هم باشد سابق

یک یک گویند بر سر نش ان طاعات

بانو رشتم سخن شدی از تقوی — فرمود معین خویش تقواست غنا
هم گفت بشیعیان خود آن مولا — البته دو کس نباشد از شیعه ما
نه تارک دنیا ز برای عقبا — نه تارک عقبا ز برای دنیا

معمور شود آخرت از دنیات

از توقیعات ان امام موعود — اینست که در غیبت صغرا فرمود
میباش چنان بکار دنیا تو که بود — گویا که همیشه در جهان خواهی بود
هم از پی آخرت چنان باش ز بود — گویا فردا عمر تو خواهد فرسود

یعنی دنیا بجو برای عقبات

از شاه ولایت این روایت باشد — بشنو که بسی ز هر نصیحت باشد
عیشی که نه عیش باغ جنت باشد — رنج است مگر آخرش عقوبت باشد
رنجی که نه با بار قیامت باشد — ان عافیت است اگر بصیرت باشد

اینست که یافت آخر اندیش نجات

مرویست ز نور ششم دین بجز — فرمود که فقر هست موت آحمر
بر سید یکی که فقر از فضه و زر — فرمود نه فقر از عمل در محشر
جو هست یقین تمال ان فقر سقر — با شیعه یقین نیست از ان فقر اثر

اما نبود رسول بلای عقبات

گفتند هداة دین مکن ترک دعا — زان رو که دعا شفا بود از هر دا
مردم بدعا شوند از فقر جدا — در مردم نیست بدتر از فقر بلا
مر صبر باین بلا کنی در دنیا — سازند بمحنت درجات اعلا

نا بتوانی غنا طلب شو بدعات

فرمود امام اول راه صواب — باشد سبب شیعه دعا در هر باب
گر دیر رسد عرض دعایت بجواب — نومید مشو باز دعا کن بشتاب
بسیار بزنی چو حلقه بر در بشتاب — البته بروی تو کشانید ان باب

عجز تو خوشی آید بسیع الدعوات

اف ان ز برای معرفت شد طیار — بی حلیه معرفت چه ان ان چه حمار
اف ان ان است و معرفت بار نگار — علم دهلش رود بان باهم در کار
علمی که نه معصوم بود علم شمار — داری عملی موافق شرع بیار

این علم و عمل شمار از محتومات

فرمود امام اول شیعه آل — سیری دو حریص را نشد انه هرص محال
اول شب در روز طالب علم کمال — دوم هم هوس ان عاشق شرف و مال
ان حرص کند طالب خود را خوشحال — این حرص خورد حرام را به ز حلال

بدراد کاشت دنگر را درجات

صوفی نتواند متشرع باشد — کی رقص و سماع در شرایع باشد
هر چند قلیل الاکل جائع باشد — هر چند شکسته رنگ و طایع باشد
هر چند ز دو صلاح شایع باشد — کی مخلد صالح متشرع باشد

باید بطریق شرع باشد طاعات

بس هم چون خالق تو نیست خداست — صوفی مثل قطره و بحر تو خطاست
ربطی که میان قطرات و دریاست — در خالق و مخلوق چنان ربط کجاست
ربط مثل تو ربط کل با اجزاست — با حادث دریا قدیم کی آید راست

خالق نبود عبارت از مخلوقات

ابن عربی از فضلای عالم — کز اهل تصوف است مشهور علم
گوید لعنت نباشد از رحمت کم — لعن است بعینه همان رحم و کرم
این هرزه کند بر که در عالم — تکفیر کند ابن ابی العوجا هم

لعنت بمنایع چنین هذیانات

بشنو در باب سوره نسبت رب — بر هان جلالت زمین ای نکته طلب
ان در طلب جلال ان شاه عجب — برهان بجز از قرب ز دو جانب مطلب
بنگر ارجی نهفته در میم دو لب — در یا در یا جواهر مستغر ب

این سوره شکسته گردن مخرجات

قران که بود براه دین رهبر ما — اگاه بود ز حالت خشک و تر ما
شد اظهر معجزات پیغمبر ما — جون معجزه ولایت سرور ما
تا مصحف مهر او بود از بر ما — بجان گذر د وشمن بین از بر ما

این قران شد حافظ ما ز آفات

انسان هم را دو صنف دان در هر حال — اصحاب یمین شناس و اصحاب شمال
تا هست جهان و انتظام هر دو بال — باهم بوران دو صنف را جنگ و جدال
صحبت کنند اصحاب یمین را نه محال — تا نشود برکات سفر ان اهل ضلال
تا زین دو مقام در کجا شوی جای

خواهی دانی که از کدامین طرفی — در سلک صفوف روز حشر از چه صفی
مایل بکه از شیعه و سنی مختلفی — از اهل نجات یا از اهل تلفی
از دل چه محب آل شاه نجفی — هم عارف شان تو از این نه صدفی
با خاطر جمع سیر کن در حسنات

از اول دنیا بود اصحاب یمین — یک سلسله نور الی یوم الدین
اما اصحاب کفر در روی زمین — باشند صنوف متعدد آیین
با نام علما و فضلا در متن دین — دارد رؤسای طرفه هم لشکر کین
ما را هم در مزخرفات کلمات

اصحاب یمین شوند چون جنگ — اصحاب شمال هم بکوشند به ننگ
شیران باشند از این طرف روبهی — شیخان هستند از آن طرف ریز رنگ
ترانه تهتک چو زند صف جنگ — گو نام و ... نبود بوز شنگ
بابی از طرف جاهل بوده ظلمات

آنانکه اسیر حلقه خانقهند — بیرون شده انداز خود ز طاق دهند
بی سر و ریش بو جدا ز جا جهند — کج باطن کج سلیقه کج کلهند

بان هم بهر

بان هم ز مهر خشک غرق گنهند — با کره لباسند ولی دل سیهند
خوش بی بروشند بدر دون انجمه هرات

از صحبت اشرار گریز تا باید عار — تکرشت رود از نیکی نیکان بکنار
روایت ز مرتضی علی در اخبار — ان صاحب نظم و نسق روز شمار
فرمود ز مصاحبت با اشرار — گردد سبب گمان بتدبیر اخیار
اکثر بمصاحبت شود کسب صفات.

فرموده امام پنجم دین مبین — فرض است بهر شیعه نصیحت در دین
یعنی چیزی که بهر خود کردی گزین — باید طلبید همان برای همدین
شد فرض نبی بقول جبریل امین — در شهود در مغیب نصح همدین
نصح همدین بود نشان خوش ذات

فرموده امام ششم متقیان — ان دوستیش کلید ابواب جنان
خیری که برای خویش خواهی بجهان — باید خواهی برای همدین هم آن
ان شیعه نباید که شود زبان — با همدینش فرق نبایند همیان
مپسند برایش انچه ننگ است برات

اجلال کسی که در تشیع شود پیر — در سلک مثوبات ثواب است کثیر
فرموده امام ششم نحریر — اجلال خداست عزت شیعه پیر
یعنی عبد که در تشیع شده پیر — شک نیست در ارادی او سهل مگیر
گو فضل به از تشیع و طول حیات

بس شیعه که با خلوص اخلاص و داد — در راه خوش زیارت شیعه کشاد
فرموده امام ششم راه رشاد — چون شیعه شود زایر هم باد انشاد
زایر که در زیارت اول بکشد — دو عبید ز شیعه کرده باشد آزاد
و از پی مزد نیز دارد حسنات

فرموده امام پنجم شیعه آل — در وقت تعانق دو مؤمن خوشحال
ریزد ز تن هر دو دوران وزر و وبال — چون برگ که در خریف ریزد ز نهال
با هر دو نظر بود ز رب متعال — تا آنکه جدا شوند از هم خوشحال
باد دوری سیئات و رفع درجات

فرموده امام ششم اهل جنان — ان زنده ستی مهر نجات نیران
انست تواضع که کنی با دگران — کاری که تو را توقع است از ایشان
خواهی که عیوب تو نه زند عیان — رو فاش مکن تو هم عیوب ایشان
ان عیب بجو که عیب جو بیند برات

فرموده امام ششم دین تمام — ان هست بر کار خاص و عام
لقمان با پور خویش میگفت مدام — در منزلت سکوت در باب کلام
بالغرض کلام اگر بود نقره خام — البته سکوت چون طلا هست تمام
بس خصم که با سکوت یابد اسکات

فرموده امام ششم اهل جنان — اولیز انه عشر در تقیه است بدان
از انکه تقیه نیست در دین کسان — در دین از دین بری بود آن نادان
در هر چیزی تقیه را واجب دان — الا امر و رماد و مسح خفا
گویا ظرفین خاص شد بر صفات

فرموده امام ششم

فرموده امام ششم مسلک راست — ان شیعه که کار و بار او با اعدا است
گر آن نکنند که جمله گویند زمات — ان شیعه بدین من و دین آبا است
البته تقیه حافظت از اعدات — ترسی است خدا بدست خود گردنی راست
با این ترس است در که چه ترس از اعدات

باد شمن هرزه نال بی زنهم جواب — هر چند توان جبیره بردند بجواب
آتش کننده نه که باران صواب — بس گشت باشن تا شود از جان آب
هر چند بود آتش بد جوش شتاب — بر آتش او ملایمت باشد آب
آتش با آب دست شوید زحیات

این انکه مات طالب خیر دو سرات — از جمله نصایح هدات راه راست
اینست که شیعه گر از جانب راست — دشنام دهاد و عذر آن از جهت خواست
البته قبول کن که رضوان خدات — ور نه خدا عذر تو را باید خاست
زانکه ز کظم غیظ یابد درجات

نقل است که دولت جهان زنده فسان — یا دولت آدم است آن یا شیطان
چون خواست خدا طاعتش فاش عیان — سازد بر خلق مؤمنی را سلطان
اما چون خواست طاعتش را پنهان — باشند سلطان ز تابعان شیطان
ان وقت تقیه گردد از مفروضات

فرموده امام ششم راه هدا — من رحب است احب طاعت نزد خدا
گفتند بیان یعنی حب قدر ما — گفتا یعنی تقیه در دین خدا
یعنی در دین کس بود شیعه ما — گر دین شمرد تقیه را از اعدا
با خوف خدا است از چه ترس از اعدات

گفتند بشوریم آل رسول — کردند دو شیعه را بخواهش معلول
گفتند بشوریم تم آل رسول — شدند ان دو یکی خلاص دیگر مقتول
فرمود امام فقه ناجی است قبول — آن مقتول شد بفردوس عجول

فرقت لیسی میان ان در درجات

فرمود امام ششم راه هدای — شد ترس تقیه شیعه را از ترس خدا
یعنی که تقیه شیعه را از اعدا — باشد سپری که بخشدش لطف خدا
از انکه تقیه نیست در دار فنا — دینش نبود چنانکه فرمود خدا

حفظم سپر تقیه گرداز آفات

فرمود امام هم متقیان — از انکه تقیه نیست نبود ایمان
یعنی ز تقیه اند ز اهل علوان — هم جان تو در امان بود هم ایمان
هم گفت تقیه کند جهان از خصمان — دین من و آباست متونا فرمان

فرزیست تقیه آخر ز تعویذات

علم علما در جهان جون قنوات — جاری شده هر طرف که یابند حیات
شعالم آلوده بلوث شبهات — کورا بر یقین به از حیات است ممات
ان عالم خوش عقیده کز حسن صفا — او راست در امتحان دین پای ثبات

علم اهل عالم بنود آب حیات

شد علم گنج خزاین مالا مال — مفتاح خزینهای علم است سؤال
نعمت است گر ایزد ز سؤال سؤال — ب زدن ثواب جار کر اخر شمال
سایل عالم شفیع دقت سؤال — حالم باشد نجیب پاکیزه خصال

سیل تنوی ز صاحب موضوعات

مردیت زنور

مردلیت زنور ششم شرع خدا — در تفسیر نفق و من احیاها
فرمود که مخرج ز ضلالات هدا — ز انسان باشد که جمله را کرد احیا
هم مخرج یک تن ز ضلالات خدا — ز انسان باشد کننده باشند همه را

بهتر بشر مناهج المبتدعات

از قول امام ششم دین مرولیت — قاضی شقی سه قسم ناجیش یکیست
دانسته اگر حکم غلط کرد شقی است — در کرد ندانسته همان سوخته شقی است
دانسته اگر حکم بحق کرد لی است — در کرد ندانسته همان از ما نیست

قاضی باید فقیه پاکیزه صفات

قاضی حکم بجور را نار جزا است — ان حکم ندانسته و دانسته خطاست
حکمی که بحق ز قاضی نادان خاست — نار است جزا و صاحبش هم نار است
حکمی که بود بحق و دانسته روا است — بر خلق خدا صاحب ان لطف خداست

جون لطف خدا بس از ره بخش بدنات

قاضی جه کنی تو قاضی ده را فرع — دانی تو که شهر اصل و ده باشد فرع
جایی که ترا نباشد اندیشه ز شرع — یاری کنی خود ز رشوه جون بهره زرع
ان قاضی مسکین که ترا باشد فرع — البته بود دماغ آشفته و صرع

مدرک پاک است صاف در درجات

بنگر ز علوم تا جه بکار آمد نیست — علمی که بکار دینت آید باکیست
از انکه عقیده صاف دل نور است — داند که بکار آمدنی شرع نبی است
هم جند فنون علم در خلق نبی است — علمی که نمایدت ره راست یکی است

شد آب حیات یک قنا از قنوات

۳۶

فرمود امام ششم ازین ره ... — ان علم که طریقه علم و عمل گ
شخصی که بدیگر دین دار امل — جیزی ز تعلیم کر از علم و عمل
باشد بحکم آخرتش فرمان ازل — جون اجر کسی که ان بیارد بعمل

تعلیم معلمین بود از طاعات

فرمود امام اول دین قویم — ان هیچ نبی با نشان لطف عمیم
یک حرف ببین انکه نماید تعلیم — معبود شد با شم و گرش استاره مقیم
یعنی عبد رسولم از قلب صمیم — یار است کر انجز رسول این تعلیم

بسیار بود لطف کلام حضرات

فرمود امام ششم دین الله — در باب بیان انما یخشی الله
از عالم این آیه بود مقصد الله — ان عالم دین که بنحو حشمت و جاه
فعلش در دین از یی قول است گواه — نه انکه بفعل شهره شود در افواه

با علم بی عمل جه خوف نجات

نقل است که قصد نیت شیعه ما — بهتر باشد از عملش در دنیا
هم نیت غیر شیعه در دار فنا — بدتر شود از عملش در همه جا
زانرا که خلوص نار و جنت فردا — وابسته ز هر دو سوست بر نیتها

باشد این دفعه آوجه توجیهات

ان علم که در دین تو باشد در کار — تحصیل همان جمع شود با هم کار
اینست که باشد طلبش در اخبار — واجب بجمع هر که دارد اقرار
از بیست جهار ساعت لیل و نهار — باعلم جو نیم ساعت باشد کار

در عرض دو سال باشدت توفیقات

ایمان جو ها

ایمان جو همایست همایون اقبال — علم و عملش برای پرواز دو بال
از حضرت باب شخص خوش خال — از تربیه علم عمل کرد سؤال
فرمود که علم دبی عمل است وبال — هم بی علمت عمل ضلال است ضلال

شهباز بیک بال نگیرد طبقات

گفتند بشوریم ششم دین الله — جمع زمو الیان راغب بگناه
گویند امید مغفرت از درگاه — ما را کافی بود ز هر جرم و گناه
فرمود که کذب بود این خاطر خواه — کی راجی مطلبی نشد طالب راه

راه سفر و امید جنت هیهات

معبود تو اختیار کی در نوشت — خواهی تو بکعبه روی کن یا به کنشت
حکمش بعفو شنه سرشت ناظر است — در نامه ات این طاعت این جرم نوشت
بی طاعت ای جه شوراز امید بهشت — کی بهره برد حاصل انکس که نکشت

ان ان توبه است انفع زرعات

فرمود نبی بحق انکس که مرا — بر جمله بود سید در هر دو سرا
دنیاست همین مزرعه از بهر شما — دیگر نبود مزرعه بعد از دنیا
بعد از دنیا همین ... در عقبا — آماده شده است ان نعیم است و لقا

بنگر که اینست دو جا کی باشد جات

دانی که حیا در شر از ایمان است — رو سرخ گشت میان مردم آن است
بامردم آدمی حیا جون جان است — پیداست ز رنگ از نظر پنهان است
هر دو ز حیات ... ایمان است — ز ایمان حیات جاوید است

در هر دو سرا آب حیا است حیات

۳۷

فرمود پیغمبر که حیا دو ان ان — یک قسم شد دو قسم میبایدش آن
یک قسم حیای عقل با نام و نشان — یک قسم حیای حمق دان نیز عیان
ان قسم حیای عقل علم است بدان — ان قسم حیای حمق جهل است همان
جهل است زاهل نادر علم از جنات

فرمود پیمبر به اباذر زنهار — از کثرة ضحک خویش را باش بیدار
چون هست ممیت قلب ضحک بسیار — بیجان سازد فواد را چون مردار
در نور انست اینکه مستغفر بار — چون خنده اش آید اند کی یا بسیار
باشد به تفاوت این یقین از درجات

فرمود نبی که شد حیا از ایمان — خواهی دانی تعددش چیست از ان
فرمود امام ششم متقیان — از انکه حیا نیست [redacted] نباشد ایمان
از قول امام میشود دانش و عیان — تفسیر امان که شد حیا از ایمان
یعنی دین را است حیا است حیات

فرمود امام پنجم متقیان — ان بر همه شیعیان سرا پا احسان
مانند دو ناقه دان حیا و ایمان — مربوط بیک رشته شده چون دل و جان
هر سو که شود یکی از ان هر دو روان — البته رود ان دگری از پی ان
پیداست ز سیمای حیا حسن صفات

ایمان نفقتی بود معارف به یقین — نفقی دگر اعمال موافق با دین
چون شخص که خلق شد از ماده و هین — ایمان تو هم صاحب اعضاست چنین
گر شد ایمان انکه شد ساز تزئین — گویاست ایمان انکه باشد بدبین
حال ایمان بیان شد از اعضات

فرمود امام

فرمود امام ششم دین خدا — ان ضامن جرم شیعه در روز جزا
شد اشهر امثال بیخ در دنیا — این حرف که گفت خاص و عام اینجا
در دیده اگر نیست ترا نم حیا — بر خاطرت انچه میرسد آر بجا
یعنی که نه ترک نه مخالفت حیات

ایمان که تو لاء و تبرا بود آن — شرطش عمل است و بیعمل کو ایمان
فرمود خدا اگر تکلم در قران — یعنی که شناخت با عمل شد ایمان
ایمان بقدر عصیان نقصان — رحم آر بخود این همه نقصان مرسان
بنگر با خود تو دشمنی یا اعدات

فرمود امام ششم اهل جنان — چون سلم ده پایه نماید ایمان
گر صاحب پایه دو دیگر گمان — بر صاحب یکپایه شود طعنه زنان
از صاحب پایه سیم بند آن — مانند سیم زچارم و برتر از ان
بنگر تو بفوق نه تحت از درجات

فرمود امام نهم دین تمام — با شیعه ما شند بتفاوت اکرام
از صاحب کم کار دو کی شد بنظام — چون ان دو سه دان جهان تا بچ تمام
این که صنف شیعه در دار سلام — هر شخص را مقام خاصیت مقام
در خلد بمقدار عمل باشند جات

فرمود امام ششم راه صواب — هر کس شنود فلان عمل راست ثواب
آن را بعمل آورد دارد و تاب — هر چند حدیثی نبود در آن باب

ازگفته پیغمبر و آلش بکتات — نخرد به نیتش همان اجر و ثواب
یعنی نخلی ز عالم شرعیات

باشد امام در بیان قران — از حکمت تقدیر دو قسم است ایمان
گر سعی توانی دو قسم ار نام نشان — گویم بتو مستقر و مستودع دان
جائی یکی شود دل را نه جان — در جای دگر محیط بر ظاهر ان
تا باکه تو دور شود ثابت نباشد

این خصلت خوب هر که را گشت شعار — تحقیق کند که دین ازو نیست معار
در اول تعقیب نماز از اذکار — اول تکبر اسا کند سی و چهار
تحمید کند از پی ان سی و سه بار — تسبیح ز بعد نیز بهمین قدر و شمار
مرویست ز مرتضی علی این فقرات

علمی که ز معصوم رسد بر علما — در هر دو سرا است تحفه لطف خدا
اینست که در حق مداد علما — دارد ترجیح بر دماء شهدا
علمی که بود ز عالمان خود را — البته جزا نیست بد بود روز جزا
زان شیعه کند گور شود سعی حسرات

از اهل خلاف فاضلی را بجلب — دیدم میگفت ای روافض عجب
ان صاحب ذوالفقار ان روز غضب — در امر ابابکر نجنباند لب
گفتم که به تیغ با علی قوت رب — مهلت ز چه داد بر دلید مقعقب
سخن دو امام فرید و شد عاجز و مات

ایمان بکسی که از الست است عطا — بیوسته نمازش به تبرا است ادا

بی لعن عدو

بی لعن عدو نماز ما نیست روا — هر لعن خدا نکی است بجان اعدا
گر نیست تقیه بر کنش کن بعلنا — در هست کنار کنده رب رب
اینست دین نماز جهر و اخفات

هر چند سوء کرکین نبود نیرو ها — جائز شود در لعن با حیله در یو
از لعن حقی مشایخ لشکر دیو ها — مغلوب شوند همچو پیران از
آهسته کن لعن عدو یا بغریو — از صدمه ان بخود فرزند لشکر دیو
زان سان که به بیند از تب فرات

باشد خبر شفتری از حضرت — مقبول جمیع فرقه این امت
هفتاد و سه گو شده هست امت — هفتاد و دو در نار یکی در جنت
بنگر که طبق دعوی حقیت — بی حجت معصوم کجا از حجت
این بر هانست بس است از برهانات

یک فرقه نجات یافتنی از نیران — هفتاد و سه فرقه را نزاع است در ان
خواهی چو نجات را ز هر یک برهان — آرند همه دلیل خود از قران
چون معصوم هست در جهان قیم ان — در زمره هفتاد و سه ناجی است عیان
باشیعه و رشن است برهان نجات

از جمله خبر ها که پیمبر فرمود — آخر ایت مخلف فیکم بود
دایم ثقلین نا انهیکام و درود — فرا هند ز بهر حفظ دین با هم بود
یعنی قرآن نه بنده گه نخند سود — گو ربیر آل او سر طاعت سود
این سجده بسر کند رفیق حسنات

قرآن فرمان حق و باطل باشد — معصوم نشو اگر قیم عادل باشد
بی قیم اگر کلام نازل باشد — هفتاد و سه را نجات حاصل باشد
یکفرقه بمعصوم چه قایل باشد — کی یافتن ناجیه مشکل باشد

لو حجت هفتاد و دو دعوای نجات

با اول سین آخر قرآن باشد — یعنی همه راز اهم تس آن باشد
یکفرقه خلاصین ز نیران باشد — هفتاد و سه فرقه راسخن ان باشد
معصوم نه گر قیم قرآن باشد — کی ناجی هفتاد و سه آیان باشد

اینست بیان محکمات آیات

قران که حروف دلکشش خمس است — آنش شش الف و ششصد و شصت و شش است
هر فرقه جدا ز هر منش دارد کش است — یکفرقه ناجی نشاند از خوش است
جز معصوم قیم جبریل نفس است — پیداست که دین شیوه غل و غش است

کو سایر خلق را سند بهر نجات

چیزی که در و خلاف ماند امم — حقش بوفاق هست قول اعلم
اعلم بود از جمله خلایق عالم — نزد همه باشد خبر او محکم
باید خبر آورند معصوم علم — تا قول و خبر هاش بود مستحکم

شد فانی علاج امر متشابهات

امت شده منشعب به بضع و سبعین — یکفرقه باتفاق ناجیست همین
سامان شدند فروع را نیست یقین — در جا راصول شوکت امت بکین
با نیم ان شد که یقین امامت به یقین — برهان نجات شیعیانست مبین

این تحفه مسماست به برهان نجات

چون خضر

چون خضر اگرت چشمه حیوان بخشند — با آن همه ملک سلیمان بخشند
دانی اگرت عقل به ما ف بخشند — هیچست همه اگر نه ایمان بخشند
ایمان بتو بخشند و به ازان بخشند — آری آری چنین کریمان بخشند

با این همه است تبا بود کل حیات

حجت آمد که خدا با حکمت — گو را نسب و حسب بود با شهرت
تا او ز نسب حضرت و آل حضرت — تفتیش کن از مورخ هر ملت
هم از نسب ان سه سگ بدبد عت — تا جرم کنی مال که شد حقیت

دین راست نور با حج و ضبط ثقات

از گفته ها یا دین ای سره فرد — در دهر امور بر سه قسم هست شنو
کاری که صواب است یقین از پی رو — کاری که خطا شد به یقین بیش مرو
کاری که عیان نباشد ظلمت مشو — حکمش بخدا گذار و خود فارغ شو

یعنی که باحتیاط کن تفتیشات

گفتند بمر نعی علی شهر در داخ — حاتم کاخ جهل همی کرد به فخ
یک بیمارش ز هر جهل خت علاج — خورشی خلق جود او شد تند مزاج
منسوب که بود را اگر دانست علاج — سایل نشوی بر در ثانی محتاج

جو در راول هست ایمان و نجات

بینش همه انبیای دین راه یکی است — شرد همه در اصول دین فرقی نیست
هر چند تفاوت فروعات بسی است — ان نیز بی مصلحت هر قوم است
اما همه با جنانکه حکم از نبی است — در باب خدا الذی فمن حکم یکی است

از بلکه رخانه باشد این حکم براست

فرمود امام ششم دین سید — با غیر زدن سایلی گفت و شنید
از ما خدا هدایتش را است مرید — علم نتوانند بر در راه برید
دانی اگر انکه حرف خواهند بشنید — کن دعوتشان باطل بر راه سدید

بحث و جدل دین بود از منهیات

فرمود امام ششم ان حجت رب — با ناس مسازید جدل در مذهب
لا اگر از شما بجو بند سبب — دانید که نیست مصلحت بسخن لب
گوسید نبی است چون بسند ید و رب — شلال نبی بسند مادر مذهب

صیده بهین اهل جدل را الکات

فرمود امام ششم راه صواب — مصلح بمیان شیعه نبود کذاب
یعنی اصلاح ذات بین اصحاب — هر چند که با کذب بود هست کذاب
کذبی که کنند مفسده را خانه خراب — صدق است برای مصلحت فتح الباب

کذبت زبرای صلح صدق است براست

فرمود امام ششم دین خدا — ان بقری بناه شیعیان در همه جا
الا ان هست جراءت در شیوه ما — از عبد مقصد قیمت محبوب خدا
یعنی التقیه در میان صلح نما — خیری که بسند ادر است آدر همه جا

اینست که صلح شد اصب صدقات

فرمود نبی که شیعه را ابد هدین — از جمله حقوق هفت حق است مبین
اجلا بدیده و حجت به یقین — بلال منواسه و لب از خبث طعین
در کوفت عیادات و تشییع بین — جز خیر نگفتن چو تعش گشت دفین

درباره این هفت بود تاکیدات

ان لدرته

ان قدر که با شیعه آدم بیبود — با شیعه نوح نیز آن بود و فزود
با شیعه خود خلیل ان راه نمود — موسی و مسیح هم همان بره گشود
از خاتم انبیا جهان نور فزود — با شیعه آل او هست ان متوعود

این سلسله نور نگر تا عرصات

در بینش جو راست بهر خوانخان — از فطنه آفرات زمان بی طوفان
داد نه هزار سال از پی بیش نشان — از کشتی نوح هست بحدیث و قرآن
برکن ز تو که و بتر اهل و جان — تا فرق خطا نشوی بی ایمان

با کشتی نوح جو نجات از حضرات

در کشتی نوح رهبر این نه طارم — هفتاد و دو در فنا یافت نجات از مردم
در کشتی نوح ماجو چرخ هشتم — دارند جهانی انجمن چون انجم
از کشتی نوح ما مکن خود را گم — تا بر هلاک کی از چرخ نهم

دارد به فتنها فلک تمهیدات

فرمود امام ششم شرع خدا — ان دوستی فتح مبین در دو سرا
کافیست برای نصرت شیعه ما — دیدنی که گرفتار شوند آعدا
یعنی که گرفتار معاصی همه جا — مغلوب شود بجرم خود از اعدا

لما عاقبتم سلطت لعنه بر اعدات

از ان باشند نکوتر مخلوقین — بنگو تر این فتح معصومین
افضل ز همه پیمبر ماست یقین — هم آل مطهرش چنین اند چنین
قرآن هم از این و هم این دین همین — اینست که امتحان عظیم است زمین

تا با که بود همه کل دیبای ثبات

۴۱

دنیا که بود امتحان موسوم است   بشناس دو دنیا لیکن معصوم است
دنیای حلال دشمن ان معکوس است   دنیای حرام و حب ان مذموم است
دنیای حلال حسد لکن مقسوم است   دنیای حرام یک نه بجز شوم است
دنیای حرام در شکاری هیهات

نص است که از دو امر دور روز جزا   باشد غیر از سه دیده گریز بکا
اوّل چشمی که روشنست از آن حیا   دوّم چشمی که گرید از ترس خدا
سیم چشمی کز حرام دنیا   بوشد نظر و نظر کند بر عقبا
تا طی بسلامت که کند ان عقبات

دنیای حرام را ضرر بسیار است   ستم است اگر اندک اگر بسیار است
با حرص ثمره خوف و خطر بسیار است   با صبر و قناعت ظفر بسیار است
با ثروت اگرچه دردسر بسیار است   بسیار حلال را هنر بسیار است
تا فی نخوه دایی بجو از حسنات

بر سیدیکی زمین که ای پاک گهر است   بر خیر تجارتست یا زرع و کشت
گفتند که امام اوّلم گفت و نوشت   اینطرف که هیچ کوشش از یاد بهشت
بهتر ز همه تجارت و مزرع و کشت   با این ثانی فریدون باغ بهشت
باشد نام امین تجارت خیرات

فرمود امام اوّل متقیان   کن کار تجارت که مبارک بود ان
هم گفت شنیدم از رسول منان   فرمود که ده حصه بود رزق جهان
با شغل تجارت است نه حصه ان   یک حصه آن با همه کار جهان
شد دانکه فزایدش تجارت برکات

فرمود امام اوّل

فرمود امام اوّل دین خدا   ان حجت کردگار در ارض و سما
بی فقه تجارت نکنی بیع و شرا   بی ان علمت بیع دشرا نیست روا
بی فقه تجارت انکه ان کرد بنا   تا دیده فرو رفته بغرقاب ربا
شد سود ربا ز اقبح محظورات

فرمود نبی هر که کند بیع و شرا   باید از پنج خصلتش بود جدا
اوّل بیع که بشنوان بیع ربا   دوّم ز قسم خواه بلا یا بی بلا
سیم کتمان عیب و نقص کالا   چارم مدح متاع خود را ثنا
پنجم ذم بیع در وقت شرات

کاری چو تجارت نبود در اخبار   شد دانکه در ان پیشه بود صد فتنی کار
فرمود رسول حق که جمع تجار   مبعوث شوند در قیامت فجار
الا مردی که باشدش صدق شعار   اما چه کم است راستی از تجار
فردا ز عذاب راستان است نجات

کاری بهتر نشد ز کار تاجر را   گر صدق کند شعار و ز ظاهر و سر
فرمود رسول حق بجمع تاجر   تاجر باشند میان امت فاجر
الا مردی که کار او باشد بر   حق گیرد و حق دهد بحق مستظهر
صدق از تجار باشد از مغتنمات

راوی گوید بنور ششم میفرمود   مردی ز پی بیع متاعی بگشود
بفروش متاعی که ترا بخشد سود   از زود فروختن ببرد تاجر سود
بگذشت شهری فرمود که زود   در بیع بود اوّل سودا محمود

گر فایده هست بار بار دنیا   دین را بود اما چه ضرر ها ز ربا
فرمود امام ششم شرع خدا   ان حجت کردگار در ارض سما
یکدرهم اگر بدست آید ز ربا   بدتر بود از گناه هفتاد زنا
ان کن که ضررها نکند فایده هات

مردی به نبی گفت که بعد از قران   سازم بچه صنعت این خود رات ران
فرمود بهمانچه تو ز آب دیدی ان   اما از پنج صنعتش بکن پرهیزان
سیاه نباشد و نه از قصابان   نه صایغ و حناط و نه از نخاسان
سیاء بود بایع ثواب اموات

از کسب موذنی گفتی گر تو سؤال   نقص است که اجرتش ن ضلالت حلال
یعنی ابده که نیست در شرع وبال   هر چند که اشعار بود با امثال
اما تعلیم مصحف ای نیکو حال   مزدش در شرع حبّه نیست حلال
اهم هست که نیست این اهم از محظورات

عدلی گوید سؤال کردم با امام   یعنی ز امام ششم دین تمام
گفتم گویند سنیان هست حرام   اجری که رسد معلمین را ز کلام
فرمود ولی گر دهیت عقل اکرام   در امر معلمی حلالست تمام
توفیق بشد از شرط انجا اثبات

راوی گوید گفت بمن انحضرت   یعنی که امام ششم این ملت
چیزی بخر از محارف زانکه بت   در بیع محارفین نباشد برکت
باد دولت منی سیع بهد سنت   تخصیص که خودش رد بود ز انجبت
سودا با اهل خیر دارد برکات

فرمود امام ششم

فرمود امام ششم شرع خدا   ان شیث دبناه شیعیان در دو سرا
با جمع فرومایه از خیر جدا   سودا و مخالطت روا نیست روا
هم گفت که با مردم عاری ز حیا   بی عذر تقیه گر شوی از رفقا
بر باد رود آخرت دم دنیات

راوی گوید ز عسرت دنیای خویش   گفتم با امام ششم ملت و کیش
فرمود چه کار پیشه بودت ز پیش   گفتا بودی تجارتم پیشه و کیش
فرمود برو دیو دکانی اندیش   جاروب کن و ده نشین خیر اندیش

گوید کردم چنین و دادم زکوات
مردی گوید چه کرد فقرم افراط   روزی دیدم بنور ششم را نبساط
گفتم چه کند مرد درین کهنه رباط   با وسعت روزیش کند بر زنشاط
گفتا بنشست در دکان بنشاط و   بر لطف خداست و نشاط رزق و
از تو حرکات رست و ز باری برکات

شد وحی بداود که هست بکمال   گر روزی تو نباشد از بیت المال
داود چوان شنید شد حال بحال   یکر کسب بهای ای از فرط ملال
زان گر زیره بفرمان خدای متعال   از صنعت سراجی خود شد خوشحال
شد سعید و نصیب و غنی از مغتنمات

فرمود نبی جمع معاش هر سال   اطمینان نفوس بخند بر حال
گفتند به سلطان جوان ز سؤال   چون است آیا حبس طعام بکمال
فرمود ار کار حق بود این همه سال   یعنی اگر از قوت سالت با مال
محظور نباشد احتکار اقوات

نقلست که نیست احتکار از اسلام — یعنی نفروشی و کنی حبس طعام
فرمود نبی اگر کسی در اسلام — چل روز بی رنج کند حبس طعام
بدتر آید بعرصه در روز قیام — از دزد خسیس بی حفاظ بدنام

در دین بود احتکار از محظورات

میلکفت کسی حب زر و مالم فوست — پرسید امام ششم اینست زه روست
لیکن خواهم بزرگیم انچه نیکو است — زنلیکن بکنم در نظر دشمن و دوست
فرمود که این نه حب دنیای ددود است — این دوستی آخرت و صفوة او ست

شد مال حلال عزت هر دو سرات

روزی مرد یهودی از فقر نزار — با کلیکه دید مجتبی را چو سوار
گفتا ز حدیث سخن مومن یاد آر — دنیا سهر تو سجن شد با من زار
فرمود امام دین کرای کافر خوار — زجای من و تو بهتر از جنت و نار

دان که جا بهشت باشد دنیات

در آیه بر فتح قران مبین — لا تنس نصیبک من الدنیا و ببین
فرمود امام اول شرع مبین — یعنی باید بدانی ای صاحب دین
هم نعمت فوت که ترا اکنون قرین — بهر طلب آخرت داده این

تمهید برای آخرت شد دنیات

از اجر عیال کردند سوال — فرمود نبی باش از این غم خوشحال
از مرد جفا کشی که ز تحصیل حلال — اماده کند معیشت اهل و عیال
اجر تعب و جفای ان نیکو حال — چون اجر مجاهد است در صف جدال

یعنی عیش آید ابد نورا جر صفات

فرمود امام هفتم

فرمود امام هفتم دین تمام — بغض است خدا را بدو باطل ز انام
اول بود انکس که بود او نوام — نوام نه بید خیر الله تمنام
دوم بود مردی که فارغ شد نام — یعنی بیکار گردد و جوید کام

بشد بجال این دو باطل اعدات

انرا که بود عیال کم یا افزون — مانند اسیر ند بدامش مفتون
گر در غم رزق ان نباشد محزون — معیشت بجاه تنگ افتاده نگون
فرمود نبی که هست ملعون ان دون — کز بعضش حال عیالست زبون

دارد تعب شغل عیالات حسنات

فرمود امام ششم اهل جنان — ان نور دل نبی منیه راجان جنان
بیکار مشو که مرد را تنگست آن — کاری بکن و در رزق بجواز منان
زان کار که بینی رسد رزق آسان — باید که بود کار تو پیوسته همان

از تجربت طلب کن برکات

فرمود امام ششم متقیان — بر گردن خود بار مکن از اخوان
کاری که رسد بر تو از ان کار زیان — بنشین از نفعی که بیرسد بر تو از ان
یعنی ضرر بجو نبی بجا رسان — از مثل حیوانات و کفالات و ضمان

تا چیست دگر از این مراد صفات

ملکی که خدا کند نصیب ز عقار — بی مصلحتش بصرف بیع تیار
نقلست ز حضرت ششم در آخبار — ان راه نمای انس و جن در هر کار
مرزوق نبود مشتری ملک عقار — محروق بود بایع ان در هر کار

یعنی که ز قیمتش بماند قرات

فرمود امام پنجم دین خدا — ان دو ستیزش ثمن ایمان و حیا
انرا که بود آب و زمین در دنیا — کی هزار بجا بیعش اگر کرد چرا
باید بخرد بقیمتش باز بجا — ورنه ثمنش روان شود و هبا

فرمود که این سخن بود در تورات

اسراف که صرف مال باشد بیجا — در قبح نداند ز امثال مشکاه جدا
فرمود امام ششم شرع خدا — ان جای شهیبان هادی در هر جا
اسراف یقین مورث فقر است و عنا — قصد است که ان مورث هست و غنا

اما بخل است بدتر از اسراف

بخل و اسراف هر دو شد کار بدان — گر فرق در ان میان ندانی تو بدان
بادیو اگرچه مسرفانند اخوان — بخلست اگرچه اقبح کار جهان
اسراف اتالکند فقیرت بجهان — البته بود بخیل را جا نیران

مسرف دارد بتوبه امید نجات

فرمود امام پنجم متقیان — ان راه نماینده نیران و جنان
من دشمن ان خسم که خوابیده نوان — خواهد بدعا و ناله نان ز منان
بان هم ضعف ناتوانی موران — بشتند همی در طلب رزق دوان

مربوط بود بامر کافت برکات

کسبی که از ان رزق کار اخیار بود — بیکار نشو منکرند ز اشرار بود
کاسب که مباح صنعتش کار بود — هم راستی و امانتش یار بود
دوست است که او حبیب غفار بود — در هر کار زنی ملک سبردار بود

با کسب حلال کن کسب حسنات

گوید شخصی

گوید شخصی بمال بودم محتاج — احسان خدا فقر مرا کرد علاج
کارم ز انات و خانه هم یافت رواج — بختم ز سپهر نیز برافروخت سراج
گفتم بامام ششم این منهاج — میترسم از ان که باشد این استدراج

فرمود امام شکر شد هیهات

با کلب معلم ارچه صید است حلال — شرطست اسلام و تسمیه در ارسال
فرمود امام ششم شیعه آل — ان دست و بناه شیعیان در هر حال
گر شیعه کند کلب مجوسی ارسال — با تسمیه بر صید حلال است حلال

زانرو که مطلب است در اطلاقات

فرمود امام ششم شیعه آل — با کلب معلم تو صید است حلال
هر چند که شد یا نخورد از پر و بال — باقیش بتطهیر حلال است حلال
هم کلب نباشد ز معلم فی الحال — تعلیمش کن همان زمان ارسال

با این تعلیم کرد حل شبهات

فرمود امام ششم عالم نور — ان طاعت شاهیش بهر ذره ضرور
صید غیر مطلب از وحش طیور — گر مثل فهود است و اگر مثل صقور
هر چند ترا تسمیه باشد دستور — در شرع حلال نیست باش الادبی بعور

الا صیدی که کردی ادراک زکات

فرمود امام ششم دین منیر — ان باهرش مهر خلاصی ز سعیر

باتسمیه صیدی که کنی باشمشیر / یا بازچو نیزه اش یا با تیر
ان بر تو حلال است بخور ازوی سیر / هرچند بعرض خورده باشد ان تیر

شرط است اما جراحتی زان آلات

فرمود نبی هرکه کشد یکتا مار / آنست که کشته کافری از کفار
اما عامر زکشتنش دست بدار / تا فانی ازو نکشته قصد آزار
گرنخواهد بکس رساند آزار / فی الحال بکشتنش توهم دست برار

عامر ماریست منزوی در ابیات

بند بدر انهست اگر هست ببند / بشنو زمن این نصیحت فایده مند
زنهار زترک اهل دنسل بپیوند / خود را قلندرسان ملکی فاروز زند
فرمود رسول حق باواز بلند / بد حال ترین مردکان عزا بند

یا بی زنتناکح و تناسل حسنات

فرمود امام ضامن شیعهٔ آل / باشد مردی که ماندش عمر ۳ سال
آرد صلهٔ رحم بجا چون خوشحال / گردد ایمان سه سال عمرش سی سال
بسیار کند حکم خدا متعال / برطبق عمل زیاد و کم در آجال

چون قطع رحیم وسیلهٔ قصر حیات

فرمود نبی وصیت از من ثنها / با حاضر و یک کمبود با غایب امت در همه جا
با ان هم ایم که هست تا روز جزا / در اصلاب رجال و ارحام نسا
باید صلهٔ رحم بیارند بجا / یکساله ره از هم اربه دور زند جا

هم کفت که از دین بود آیین صلات

فرمود نبی

فرمود نبی هست رحم در اعضا / اول متعلق از جوارح فردا
گوید یارب ده صله از لطف و عطا / امرا که نکرد از صلهٔ خویش ابا
هم از صلهٔ رحمت خود دور نما / بی رحمی را کز صله شد دور خدا

بینی آیدت انچه کرده در عقبات

فرمود نبی صراط را وقت گذارا / باشد رحیم و امانتش از دو کنار
امرا که وصول و هم مؤدیت دو یار / از پل گذراند چو برقش بکنار
انکس که قطوع باشد و خاین و خراب / لغزد ز پل و از عملش ناید کار

یعنی نکند فایده دیگر حسنات

توجیه حدیث رحم و لغزش یا / با مثل حدیث لا تقفوا معنا
اول ان شد که توبه ناورده بجا / دویم که مخلد نبود نارش جا
سیم که چو افتد ز پل از لغزش پا / از نار رباید ش روان شیر خدا

چون مختار نشی وقت ندای ثارات

فرمود امام پنجم دین تمام / بخشند چهارت از صلات ارحام
اول وسعت رزق ز رزاق انام / دویم باشد دفع بلای ایام
سیم باشد فزونی عمر بکام / تیسیر حساب کندان چار تمام

بخشد صلهٔ رحیم دکر فایده هات

نفس است که با صلات ارحام اموال / افزون شود و تزکیه یابد اعمال
هم عمر شود فزون و هم رزق حلال / هم خلق ستم اهتت نماید خوشحال
هم دفع بلا کند ز جان و تن و مال / هم دست شود زیاد و هم پاک اموال

قطع صله کار جاهلست و بدذات

فرمود نبی جماعتی از فجار / سازند اگر صلات ارحام شعار
گردند بافزونی اموال دو چار / باملکرمت زیادتی در اعمار
باشند اگر بجای فجار ابرار / حاشا شود این دو کار از ایشان بکنار

یعنی بود این لازمهٔ وصل صلات

شخصی بامام ششم شرع خدا / کفتا که تشیع است خویشان مرا
آیا حقی بمن بود ایشان را / فرمود رحم قطع نشاید ازرا
با همه این دو حق بود ایشان را / حق رحم است و حق همدین ها

حق است که این دو حق شد از مفترضات

شخصی زنبی نصیحتی کرد سئوال / فرمود که آتشست زند کینه سکال
باشی ز نبات های ایمان خوشحال / مشرک نشوی بکرد کار متعال
گر گو بمذمت بردن شوا ز مال و عیال / باید که مطیع باشی خوشحال

کافیست چنین موعظه از موعظه هات

فرمود امام ضامن شاه رضا / فرمود نبی در شب خاص و اسرا
دیدیم وحی از وحی بی پرده / باشکوه در آویخته بر عرش خدا
کفتم چه قرابت است مابین شما / کفتا بجهل پدر رسر آرد یک جا

کفتند بسوی

کفتند بسوی ششم شیعهٔ آل / فرمای کدام افضل است از اعمال
فرمود که ان سه چیز باشد خصال / اول بنماز اول وقت سکال
دویم زتو بود آب دادم خوشحال / سیم لله بهر دین جنگ و جدال

زان موجب کفر است فرار از غزوات

شخصی به نبی گفت بگو از اکرام / حقی است ز والد بود هست کدام
فرمود با سمش نبرد هرکز نام / در راه بو الد نکر بنید قدام
بالاتر از و نگیرد آرام و مقام / حاصل نکند برای او هم دشنام

رمز است ازین چار دیگر خدمات

فرمود امام ششم جن و بشر / آمد مردی بخدمت پیغمبر
پرسید ز بر ترین کدامین بهتر / فرمود همان بر که بود با مادر
کفتا دیگر باز چنان داد خبر / در بار سیم کفت همان بر پدر

شد انکه شود زهردو بر حسنات

شخص گفتا بخدمت فور ششم / با من نه موافقند در دین اب و ام
فرمود مکن تو بر ایشان زاکم / چون بر موافقان دین از مردم
یعنی که زوجهیت بر اب ام / هرچند که کرده اند ایشان ره کم

بر ابوین باشد از مفترضات

شخص بر نبی گفت که شد دم نهایت / فرمود بکن چار با خاطر شاد
برگشته مثنوی چهار باتی مراد / بر خور برای جرم خدا اجرت داد
کفتا که به جلد نه مادرم رخصت داد / فرمود که تا نوانی ایشان بوداد

بر سید یکی ز حضرت پیغمبر — بر آب دوام کدام باشد بهتر
فرمود بنی سه بار بر مادر — باز از پی آن سه بار هم بر پدر
نگر برا اگر چه نزد مکثر بخبر — اما القصد بمرا بود و فضل دگر

فضل دگر است برام از جهات

خواهی ز غنا و فقر پرس احوال — در طی حدیث چند دارند جدال
ازانکه دین است غنای ز حلال — فقر است ز کفر سبه اهل ضلال
فقر است خیر بیت با آن بد حال — کو دوست ندانست ثروت از مال حلال

نعم العون است در حدیث از حضرات

چون فقر غنای هر یک از صنف بشر — معلوم شود ز بعد عرض اکبر
این است که گفت با کسی پیغمبر — در شبعه بجز لجفت منکر
شاید که بمیزان عمل در محشر — باشد ز تو حالش ز مراتب بهتر

معلوم شود فقر غنا در عرصات

خواهی دانی کیست سعید که شقی است — گویم بشنو ناجی و هالک کیست
آنکس که بشکر آنکه دینش باقیست — پرواش ز نقص مال بنود ناجی است
آنکس که بذوق آنکه از مال غنی است — پروا نکند ز نقص دین جزم شقی است

باید باشد معین و نیت دیانات

چون فقر ز روزگار باید بتو راه — در دست خدات و فضل از غیر مخواه
فرمود بنی مغلی باش آگاه — خواهی هرگز فقر نیاید بتو را
بسیار بگو بلطف توفیق اله — لاحول ولا قوة الا بالله

فرمود امام ننهم دین خدا

فرمود امام ننهم دین خدا — میگفت بنی همیشه در باب گدا
انکس که کند سؤال و خواهد از ما — البته لئیم ما بان شخص عطا
انکس که نخواهد از ره استغنا — ادر ابکرم غنی کند لطف خدا

یعنی سبب غنا شود استغنا

زنهار طمع مدار از مال کسان — طامع البته خوار باشد بجهان
فرمود نبی که از گروه انسان — هر کس خواهد باشد اغنا کسان
باید باشد بجود منان جهان — از غنی زد غنی او مال دگران

خوش انکه بجود کرد کار یافت نجات

این از رمجود برتری از هم جنت — ان گر دبرد در دشمن خود است
نادانش و فضل این حسب کرد است — در کسب کمال ان نشد کاهل دست
دل صاف چه شد جمله هنرها با اوست — مانی گردد نقش نقاشان شست

رو بر دل صاف میکند حسن صفات

فرمود امام ننهم اهل جنان — ان دو بیتش زندگی جاوید ان
مجبول بود قلوب ابنای زمان — در حب اهان گرو به بیند احسان
در بارهٔ بغض نیز هستند چنان — با هر که از او نفع نه بینند کسان

احباب شوند با نهایت اعداد

هرگاه ز افتد بشخصی حاجت — حاجت بهدیه گر بود کن سرعت
فرمود که فرمود نبی ان حضرت — روزیست ز نور ننهم این ملت
خوشتر باشد هدیه بپیش از حاجت — یعنی که هدیه باشد ان نه رشوت

در باب هدیه بین تهادوا تجر — بی فاصله هم تحابوا را بنگر
یعنی بعث هدیه بر یکدیگر — سازید که افزون حب است اثر
هر ظرف هدیه رد نخورد زود اگر — البته تواتر هدیه هست ثمر

از نور ننهم در خبر است این کلمات

گفتند اصحاب بنی علی چند — فرمود رسول حق باواز بلند
گر ضیافت بکراعم طلبند — البته کنم اجابت حاجت مند
در انکه هدیه کراعم آرند — البته کنم قبول تا خورسند

باعث با هدیه شد حسنات

گفتند بنور ننهم اهل جنان — مردیکه فقیر باشد و بی سامان
هرگاه برم هدیه آرند کران — بر دارم و بادی نکنم هیچ احسان
در شرع حلال است بگو بر من ان — فرمود آری ولی مکن شکر خان

یعنی بودان مباح از مکروهات

ای مایل لذات جهان فانی — لذات دو قسم است شنو تا دانی
ان قسم که هست لذت روحانی — شد کاشف ان شریعت ربانی
ان لذتها که خوانیش نفسانی — هم هست دو قسم چون حرامش خوانی

منعت که نمود انحلال لذات

فرمود نبی چنانکه مرویست ز آل — سردار مروت است در صدق خصال
باشد ز مروت نمایان رجال — الاصلاح رجال در بارهٔ مال
یعنی مردانکی هست از مال حلال — خود را کردن غنی و گشتن خوشحال

ضرور جهان بدست آید ز غنات

فرمود امام ننهم شیعهٔ آل

فرمود امام ننهم شیعهٔ آل — مسلم صالح نشد مگر با سه کمال
اول از تفقه دین خوشحال — دوم طلب معاش از مال حلال
سیم صبرش بنائبات مه و سال — صالح ان شود که باشدش این سه کمال

نه انکه خود آرای شود با طاعات

نیمی که بحکم شرع بود محکوم — منکر بزهاتش جهول و ظلوم
لذات جهان جمله نباشد مذموم — کی طالب لذات حلال است ملوم
دنیای حرام و لذات ان میشوم — شهدیست که خوردنش کند کار سموم

شد بهتر لذات حلال از حسنات

مردی که مقید بحرام دنیاست — چون سهد ضیافتت کند خواهی را
هر چیزم بدانی زحرامش آراست — بی عذر تقیه عذر خواه از ما راست
با جهل اگر چه خوردنش بود رواست — اما از رد گرد در یقش بر رسوا است

تا بتوانی حذر کن از مشتبهات

مبعوث نشد هیچ نبی بهر نذر — بی این سه ادا نکرد ملالتی چون دُرر
اول تحریم بر بنده و حُرّ — دوم تصدیق حدت کامل بر
سیم چو شود اینی جهان رابطه بر — از جمله تراث او بماند کندر

مروی ز امام هشتم است این فقرات

از گفته هادیان دین در اخبار — میر تغییر شد بهر قسم قمار

فرمود امام پنج از هشت و چهار … ان مخفی علم زرع را فیض و حصار
در زرع حرام سخت شود قمار … حتی اجونک که کودکان است شعار

میسر شد با همه قرین در آیات

انصاب که رزجس بود با از لام … بشنود باب هرد و تفسیر امام
فرمود قمار با قداح است از لام … انصاب زبایح از برای اصنام
یعنی هم پریدن تمام اند تمام … ان چاره که در کلام چند بنام

تفسیر امام پنجم است این کلمات

صیصاد ایم حرام بران است … هم ام خبایث هم ادیانست
هر فعل که رجس و عمل شیطانست … در پنج هر شریعتی عصیانست
در آیه هر میسر شن زبان بست … نقص است که در کل شرایع آن است

این آیه بود ز محکمات آیات

از بهر ضیافت چو کنی وعده جزم … بیعذر بجا مکن خلافش را عزم
اجزای ضیافت نگر الصاحب جزم … جمعند برای بزم یا از بهر رزم
با مردم بیغرض بیاسای ببزم … در بزم اعزه پاس خود دار ببزم

شد صحبت بی‌نفاق از مغتنمات

فرمود رسول البشر و جن و ملک … آن دامن لطفش همه را مستمسک
در مجمع شیعیان نشینند ز فلک … جز آن دو ملک هم عدد شیعه ملک
آما هواه عبرا ز مستهلک … ده شیطانست لا اقل با هر یک

شد معز د جمع نقش نور و ظلمات

فرموده امام هم مولا

فرمود امام پنجم ان معدن جود … با زمره اصحاب نبی می فرمود
هر شخص که کرد شیعه را خوشنود … اللهمرا ز خویش خوشنود نمود
ان کس که مرا ز خویش خوشنود نمود … البته خدا کند از خود خوشنود

شاد آنکه سرور شیعه جوید ز جهات

شد وحی بموسی که اگر کافر دور … سازند بو نیلد مؤمنی را مسرور
با توفیقش ز شرک مبا ز ددور … جا ز صنف کفر میکنند در حق دور
بانار میان نار از وی شده دور … سازند ز رزق جنتش هم مسرور

اما مؤمن از آن فزاید درجات

شد وحی بداود که عبدی ز عباد … برخورد ز جنت بثوابی یک د
داد و بعجز گفت یا رب عباد … افتاد ان چیست که ان عبد تر اخوش
گفتند همانست که عبدی ز عباد … سازد ز انخویش مؤمنی دلشاد

نقل است که این بود احب حسنات

گفتند بنور ششم دین خدا … در دین چه بود احب اعمال زما
فرمود احب کار با نزد خدا … از خال سرور بر دل شیعه ما
در حشر شال شوران خوش سیما … گر احوال ان شود بتر هم جا

یکدم نشود از و جدا تا جنات

فرمود امام ششم دین هدای … جمع زعباد منتخب کرده خدا
نات دنی حوایج شیعه ما … کوششند شود راست بتوفیق آنها
اجری که بر ایشان رسد از نزد خدا … اینست که بی حساب در روز جزا

بینش از هم کس کنند جا در جنات

فرمود امام ششم راه رشد … ان با هم شیعیان همه لطف و داد
یک شیعه بوقت حاجتی گردن شاد … بهتر که هزار بنده سازی آزاد
هم بهتر از ان که بخشی از بهر جهاد … بر شیعه هزار اسب جنگی ز جواد

اینست کم از شکر دین است ثنات

گفتند بنور ششم این ملت … چون برای شیعه باشد رحمت
فرمود برت شیعه چو آرد حاجت … از شر خدا بر تو بود آن رحمت
گر سعی کنی کنی قبولش البت … با اغماضش رد کنی از خود رحمت

شاد آنکه ز خود رد ننماید رحمات

فرمود امام ششم مسلک راست … آنکس که سرور شیعه لهفان خواست
خوشنی الی شیعه چونکه رضوان حداست … هفتاد و دو رحمت از برایش آراست
تعجیل یکی بهر معاش دنیا ست … هفتاد و یکش ز خیر بهر عقبا ست

تا امن ز اهوال شود در عرصات

فرمود نبی هر که نماید سیراب … در حالت وسع مؤمنی را از آب
بخشند بهر دمیش هفتاد ثواب … در حالت ضیق اگر نماید سیر آب
اجرش باشد چو عتق ده تن ز رقاب … گرو لید بخش شمر ندار ان اب

در اطعامش حصر ندارد حسنات

فرمود امام ششم دین عام

فرمود امام ششم دین … تمام … یک شیعه کسی که سیر سازد ز طعام
اجرش چندان دهند در روز قیام … کانرا نکند حصر کسی در اعلام
هر چند نبی مرسلت اوز انام … با خود ملک مقربش باشد نام

بعض است بعلم ایزدان هو بات

باشاه ولایت یکی از شیعه آل … گفتا مهمان من شوار لطف خصال
فرمود امام دین که ای نیکو حال … اما بشرط سازمت من خوشحال
از سوق نیاری نبرتی ز عیال … پنهان نکنی ز من هم الوان نوال

گفتا هم هست مال جانم نفدات

بخشد بتو نعمتی چو رزاق جهان … بتنها مکنش صرف بخور با دیگران
نقلست که شاه اولیا با سلمان … فرمود که شنواین دبر خلق رسان
بر هر که رسید نعمتی از منان … انعام اهمان از و بود دیگر امان

دایم باید صفره ز مهمان برکات

فرمود امام هشتم از هشت و چهار … از قول رسول کردگار غفار
از مایده ریزها که ریزد یکنار … انهاست مهور حور عین خوانددار
اما انها که ریزد از خوان بکنار … گر هست چو ران شاة از و دست بدار

بگذار برای سایر حیوانات

فرمود امام ختم مشتقیان … از قول رسول ذو الجلال منان
شد هر سید طعام در هر دو جهان … اول لحم و برنج هم از بی ان
یعنی گرز اکل لحم دانسته همان … چندان که بگوش انع نخواند اذان

دیگر ابقاد میدهند مختر عات

[illegible]

رادی گوید گفت بمن نجم امام   هر بنده بعتق مؤمنی کن اقدام
گفتم نکند زدم باین کار قیام   گفتا یعنی بمؤمنی کن اطعام
گفتم معسرا گر نیابم ز انام   گفتا کردن عتق همه را طعام
منظور فقط شبیع است نه فقر و غنات

فرمود امام نهم رشیعه جواد   هر در غلامی نکنی گر آزاد
اطعام تنی ز شیعه کن بادل شاد   تا اجر همان بر تو دهد رب عباد
اطعام غنی منبعد این باب کشاد   صد بنده کنی بهر فقیرش آزاد
شانکی اطعام فواید درجات

فرمود نبی هر که رهاند از عار   تا کسوه تنی ز شیعه را چون اخیار
مهر کنندش کنند تا روز شمار   هفتاد هزار از ملک استغفار
تا آنکه شود بلطف عام غفار   شاید که حلال بهشت هم چون ابرار
اینست که افضل صفاتست صفات

فرمود امام چارم ملک براست   آنکس که [illegible] یکسوه مؤمنی را آراست
پوشانده تنش ز جنت الطبق هر است   مادام که کسوه رشته از آن کسوه بجاست
زان که مکافات عمل گردد راست   خود را به ثیاب خضر خواهد آراست
استبرق جنت شود آن کسوه [illegible]

در باب سخاوت کرم نتیره [illegible]   خواهی بتو اختیار کنم از اخبار
احسان چو کنی مکن بیجا ب اظهار   احسان چو کنند با تو پوشیده مدار
احسان چو کنی بوضع منت زنهار   از منت خود مزن ندانسته تو جار
گفت مرسان بوضع منت بس نیست

احسان چو کنی بشخصی از ذوالکرم   باروی شکفته دست تکرار کرم
باروی شکفته بخشش نیم درم   بهتر که هزار کیسه باروی دژم
باروی دژم کرم کنند است چو سم   آمیخته گشت و شهد است بهم
باروی ترش زهر بود آب نبات

آزار شود بنده تو با احسان   با احسان تنت دوست شود دشمن جان
فرمود امام انس جن با سلمان   دارم عجب از همان جماعت کاینان
با مال عبید بخرند از همیان   احرار چرا نمی‌خرند از احسان
احسان باشد نکوتر معروفات

فرمود امام هشتم اهل جنان   آن بر همه شیعیان سراپا احسان
دانسته سخی بخورد از خوان کسان   تا خورده شود طعام او بدیگران
اما نخورد بخیل از مال کسان   تا نگذارد به سعره زنهر دیگران
بخلست سر تمام از ذال صفات

وقت است که هر که با سخاوت گردید   شد باشد قریب دار نیکی است بعید
قربش بخدا و خلد و دلهای عبید   بعدش ز جهنم است پرآز ناهید صدید
اما آنکس که بخل کارش گردید   بر عکس یعنی بدان قریب است بعید
بر آتش اعدای [illegible] سخات

مردی است ز نور هشتم اهل جنان   زان کار مروت سخاوت در دو جهان
فرمود سخا درختی است سخاوت بجنان   هر که زند دست بشاخی ز همان
البته شود داخل جنت شادانی   شاد آنکه سخاوتش بود با ایمان
یعنی فزاید با این دو چیز است نجات

فرمود امام هشتم دین خدا

فرمود امام هشتم دین خدا   البته سخی بهشت از بهر سخا
اقرب به جنت باشد ز لطفا   اقربش بخدا جنت است و دلها
مردی که بخیل باشد او دور ز [illegible]   دور است از آن هر سه و اقرب با لظا
از بخل هلاک هر دو از جود نجات

فرمود نبی هر که کند از اخیار   لله غلام مؤمنی از احرار
آزاد کنند رسید او عقار   بر هر عضوی زنند عضوی نار
گر مؤمنه باشد آنکه شود از احرار   درباره هر دو عضو یک عضو شمار
زن نصف شمرده می‌شود در حالات

گفتند بنور هشتم راه رشاد   آن بنده که مشرک است و با دین عباد
آیا مسلم تواندش کرد آزاد   فرمود که نیست جایز آن عتق کشاد
یعنی چون شد قربت از آن عتق مراد   آن عتق باطل و فایده کی خواهد داد
طاعات قبول حق شود با قربات

گفتند بنور هفتم مسلک راست   عبدی که مریض است و مریض او را کاست
عتقش آیا ثواب بهر مولاست   یا فایده ندارد آن چون بجاست
فرمود که در حین مرض عتق او لی است   در نزد اجل ولیک رفعتش اعلاست
یعنی که زبان مال سودت است

ایزد به سخا عطا کند بر کافر   امساک بر اسلام چو کفر است مضر
در جنت [illegible] لب بر ده و بر   جنت زنشان و سخا از کافر
فهمانه خبر داد ز حاتم مخبر   پس کفر که کرد کان ایمانی از بر
فرما سپر [illegible] طلا است سخات

مردی در کف هدیهٔ دشمن سوز   آمد بر مرتضی علی در نیروز
فرمود هدیه ان چه راحت امروز   کفتا باشد هدیه رسم نیروز
فرمود خوش است آنکه به بخت فیروز   باشد همه روز ما کنی تو نیروز

سیار بود هدیه را از غیبات

منعم چو سخی بود ز اخیار بود   کر ممسک شد یقین ز اشرار بود
نقل است که کر سخی ز کفار بود   فردا از کرم نجاتش از نار بود
ممسک هرچند طاعتش کار بود   ابعد ز خدا ز هر کنه کار بود

شد بخل دخول جنت از ممتنعات

فرمود نبی رحمت عالم را سر   با شد سر عقل بعد دین صنعت بر
هم کفت که اصطناع خیر از خیر   باید باشد برای بر و فاجر
یعنی با اهل خیر و ظاهر و سر   با آنکه نه اهل خیر شد در ظاهر

بس دشمنی را دوست سازد خیرات

زنهار بکن ز بخل دامان حذر   از بخل شود خانهٔ دین زیر و زبر
فرمود نبی بخیل را جاست سقر   هرچند زند از دو عبادت تهاسر
البته سخی را بسقر نیست کذار   هرچند که در کفر برد عمر بسر

هرکز نبرد بخیل بو از طاعات

فرمود امام اول متقیان   صرف بمیان خلق دارد سه نشان
اول بخورد آنچه نشد او را ان   دویم بپوشد آنچه نشد او را شان
سیم بخرد آنچه نه لایق او ان   اسراف چه اسراف بود کار خسان

اخوان شیاطین شنو از آیات

باشد بخیل خفرنشا

باشه بخیل خفرنشه کفت مرا   بر خویش آید جود علی بر فقرا
بشنو که چه کفت در جواب آن مولا   ان کان مروت و سخاوت دو سرا

هرچند ز اغنیا پسندیست سخی   باشد به از ان از فقرا السخنا

یعنی که بهر کسی نکوید استغنا است

فرمود امام ششم متقیان   رحم است بر آن که کسی وهست جان
اول بعزیزی که بیفتد از شان   دوم بغنی که فقرش آرد بزبان
سیم عالم که با اندکی قدر زمان   از غفلت جاهلان ابنای زمان

با خضر برو که بیرون از ظلمات

هفتاد نفر باتفاق از انصار   کفتند بخدمت نبی با مختار
البته نوانکر بهتر از اخیار   نشوخانم با بعد خلاص از نار
فرمود بشرطی که بهر صنعت کار   پیوسته بشمار از طلب باشد عار

الا ذکر بعمی که برآرد حاجات

شخصی بنبی کفت کرامت امام   تعلیم کسی که چون کنم در ایام
فرمود که ما بوسی تو از ملک انام   اینست بکسی بمقصای حاضرشی باشد نام
هم کفت که با طمع مشو هرکز رام   مطلب ز کسی طلب که جان داد و حیات   این است که فقر حاضرشی باشد نام

فرمود امام ششم راه رشاد   ان دو ستیش کلید هر گنج وکشاد
قلب تو چه خویشی است پر از لطف و داد   علت پدر دلیست مهربان هم استاد
نفس تو عدوی است که با اوست جهاد   مال تو چه عاریه که باید پس داد

غافل منشین ز بهترین اعدات

فرمود امام ششم شیعهٔ آل   آن نیست بیار شیعیان در همه حال
از هر مردی جار مرضات رجال   اخلاق کریمه است با بخشش مال
واضع نکنی چنان همه کس را با مال   با خلق خوش کن همه کس را خوشحال

عزت باشد لازمهٔ حسن صفات

کفتی چکنم بدین درین دیر کهن   بشنو تو که هیچ مکن با هیچ مکن
دو از همه کار یک کار بکن   هر چیز که آن خلاف شرع است مکن
این کار حصار دین بود سر تا بن   دیگر ضرر تر ابد سن درین دیر کهن

انبکار کن و شاد کذر از عقبات

مکتوب بهم از فدای ففهات   بشنو تو هم و بکوشش دارش جه دو دست
آنرا که ز دنیاش نظر بر عقبات   کار همه دنیاش خدا آرد راست
آنرا که صلاح باطنش در ابرات   ایزد ز صلاح ظاهرش را آراست
آنرا میانه با خدا باشد راست   دایم بمیان خلق در حفظ خداست

این است خلاصهٔ همه موعظات

فرمود امام ششم در اهل نجات   آن دوستیش کلید کنج حسنات
باید که کنی جهاد با نفس بزرت   ز انسان جهاد میکنی با اعدات
یعنی که هوای نفس دارد آفات   با دست جهاد تو اشد غزوات

بالله

با چهار صفت جرم اکر سر تا پاست   ایمان ترا مضرت از نقص کجاست
اول صدق است و صدق محبوب خداست   دوم حفظ امانت و فعهد اداست
سیم باشد حیا و ایمان بحیاست   خلق حسن چهارم آن خصلتهاست

این قول امام ششم است از حضرات

فرمود امام چهارم و جن و بشر   میکفت رسول بر فراز منبر
در کفهٔ میزان عمل در محشر   ننهند ز حسن خلق چیزی بهتر
این است که کفت نور چشم ز لبشر   ایمان اکمل بود چون خلقت اکثر

شد خلق حسن بهشت در هر دو سرات

در هر دو ز اخلاق حسن از هم فن   چیزی بهتر نباشد از خلق حسن
اینست که فرمود رسول ذو المنن   ان است که بر کار هر سر و علن
اکثر سبب نجات در امت من   تقوی ز حرام باشد و خلق حسن

بر خویش نباشد خلق با تقوات

فرمود امام ششم از هشت و چهار   آن دوستیش نشان دین اخیار
اجری که بحسن خلق بخشند غفار   چون اجر مجاهد است در لیل و نهار
هم کفت کوت خلق حسن باشد یار   باشی قایم بلیل و صایم بنهار

یعنی که همان اجر نویسند برات

میکفت امام ششم اهل وفاق   با مستمعی که بود نامش اسحق
بلکذر بزبان خوش تو بر اهل نفاق   لله بود رغبت ارباب وفاق
کر با تو بعود لیت بحالی بونفاق   ان کن که بصحبت تو باشد مشتاق

یعنی مدارا بکنید با اعدات

۵۵

فرمود امام سیم اهل جنان — آن دو سنتش کمال ایمان خوانان
هر کس خواهد عمر طویل از دوران — هم وسعت روزی طلبد از منّان
باید که بقدر طاقت و تاب توان — بهر صلهٔ رحم کند سعی روان
باشد صلهٔ رحم سحاب رحمات

گر هست ترا خلق حسن سهل مدان — با خلق حسن از گفت نیست زیان
فرمود امام ششم شقیان — ان لطف نمایان خدا بر انسان
ان کار که با برق کند تا بستان — خلق حسنت همان کنند با عصیان
خلق حسنت زینت حسن صفات

هر خشم ملو صلاح انفعالست — در روز جزا رو خشم کین ایمانست
خشمی که بجاست نیوه مردانست — رو سرخ کن السلحه مردانست
در مذهب انکه صلح دلکین نیک است — نامردترین جمله کراهانست
زدن دین باشد صلح کل از نجز عات

نزدن نفع عقربکی باشد بشتاب — کز مهربد ونش لگزاند از آب
عقرب بکشتی نیش همی زد بشتاب — میگفت که ذاتی است از آنم بیتاب
لعنا کشتش ذات من هم در یاب — سر برد فرو غرق کردش در آب
باید بخود دشمنی نکند هر بدذات

از خلعت و امانت بود خشم بجا — غافل نشود از خشم بجا رز جا
فرمود امام اول ان راه نما — آن ده هم کار رجای شرع خدا
خشم و غضبی که نیست در شرع بجا — صرعیست نهایتش شمانیهما
خشم شعله ست آتش دو زخش اسقاط
خواهی که قوی

خواهی که قوی بود ترا دین متین — اخلاق کریم میدهد قوت دین
فرمود امام نهم شرع مبین — ده شد سرور کرده اخلاق گزین
صبر و شکر و قناعت و حلم و یقین — خلق است و سخا شجاعت و عزت و دین
تا در ره دین ترا بود ثابت پاید

نقص است که از صلاح گیری چه خبر — بر طول رکوع و سجدهٔ کس منگر
این عادت او شده است زان نه اگر — تارک شودش زوحشت افتد بخطر
خواهی ز صلاح راست گیری تو خبر — بر صدق حدیث و بر امانت بنگر
امنیت تن قبول طاعات

فرمود امام اول راه صواب — با شیعه مان نبود از هر باب
باید که دعوت نشد او نه و ثاب — پاکیزه مکالمت بود نه سباب
بو شد نظر از عیب و نماند عتاب — نه گوش کند غیبت و نه باشد مغتاب
غیبت باشد ارذل ارذال صفات

فرمود امام دوم این ملت — رو گردیمانش و گفت ان حضرت
باعث بصلاح اول این امت — شد زهد و یقین یقین برد تا جنت
باعث بهلاک آخر این امت — طول امل است و بخل یعنی خست
در نار بعید بخل باشد حسرات

با وعده مکن که میدهم قرضت زر — یا حرف امید را بتوبیق مبر
فرموده ازان شه ولایت که اگر — قرض ز تو خواهند و کنی وعدهٔ زر
باشد زره ملامت منع از در — از وعدهٔ و طول انتظارش بهتر
فرصت حسنه است این نداری حسنات

تا بتوان حذر کن از ذلت دین — تا عمر تو ذلت را نکند خسته رگ و پی
مرویست که فرمود رسول ثقلین — پرهیز کن از دین که شده قرین سین
مردی شده از اسد الله که دین — شبها هم است و روزها خاری عین
کردند ز مهر دین تعلیم دعات

فرمود امام هفتم جمع نکو — آن هست بهشت را بها طاعت او
الکس که پی رزق حلال آرد رو — چون دید که آن در نگشودند برو
باید که کند او طلب قرض نکو — بر ضامنی خدا و پیغمبر او
واجبست کشاده انداز لطف بجات

فرمود امام پنجم دین سدید — آن هست بهشت را تو لانش کلید
آن قطره که اول چکد از خون شهید — کفاره جرم نیست کو گشته پدید
الا قرضش که قرض کف زند پدید — الا وقتی که حق بحقدار رسید
تعجیل ادای قرض شد از حسنات

قرضی که بجا دهند بی سود سند — با اجر ثواب آن نه حصر است و نه عد
نقل است که کسی بر کسی قرض دهد — تا میسر نکردی بتعیین امد
تا میسر از ملایک بی مرو حد — بروی هر دم درود معبود رسد
تا جایز اینش چها بود درجات

آن شخص که نیک نیک یا بد و بد — فاش است بنزد جاهل و اهل خرد
آنرا که ندانی آفرینش چون کند زد — از وصف سخاوت خصلتش خوبی سند
این موعظه را اجل بگوشش چه زد — بنگر ز رفتنی کان که خوش رفت که بد
این باید بگوشت دار شوار بهر نجات
فرمود امام

فرمود امام اول راه سدید — هر روز که بر آدمیان گشت پدید
گوید با هر کسی منم یوم جدید — هستم بهمه کار تو در حشر شهید
ان کار کن که ساز دت رو سفید — خواهم رفت و نخواهم دیگر دید
امروز بفرو امکن در طاعات

در نزد هدات دین سه قسمت سخا — ادنی بود و اوسط و ثالث اعلا
باشد رهش حطام دنیا ادنا — اوسط باشد با غنیا استغنا
باشد زپی فایدهٔ هر دو سرا — از هر چه حرامست گذشت اعلا
در دین ورع است نام اعلا سخات

دانی چه بود ورع که آنست کمال — پرهیز از آنچه نیست در شرع حلال
فرمود امام ششم شیعهٔ آل — در جمع شیعیان با کبر و حصال
آن شیعه من نشد که زنان زا لجبال — اکثر بزبان از ورع اوست مقال
قدر تو بقدر ورع است و تقوات

جمع ایشان شدند ممدوح جهان — برخی کردند صید دلها بزبان
از مرد جهان سابلی جب لسان — فرمود امام ششم ای بدان مردمان
آن مرد جهاد است که در خلق جهان — مسخر قلوب کرد به تیغ زبان
یعنی بورع مطیع کردند اعدات

فرمود امام پنجم دین که خدا — دنیا سازد بدشمن و دوست عطا
اما نکند عطا بکس دین شما — الا بکسی که دوست دارد او را
این است که جمع شیعه راند بدا — با قول نشوند غیر را دا همتا
با فعل با غیار نما راه نجات

فرمود امام ششم متقیان   از چهار چیز خیر نه بینند کسان
اوّل عالمی که بی تفقّه بود آن   دوم خوانی چو بی تدبّر قرآن
سیم زنماز از تفقّد بگران   چارم نسکی که بی ورع باشد آن
زین چار صفت نرسد ثمرات

فرمود نبی که چار چیز است نشان   آنرا که بود بهره ز خیر دو جهان
اوّل عفوش ز ظلم ظالم بجهان   دوم صلهٔ رحم ابا قاطع آن
سیم نیکی در عوض منت همان   چارم جودش در عوض بخل کسان
زین چار رسد در دو جهان فایدهات

نادیده نبی دیستم آن شاه حضرو   جنت از سبب کار بهبود بی حذر
گفتا گفتم نبی است گرچه ضرر   در بهشت شویم فارغ از فتنه و شر
بشنیدازو جواب سخن پیغمبر   با دست برو بعفو ازو کرد گذر
نقل است که عفو قدرتست از حسنات

زانکه فتنش چهار خصلت باشد   جود و ورع و عفو و مروّت باشد
این چار نشان اهل جنت باشد   هر کار که بهر یاد و سعت باشد
افضل است جود جو دعسرت باشد   هم افضل عفو عفو قدرت باشد
چون کنی انتقام یابد درجات

فرمود امام ششم اهل جنان   ایمان شخص است و صبر باشد سر آن
هم هست حدیث او که صبر از ایمان   بر منزلهٔ سر از جسد باشد آن
گر صبر معادن نبود با ایمان   با آن جسدی که سر نباشد با آن
یعنی دارد دین تو با صبر حیات

فرمود امام اوّل دین

فرمود امام اوّل دین تمام   از قول نبی رحمت آن رحمت عام
صبر است سه قسم اجر دارد اقسام   سه صد اجر است بهر صبر آلام
ششصد باشد ز صبر بر طاعت تام   نهصد ز صبر از چیز حرام
صبر است جمیل صبر است از منهیات

از نور ششم یکی طلب کرد بیان   از آخر آیهای آل عمران
فرمود در اوّل دو معطوف بر آن   شد قید علی الفرایض از اول آن
هم قید علی الفرایض ثانی دان   چون قید علی الائمه ثالث آن
موقوف بطاعت امام است نجات

جنت محفوف بر دو چیز است بدان   اوّل بمکاره دوم صبر بر آن
محفوف بود سعیر هم همچو جنان   بر لذات حرام شهوات جنان
صابر بمکاره بود از اهل جنان   راغب بحرام شد ز اهل نیران
مروی ز امام پنجم است این کلمات

در سینه کسی اگر هوای عزت دارد   عزت هر کس بقدر همت دارد
بشناس که همت سه علامت دارد   در صفت جهاد دین شجاعت دارد
بر قدرت و بر حیف مروت دارد   با شهوت بطن و فرج عفت دارد
عفت ملکست و در میان ملکات

فرمود نبی سه کس بغیر از خدا   سبقت گیرد بسوی جنت فردا
اول آنکس که باشد از شهدا   دوم مملوک ستیز از وی بر حق
سیم مردی که باشد از اهل ضرا   با عفت بطن و فرج در کار خدا

از زهد مدار ترک حلال دنیا   جز ترک حرام نیست زهد تقوا
کفتند بمرتضی علی یا مولا   زهد یکه زدین بود بما وصف نما
گفتا زهد یکه هست در شرع روا   آن نیست مگر ترک حرام دنیا
حرم است نه زهد یابی ملک عرصات

صوفی چه کنی ترک سرای دنیا   چون تارک دنیا ز برای دنیا
در سر چه نداشتی هوای دنیا   بایست بنای بسرای دنیا
چون آمده بکشی بلای دنیا   کن ترک حرام خوش نمای دنیا
تا مرتع عقبای تو یابد ثبات

ای آنکه کوشی که جنّ فیض نکنی   خود را کنج تفکر استر نکنی
خواهی دل را از غم مکدر نکنی   بی بهره اشتغال ز جهاد اکبر نکنی
باید که خلاف شرع انور نکنی   با خلق بیامیزی بد بسر نکنی
از ما رکه شد خلاص با مخترعات

مرد خورشی بهر عیال از بازار   زر داد و خرید و گشت حامل بار
چون دید امام ششم جعفر عالی   فرمود امام عیاد ولت ای نرم مدار
کر اهل مدینه را ز من شود عار   خواهم که همیشه ایمرا باشد کار
هر وقت برسی که زاد اوقات

فرمود امام ششم ای ملت   باشیعه بود بقدر عفت عزت
شد حرف نکو منت بنی از عفت   هر خود شیعیان خود آن حضرت
در شیعه آن من نباشد البته   از عفت بطن و فرج بهتر طاعت
طاعت ورع است از حرام شهوات

هر کار نکو

هر کار نکو که گشت از شیعه پدید   شیطان بر خود چو مار افعی پیچید
از شیعه اگر کار بدی ملعون دید   از شوق طرب خنده آن آفاق شنید
خلعت بلورین جنان خصم شنید   بر دوم بنی ز طاعت روی سفید
خود روش در پیهم نکن تو پیش با طاعات

فرمود امام چارم دین خدا   زین العابدین معبد ارض و سما
دو شد درجات زهد در دار فنا   اعلای مراتب از ورع شد ادنا
ادنای یقین را ز ورع دان اعلا   اعلای یقین هم ز رضا شد ادنا
اعلای رضا کرامت عیز از حضرت اهم

شد عرض بنی خزاین این دنیا   فرمود بنی با ملک عرض نما
دنیاست سرای بی نصیب از فردا   گوینده فضل او است از عقل جدا
گفت آن ملک ای رسول بر حق ز خدا   این حرف شنیدم از ملایک تنها
یعنی دنیا طلب برای عقبات

فرمود امام پنجم متقیان   ای دوست نیستی بهر جنان باغ جنان
خیر است ثقیل در جهان بر انسان   چون ثقل همان روز جزا در میزان
شر نیز خفیف است با بنای زمان   چون خفت آن روز جزا در میزان
همان خفت میزان نکنی در عرصات

از رفته آینده تر ادر ما بین   گو فرصت نفسی برای کار گزین
فرمود از آن نفس رسول ثقلین   هم متحیر ز عده های ثم قاضی دین
ما فات مضی و ما سیأتیک فأین   قم فاغتنم الفرصة بین العدمین
یعنی بکن آحاد نفس را اعزاز

فرمود نبی نماز بود ستون دین   چون قصر روا نیست بر از پایه معیان
در خانهٔ هر که باشد این نهر گزین   هرگز نشود و گرد عصیان عمایان
هر روز در روز پنج ره غسل چنین   البته بتن کسی نماند چرکین
این نهر از آن شیعه باشد چو فرات

فرمود امام هشتم دین الکه   آن ضامن هر شیعهٔ مقتول بکناه
فارغ ز نماز چون شدی در درگاه   در سجدهٔ شکر عذر تقصیر بخواه
شکراً شکراً اگر بگوی صد ساه   البته بگو سه بار شکراً لله
این سجده نماز را فزاید درجات

درباره حق ام با آن عجز ز نی   گر صرف کنی عمر دم از شکر زنی
ای مرد حقوق آن جفا و محنی   بنجوای آن شب آن آن خسته تنی
آن شکر نموده عاجزت بره زنی   کو عهده شکرهای و تاب غنی
مخلوق ادا شکرها بهیهات

در صفحهٔ خاک منزل شیعه پاک   چون طور پر از ضیاست در تیره مغاک
نقش است گرفته ز سمک تا سماک   لذا آن مخاطب بخطاب لولاک
زان ان که نجوم را به بینند ز خاک   بینند بیوت شیعه را ز افلاک
دارند نظر از شیعه آفاق و جهات

رهبانیت مجو که ان عار بود   المؤمن مالوف ز اخبار بود
فرمود نبی انکه ز اخیار بود   با خلق زمانه الفتش کار بود
بی خیر کسی که وحشتش کار بود   با مردم را ز الفتش عار بود
در معرکه باش و کن تماشا ز جهات

صوفی گوید رسد

صوفی گوید رسد مرید از ره حال   جایی که بر او هم حرام است و حلال
زان رو که شریعت است اکسیر مثال   چون مغز طلا شود به از ابجوال
ای کودن اگر همان بود منزل کمال   اول قدمست آن چه دوی چندین سال
ای خیره درکات نخوانی نه درجات

فرمود امام چارم شرع مبین   اصناف عبادت سه بود در ره دین
با خوف عذاب عبدت آیین   با شوق جنان بود ز تجارت چنین
با محض رضا طریق احرارست این   از تجار و عبید و احرار گزین
مخصوص بماست ثالث این درجات

هر چند که آرند تو عبادتها سر   بر خویش منار و عرض طاعات مبر
چون آب که بگذرد نمک را از سر   طاعت را عجب میکند زیر و زبر
در کام چارم نه دو رکعت زده گر   در چار هزار سال ازان افزونگر
اقرار بعجز بهتر است از طاعات

دوزخ که بود جای سیاه غفرنت   اندوخت ز ناس چو کنند اهل کرینه
یک کنیوز بنیند در ان جای خبیث   چون اندک طاعتش عظیم است زینت
اینست که نور چشم دین شعیت   فرموده از عرفت فاعمل ما شئت
اندک طاعت شیعه بخشد درجات

گفتند ادای واجبی هر کس کرد   از اعبد عابدین بود از زن و مرد
هم انکه حقوق واجبی بپر بکرد   اسحار تمام اختیار شد ان مرد
یعنی بگناه کسی این کار نکرد   معصوم در این هر دو هنر باشد فرد
این دو جستوجه است از توجیهات

الخایفین یحرتر

هرگاه متاع مختلف در هم ساز   یکجا بخری و باره بند تا ز
بدر از رسد کمی ز شکش بمناز   رد آن هم کن با نهمان عیب لباز
زین رمز تکنی لطف آن نلذ نواز   هر کس تنها نعبد گوید بنماز
ختم شد بنماز ما نماز حضرات

ابلیس که با تواند خدمت و عدو   پنهان بتواند چهار سو دارد رو
چون هست جهاد اکبرش با همو او   اگاه ز فن بکش دایم بوضو
اینست که در چارهٔ ان فرصت جو   فرمود نبی سلاح شیعه است وضو
پیوسته وضو کنند دست از آفات

از قول نبی گفت امام اول   در اول وقت است نمازت افضل
انکس که بوقت سجده آید بعمل   از هیبتش ابلیس بود عاجز و شل
ان وقت چو بگذرد نمازش زکسل   ابلیس بجرأت کند آهنگ جدل
مردانه بکن مواظبت بر اوقات

چون از پی حاجتی روی هی باید   بکشیمن با لغت زدو آید
نفس است که هر که حاجتی را باید   مهر طلبش چوبی و ضو بگذاید
گر حاجت او ز دو بدستش باید   بر وی نرسد ز رشک ملامت آید
با آب رخ وضوست دیگر حسنات

فرمود امام هفتم دین علی   ان دو سیتش کلید هر جنت جمع
در سجدهٔ شکر گر دکار ذو المنن   در حالت تعقیب بجا آورد ان
خواهی صد ره بگوی شکراً شکراً   خواهی بهمان شماره عفواً عفواً
همان عذر نماز خواه در تعقیبات

فرمود امام هشتم از هشت و چهار

فرمود امام هشتم از هشت و چهار   ان خاک درش قبلهٔ این هشت حصار
دیدی گفت برون از حد و شمار   کفاره ان کرده ترا عاجز و خوار
بفرست به پیغمبر و آل اطهار   بعد از صلوات صلوات بسیار
ای خستهٔ معصیت همین است دوات

مرویست ز جمعی از رواه اخبار   در خطبه نبی گفت بجمع انصار
جانی که بود در گرد عصیان خوار   بیرون آرد ان گردنش استغفار
دوشی که گران بار بود از اوزار   با طول سجود افتد از دوش ان بار
باطول سجود هست بسی تخفیفات

فرمود امام پنجم متقیان   در نزد خدا احب اعمال کسان
ان شد که مداومت کند عبد بر آن   هر چند که سهل و اندکی باشد ان
ان کس که نگفته است کند جاویدان   بهتر ز کثیری که ملومت کند ان
اینجاست که ذوق طاعت از طاعات

راوی گوید ابا ذر ان مرد خدا   گفتا گفتم بپید هر دو سرا
هر کس ز برای خود کند کار خدا   مردم هم از چه دوست دارند او را
فرمود نبی مژده رسان بر همه جا   کاین فایدهٔ عمل بود در دنیا
تا فایدهٔ آن چها بود در عرصات

گفتند بنور چشم دین که فلان   مرویست بعقل و هست وسواس شان
فرمود چه عقل با مطیع شیطان   گفتند چه شیطان چو ندارد عصیان
فرمود به پرس از ز وسواس شان   خود گوید کاین عمل بود از شیطان
کی وسواسی بهره برد از طاعات

دعوای نگو در نیت اگر با عمل است | طاعات را ز نیت است سرا ز خلل است
گر غیر خلاصیت از آن بد عمل است | کن چاره آن که ذکر تو دغل است
با خویش تکو نیت اگر با عمل است | خواهند همین اگر تمامش خلل است
یا بی بهمین چاره ز رسوائی نجات

ممدوح شده اقتصاد در طاعت هم | یعنی که میان گزین نه بیباره که
چون دانست نبی دقیق عبادت هر دم | از طول قیام روی پایافت الم
آمد جبریل از کریم اکرم | شد امر با اقتصاد در طاعت هم
در اکثر کار هست وسط از خیرات

نقل است که بعد عصر در تنگ نهار | هفتاد ره آنکس که کند استغفار
هفصد گنه از وی گذراند غفار | گر کم باشد و الدین است شمار
گر نیست سر ایتش بجو نیست بتار | تا راست شود تمام هفصد بشمار
این قول امام ششم است حضرات

از نافله نماز مغرب که شد آن | بعد از مغرب چهار رکعت عنوان
فرموده نبی از آن بهر حال همان | گر در حضری یا که مسافر بجهان
باید بکند طالب چیز دو جهان | البته باین چهار رکعت او مان
در باب همین نافله شد تاکیدات

در راه تو رفت خالق ظلمت و نور | از سطوت و لطف دو زخ و جنت حور
با توبه نکردی از گناه از خود دور | تا رست نه نور بهره است روز نشور
بردی نا خود سر عمل نیک بگور | در آخرت آخرت نهفته است بگور
تا هست نفس توبه مهیا است نجات

از انکه سحرخیزی طاعت باشد

از انکه سحرخیزی طاعت باشد | از وسعت روزیش فراغت باشد
از شاه ولایت این روایت باشد | بشنو که به از هزار صنعت باشد
از انکه قیام لیل عادت باشد | کذب است ز فقر ار شکایت باشد
البته نماز شب برادر حاجات

از ورد که می‌بست بار بقا | تاکید بسی نمود با نیز خدا
در باب نماز شب و فضل احیا | تا امت را قبر و مدان مولا
با آب رخ نماز شب نیست ریا | اینست که حاصلت از و مطلبها
حان یا بی مرزت بدولت مطلبهات

هر ورد سحر ناله جانکاه هند | مقصود دو عالمت بیک آه دهند
در انکه نجات از هوس جاه دهند | آگاهیش از ملک سحرگاه دهند
از انکه بکوی معرفت راه دهند | اوّل ز تهجد دل آگاه دهند
آه و تهجد است مفتاح نجات

پنج است نشان شیعه دین مبین | اوّل در هر نماز تعفیر جبین
دوّیم جهر بسمله باشد دو مبین | باشد سیم ان تختّم به یمین
چارم باشد صلوات احدی خمسین | توفیق طواف اربعین در عزین
با شیعه نشان پنجم است از آیات

ای انکه توی شیعه سلطان نجف | با فصّ عقیق فاتمی آر بکف
نقل است که چون جواهر ذات شرف | در جمع میثاق همان روز سلف
کنند مقر بحجت شاه نجف | بیش از همه فصّ یمنی یافت شرف
دارد یمین هم ز یمین تشریفات

مهری که ز خاک کربلا باشد آن | بالاست سرافرازی نور دو جهان
زان سان که بمانستاره آید رخشان | در چشم کواکب است این خاک جنان
چون مهر که آید بنظر نور آن | از نور شه است تو مهر است درخشان
با سجده این مهر بود مهر نجات

چون بوی ز خاک کربلا مطلوب است | در دست همه داریش بر خوب است
با خامه صاحب الزمان مکتوب است | از انکه بدست این گهر مرغوب است
گر ذکر کند با نکند محسوب است | اسمش در سلک ذاکرین مکتوب است
این خاک باب رد فزاید درجات

نقل است که هر که طالب بیچون است | گر ریگ شود در دو ز ذکر مغبون است
یعنی با هم دو عدد چون موزون است | البته یکی کم است یا افزون است
با ذکر نه کمر نه یاد نی معدود است | ان تارک ذکر از ان جهت مغبون است
بی ذکر تو بشمر نفسی را ز حیات

مگذر ز صیام دهر بعد از رمضان | افضل ز هم صیام مندوب است آن
از روزه که صوم دهر شد اسم همان | در هر ماهی را صوم سه روز است بران
هر ماه دو خمیس اوّل و آخر آن | با روزه یوم اربعا هم بمیان
کافیست همین صیامت از مندوبات

یوم الشک است روز سی از شعبان | هر چند نباشد از ابر نشان
در باب مناهی که نبی کرد بیان | نهی هم شد ز صوم شش روز همان
یوم الشک است و روز عید رمضان | یوم النحر و سه روز هم از بعد آن
پیدا است ز ذکر این شش از منهیات

فرمود امام اوّل متقیان

فرمود امام اوّل متقیان | ان مصحف ناطق خدای دو جهان
خوب است که شیعیان بگیرند عیان | یوم الشک را القصد ندب شعبان
هم گفت صیام یک نهار از شعبان | زان به که تو یک روز خوری از رمضان
یوم الشک را مندوب کن از حسنات

فرمود امام هشتم متقیان | ان راه نماینده ابواب جنان
هر سال رسد در شب اخف ز شعبان | بر شیعه بنوبت بردات غفران
اما شبهای قدر شهر رمضان | بخشند معاصی سالیانه یک آن
باشند بر شیعیان بعکس این بروات

فرموده نبی که در شرف ماه خدا | از سار ماهها است ممتاز جدا
داخل شد نش با برکات و عطا | بیرون شد نش بعفو جرم است خطا
هم گفت که آنست شفقات و حقا | کاین ماه رود و بود گناه تو بجا
شادانکه بعید شد بعید از جونات

ان طاعم شاکر که لدایان است | اجرش چو صوات صایم لله است
ان ترمعا فاکه شکر آگاه است | چون صابر مبتلی در این درگاه است
ان مرد غنی که شاکر آن جا است | اجرش چو فقیر قانع این راه است
مرویست ز گفته رسول این کلمات

چون شکر زنند ز بهر نعمت ز نوکر | کن شکر دو نعمت زمی بلد بکر
این حرف شنو که در حدیث است خبر | بر هر که رسید نعمتی از داور
آورد ز جا شکر همان نعمت اگر | ان نعمت دیگر است از اوّل بهتر
ان نعمت جاوید شود در جنات

فرمود امام اوّل منبع جود — از گفتهٔ جبرئیل بنی می فرمود
ایزد بابی ز شکر بر هر که گشود — بگشود ز ازدیاد هم بابی ز دود
یعنی هر کس بنعمتی شکر نمود — البته خدا بشکر از افزود
شد نعمت شکر بهتر از نعمتها

راوی گوید گفت امام ثانی — فرمود نبی رحمت یزدانی
هر جا دیدی بحکمت ربانی — معیوب بعاهتی شده انسانی
کن شکر خدا بزیر لب پنهانی — زان شخص مبادا خجلش گردانی
خجلت ز خلق بدتر است ز عاهات

فرمود امام ششم دین در سه است — ان جهت گرد کار از روز نخست
در جمع وضو چو خمت از خواب نشست — دیدی با خود عافیت دین درست
نعمت ز آن سان که مطلب خواطر است — ان بر تو تمامست مگن شکر تو سست
این هر دو بود سر اهم نعمات

شخصی ز امام ششم متقیان — ان راه نماینده سهر سود زیان
پرسید کدام نعمت است ز منان — کز عهدهٔ شکر او بیاید انسان
فرمود امام دین که بعد از ایمان — ان نعمت عافیت بود قدرش دان
یعنی شکرش خلاص بس ز در بلات

امّا است که با کلیم خود گفت خدا — شکری که سزای من آر بجا
فرمود کلیم شکر این یا را — شکری که سزای است شرح خوانی ترا
فرمود خدا هر که چنین یافت مرا — شکری که سزای من بود کرد ادا
این شکر بود شکر اهم نعمتهات

فرمود نبی که چهارت ز خصال — بخشند اگر بود سرا پایت و بال
اوّل صدق بود ز جمیع اقوال — دوّیم شکر حیای بود ز هم حال
خلق حسن سیم ان چار خصال — چارم شکرت در هم وقت و هم حال
شاد انکه باین چهار صفت یافت نجات

مرویست ز نور ششم دین الله — کم شد است رخیل شان ان شاه
فرمود چو پیدا شود ان شاء الله — گویم شکر عظیم از بهر سپاه
چون یافت شتران گم شده دیدند — فرمود همین آیه الحمد الله
خواندند ز آن فاتحه بهر برکات

فرمود جواد چون کند شیعهٔ ما — با عهدهٔ شکر اوّل نعمتها
گفتند که ان کدام شد با مولا — فرمود همان طیب ولادت ز شما
البته حلال زاده شد شیعهٔ ما — با دشمن ماست خبث اولادتها
اوّل کن شکر اوّل نعمات

فرمود امام ششم حکمت دوست — باشد هم جا شیعهٔ ما حکمت دوست
هر حال شیعه رو دهد حکمت دوست — حال همه شیعیان بهر حال نکوست
گر ریزه بمقراض شود خیر در وست — در مالک شرق و غرب شود حق باد است
بد نیست بشیعه حالتی از حالات

میرفت امام ششم دین الله — با یک سنّی و چندی از شیعه براه
دیدند یکی ز شیعیان مست و تباه — افتاده براه گفت ان سنّی داه
این شیعهٔ تست در ره افتاده — فرمود امام در ره افتاده براه
خواهد دادن شفاعت مانش نجات

آنرا که دوازده امام است پناه — شیطان نتواند بشش بیرون کرد ز راه
با دوستی کسی که افتد بگناه — در راه افتد لی بلغزد از راه
اینست که در حدیث فرموده اله — با شیعه مضرّتی نباشد ز گناه
شاد انکه بلغزد که کند طی عقبات

آنانکه نیالوده برجس گنهند — در امّت مردوم همی چار ره اند
یکفرقه ز هفتاد و سه بینا برهند — هفتاد و دو گمرکرده ره رو سیهند
هرچند که شیعیان نه بیرون زرهند — از قرب خدا دور بقدر گنهند
شاد انکه ز توبه اش فزاید درجات

چون توبه رساندت بتوفیق خدا — از ذلّ معاصیت بعزّت تقوا
البته ز تشریف شود بر تو عطا — خوار نکند حرص حرام دنیا
بنشین همه کس عزّ بازی همه جا — هر جا باشی بود انیس تو خدا
بر آخرت بود در تشریفات

تشریف تشیّع انکه دارند الست — هرچند ز معصیت شود قدرش پست
سر رشتهٔ نور کی گذارد از دست — با توبه باصل خویش خواهد پیوست
این نور اگر صفی ملائک ز الست — این نور چو شیعه خواهر ز الست
جاری شده در ثوابت و سیارات

مردی بخصال خوب آراسته است — جاده صف اصحاب یمین خواسته است
دل از فرح خود بر آراسته است — از غصه دل دشمن خود کاسته است
سر گام بهر ری آراسته است — ان از بهر حرام بر خواسته است
تا باکه بود در این غزا یا ثبات

فرمود امام ششم متقیان — ان بر همه شیعیان سرا پا احسان
ایمان که معصیت رسد از دل جان — چون توبه کنی عود کند باز همان
یعنی ز گناه یابد ایمان نقصان — این نقص تمام است بکو عصیان
شاد انکه بتوبه یافت از بون نجات

فرمود امام ششم دین تمام — از آنکه دوازده امامست و امام
هرچند بعصیان گذرانند ایام — توفیق بتوبه اش کشند فرجام
نقصان شش را بتوبه سازند تمام — تا شیعه بحشر شود ننگ امام
ترسم شما دلی ز رنج عقبات

شور و هی به بو البشر چون شیطان — در پرده ز جار سوی عدوی انسان
اندیشهٔ بد را شما نبشت ز پیان — اندیشه خوب را نویسند روان
یک سیّئه را یکی نویسند همان — ده شی عفو یک حسنه باز بدان
باشد در توبه باز تا هست حیات

شاد انکه هنوز کار او ناشده کار — بی کوشش و سعی بر دنش آید بکنار
کار نکو اگر انچه ترا هست بکار — یک را ده و ده را صد و صد را است هزار
زنهار مکار انچه ترا در گذار — فردا نبود بجز تاسف در بار
تخمی بلک آورکه دهد بار نجات

عمر تو صد و دو دو بست یا افزون باش — رفته است توهم فقیر یا قارون باش
چون حال چنین است بگو هم چون باش — اوّل راضی بقسمت بیچون باش
دوّیم دایم ز درد دین محزون باش — آمادهٔ عیشهای گوناگون باش
شاد انکه ازین دو کار یابد درجات

یارب عباد عبد را خویشی نیست — اینجا کس را بجز عمل بیشی نیست
آخر چو فناست به زر و ریش نیست — کاری بهتر ز آخر اندیش نیست
منظور اجل شاه و درویشی نیست — با انکه اش تا فرو بیش نیست
بی رنج عمل کس نیابد درجات

از آهن و نقره و طلای کم کاست — وز آتش و آب خاک واین دم هواست
وز آنچه برای هر کس در دنیاست — شد فهم که در کارترش سهل بهاست
درکارترین هم چون رحمت خداست — ارزان تر از آن یقین نباشد پیداست
موقوف بهانه الیت اینجا رجات

نقل است که باید همه جا شیعه آل — خلقش بخدا حسن بود در همه حال
یعنی هر چند باشد در ذره و بال — هر چند بر هنه باشی از جنس فعال
باید او را از همه کس در همه حال — آزار ف دانی بخویش و باشی خوشحال
باشند بخدا ظن حسن از حسنات

مرو لیست نجات شش تقلین — هر کس گنهی کند نهان از هر عین
غافل ز خدا اگر شد او در تا کین — هم گرد حیا همان زمان از ملکین
بخشد همه را با خدای کونین — گر هست ز نوش او ذنوب تقلین
شد دانکه حیا نماید تش راه نجات

فرمود امام اول متقیان — آن لطف نمایان خدا بر انسان
مردیکه کند ز شعبهٔ معصیان — داند که خداست حاضر و ناظر آن
زان پیش که خواهد بکند توبهٔ آن — استغفار کند شامل حالش غفران
این مژده مرا شد امید نجات

خواهی نشوی آزاد ز هر سود و زیان — زنهار گناه سهل را سهل مدان
گفتند بمرتضی علی با انسان — فرمای کبیره را کدامست نشان
گفت آنچه صغیره است نمود از عصیان — آن نیست کبیره است کبیره است همان
دارد هر بد عقوبتی در عقبات

نقل است که هر روز رسول از جبار — بر هر یکی از گناهکاران این جار
هان خصلت چندی که تراهست شعار — گر بر تو زدیگری نمایند اظهار
در دشمنیش بسی نمائی اصرار — پس دوست خودت را چه داری بسیار
با انصافی دلاف خوبی نهیات

نقل است ز مرتضی علی در اخبار — نقل است هم از مهاجرین هم انصار
ای وای بر آنکه هست در لیل و نهار — احاد نشی را ز یادتی بر اعشار
یعنی حسنه بود یکی ده شمار — یک سیئه را جزا یکی در هر کار
احاد تو چند بگذرد از عشرات

ممکن نبود که بر ز خلق از آجال — اصحاب یمین شدند کز اصحاب شمال
فرمود امام اول شیعهٔ آل — از قول حبیب ذوالجلال متعال
ناجی نشود محتشم از بر کمال — نه مرد فقیر از برای اقلال
اندازه نشود حیات از بهر ممات

از گفتهٔ مرتضی علی در اخبار — بشنو بکند ز غفلت این بیدار
یک لحظه نیاسود این لیل و نهار — باشد ز پی هدم تم بیوت اعمار
هر کس بشود بردهٔ عمر اسبار — باید گر بر زان کند جانا چار
یعنی ز فنا مدار امید حیات

حوائج سوس

تلدم بدرنگ عمر اینست گذر — باید بجفای طاعتش بر دو سر
اینست که مرتضی از شرو علی ر — روزی فرمود بر فراز منبر
بردن بجفای طاعت امروز بسر — از صبر تو بر عذاب هست آسانتر
دنیاست هباد آخرت بی غایات

عمر همه را بحکم تقدیر ازل — باشد اجلی و نیست جا بزره اجل
دنیا که زجملهست عمرش اطول — آخر شود او هم ز اجل مستاصل
عمرت که بسی ز عمر دنیاست اقل — طول املت چرا از و شد اطول
انسان حیف هست باشد ز حیات

دنیاست ره و جنت دنا رفی منزل — ما زهر کو عمر اندک و مستعجل
یا باشی درین ره بعبادت مایل — یا همچو من از کرده دنا کرده خجل
گر آنکه از آن هر دو شوی بیحاصل — جهلت فزالنکی است فرد رفته بگل
نو شست دخترت لنگ دهست بر عقبات

از هشتم هست و چار در اخبار است — چار است که اندک و کمش بسیار است
اول فقر است و از صنف کفار است — دویم مرض است و درهم بر بیمار است
سیم باشد عداوت و آن عار است — چارم نار و بیمه همه از نار است
در نار زنار دیده تر است آن حسرات

بشنو ز امام اول آن خصم شکن — فرمود که گفت کرد کارذو المنن
آنکس که مرا شناخت از گفتهٔ من — با معرفت آلود بعصیان دامن
من هم سازم بر و مسلط بعلن — یک مرد بدی را که نترسد از من
بی توبه از آن بلا نیابد نجات

فرمود امام ششم متقیان

فرمود امام ششم متقیان — حدیث رجا و خوف را در انسان
بشمار رجای خویش را از ایمان — هرگاه دلیرت نکند بر عصیان
هم خوف تو باید آنچنان از یزدان — مایوس نسازدت که از غفران
با جرات معصیت زدن نیست رجات

صد سال کنی عمر یا آنکه هزار — با مدت عمر فلکش در نظر آر
هر چند بود عمر فلک را دو کنار — عمر تو بود چند یک آن شمار
آخر نزده بیش از تو بسی از اعمار — آینده هم از چنین بود در ادوار
تا عمر که کرد ابدی با طاعات

نقلست که زمره ز اسلاف سعید — در هر صد سال مینمودندی عید
در جمع عید و اعظمی میرسید — آن عید گذشته بر که شد عید جدید
یاد آور لذات عید چو بر کم میدید — بر غفلت خلق ساعتی می خندید
تا خوب خبردار شوند از غفلات

دنیا انگار کن تماشی زندانست — بیرون شدنت از دو یقینی است درست
راحت دو راه است تو نشانست باید جست — غیر از تو کرا فکر و خیال غم تست
زان پیش که دست از همگی باید شست — در کار رحیل خود مشو کاهل و سست
بنیش از توبه بین که یافت نارو که حیات

آمد به نظر رسول را با اصحاب — در مزبله گری زنت و خراب
فرمود بحق داور روز حساب — هم داور و هم یاور مادر هم باب
دنیا باشد بدر که آن و هاب — بیقدر خراب تر از این جدی خراب
یعنی نبود حریص را جز حسرات

بی شبهه دلت ازین سرا خواهی رفت / گر پادشهی اگر گدا خواهی رفت
چون جرم ازین دار فنا خواهی رفت / خوب بدان بلکجا خواهی رفت
گر شیعه پاکی تیما آخواهی رفت / در نیت تسلیح ائمه خواهی رفت

اخلیلی ارسد در که نجات

فرمود امیر نحل در خطبه خویش / دنیا سفر آخرت و دار پیش
از شاه و سپاهی و از غنی و درویش / هر کس بسر برد در دو نوبه خویش
مردم گویند از وی چه ماند از کم و بیش / گویند ملائک چه فرستاده ز پیش

شیوه عاقلست زهد نه ترک ذکات

فرمود نبی که در طلب دنیا دار / البته بآخرت رساند آزار
هم در طلب آخرت ان زهد شعار / آزار بدنیاش رساند ناچار
دنیا چه فناست آخر اندیش و دکار / البته بفانیش رساند آزار

اما طلب حلال شد از طاعات

گفتند بنوح نجی رب جلیل / فرما سخنی که باشدش نفع جزیل
فرمود که بسیار مکن یاد رحیل / کان شیوه شود ز بهر زهد دنیات دلیل
از آنکه بود زهد پسندیده سبل / توفیق الهیت رفیق است و دلیل

زهدت نبود جز حذر از محظورات

گر در چو بنای زندگی سست اساس / باری بوصی بگو نزاد ز دلباس
نقص است که هر مکلفی را از ناس / در وقت یقین واندم خاص هراس
احسان خدا کند باور ز حواس / سمع و بصر و عقل و ره حق شناس

شاید بوصیتی رهد از عقبات

از قول نبی گفت اباذر هان هان

از قول نبی گفت اباذر هان هان / موت سفری مکن زاهلش پنهان
موت سفری اگر نهان ماند آن / یک جلده زوجه اش بماند بنشان
هم بیشتر از قسمت مالش یک ثان / شاید که رود بوارث وای ز میان

صعب است مناسخات در ترکات

گفتند بحق ششم در ره راست / ارث زن و مرد از چه یکسه و دو تاست
فرمود اول آنکه صداق از زنها است / ثانی تشویق و جهاد بر مرد رواست
ثالث گندم که خورده شد هر ده تا است / آنی چیز از آدم و نقش از حواست

با علم خداست حکمت شرعیات

رو فرض بکن که از زمان آدم / تا حال نبود اینکه شنهشت ای جم
ناگاه اجل رسید و افراخت علم / بحمید همین باگفتت زود بهم
زان پیش که مهلت ندهندت یکدم / فرصت شمرد همدم فورکن هر دم

قرآن و نماز و روزه و حج و زکات

گر دو رخم خانه در رود در بندی / گر عازم شهر از دو اگر در بندی
بی قید و سر اسر رود گر در بندی / گر گونه نیز بند بر رخ در بندی
هر جا دارد دری دو گر در بندی / بک بتوکلت ز هر در بندی

یک کار توکل آید از تدبیرات

شد وحی بداود که هر کس ز عباد / بر ماست پناهش ز بلای فواد
گو نیک کند اگر باو مکر و عناد / مخرج دهمش از همه با خاطر شاد
از آنکه ز غیر ما بود چشم گشاد / اسباب از او قطع شود رفت بباد

شاد آنکه توکلش ز غم یافت نجات

١

از آنکه توکل بخدا بیشتر است / در راه شناخت منزلش بیشتر است
از آنکه مروت و سخا بیشتر است / در صف جهاد از همه کس بیشتر است
از آنکه جهاد آبرو بیشتر است / در حشر نجاتش از همه بیشتر است

این هر سه سخن در خبر است از حضرات

فرمود امام ششم دین مبین / با هر صفتی که هست حدایت قرین
گفتند چه شد حد توکل در دین / فرمود که حد آن یقین است یقین
گفتند چه شد حد یقین گفت همین / گز غیر خدا نترسی از هیچ کمین

با حفظ خدا چه آید از مخلوقات

از عقرب و از اسد حذر گرچه بجاست / تاثیر تصدق دعا هم ز خداست
گر گوید نحوست ساعت ز ان است / با یمن تصدق دعا گرد هباست
زان منع عموم مومنین در رو ساست / تشریع ز خصوص اسد و عقرب خواست

با یمن لعید بر نیاید نظرات

میلفت منجم یهودی بغزا / در ساعت بد سوار شد شیر خدا
مولا گفتا در این غزا حکم قضا / اول گشته ای یهود را از شهدا
چون معجزه دیدا ز نظرات مولا / گردید مسلمان و روان شد بغزا

گشت از کفار و شد شهید غزوات

ترکی عازم مشهد شه رضا / میگرد بجو نشدگی وداع رفقا
گفتند که امروز مرد گفت چرا / گفتند قمر نمود در عقرب جا
گفتا تکلم و اهمه در راه خدا / گر راه بکام از دها دارد جا

اخلاص چنین را چه هراس از ساعات

فرمود امام ششم دین خدا

فرمود امام ششم دین خدا / سبت است زیاد اکثر از شیعه ما
اثنین بنی امیه را هست روا / مانند تلفا تبع ابنش نزا
عباسی را اندر بعاد در نوا / مانند خمیس از تبع آن اعدا

در جمعه برای جمله باشد برکات

شو در طلب فراغت و عزت شان / از متوکل بخدای دو جهان
نقص است که عزت و غنی بهر مکان / در روی زمین کنند با هم جولان
جایی که توکل است بر سید و شان / انجا گیرند جا و سازند مکان

نخلی است توکل ثمرش عزت و غنات

تا کام دلت شود بمطلب حاصل / باید که توکلت بود از ته دل
از خصلتهای مرد خوب کامل / کاری نبود بجو توکل مشکل
آسان بکند آید بخدا هر مشکل / گر باز گذاری بخدا از ته دل

بی علم یقین صدق توکل هیهات

از بادیه مردی شتر گشته سوار / شد نزد نبی از شتر گرد کنار
فرمود نبی با سپردی و هوار / گفتا بخدا سپردمش از اشرار
فرمود ببند محکمش از افسار / آنکه بحفیظ کل اشیاش سپار

زان رزق مقدر از تو خواهد حرکات

آن نیست که توکل که نشینی در کنج / خواهی ز خدا طعام با قند و ترنج
آنست که توکل که طلب رزق ز کنج / آنی که بخانه بوی کسب رنج چه سرنج
مردی آن شد که از پی گنج و ز کنج / بودی و خوری حلال فرهاد و ترنج

شاد آنکه خورد غم حساب از نفقات

حکمت

نقل است که از خلاق شما — در معطت النفس آفاق شما
قسمت بشما شده است اخلاق شما — مانند همان قسمت ارزاق شما
یعنی بنشوا از شما ارزاق شما — آماده شود حلال ارزاق شما

بشنوان تو براث رزق مهر برات

تا نام و نشان بود بجاز گردون — هر کس داند طریقه را قانون
روزی که ز حکمتش کفاف است فزون — یکذره ز اندازه نیابند بیرون
از قسمت خویش گشته هر کس ممنون — کل حزب بما لدیهم فرحون

اینست که خواهد همه کس طول حیات

بشناس علیم کل احوالت را — از غیر مدان رزق مه و سالت را
تا عمر و تعیش بود اقبالت را — آماده دران خزانه دان مالت را
یکجا ندهد گر بشوا اموالت را — بهتر داند مصلحت حالت را

بهتر که رسد رزق بقسط ساعات

در خواب یکی دیده همان درم — آویخته در جو هوا ز بی هم
تا خواست بدست آوردن هر یکهم — دستش نرسید و ماند حیران و دژم
گفتا که بگیر این سه همیان درم — گفتند هم رزق تو است اما کم کم

رزق تو مقدر است تا هست حیات

مرویست که روزی نشود افزون کم — با حرص حریص در که کار بیستم
از رزق مقرر ار کند شخص حرم — نان سان که ز موت خور کند دم بدم
دم از اجلش ممکن اگر شد یکدم — از رزق مقرر شی بود ممکن سم

روزی و حیات را هست یک فرد برات

ازآنکه تجارت زنا با روزی خوست

ازآنکه تجارت زنی روزی خوست — هم فقه تجارتش ز اخلاق نکوست
سررشته سوده ده جهان در کف اوست — چون شیر کلید رزق پس در بازوست
فرمود رسول حق دو هست که دوست — دارد به رزق اعتبار بدوست

با سود تجارت است چندین برکات

ممدوح بود در طلب رزق بکور — وسعت خواهی تر ابکور است مرور
فرمود رسول حضرت رب غفور — من کرده ام التماس از رب شکور
تا کنند بس مبارک دهند بر نور — در امت من در طلب رزق بکور

شاد انکه بکور شی بود از تعقیبات

هر کس ایمان برد ز قسمت دارد — فکر تو ز غم رزق فراغت دارد
تا جان تو باشی تو الفت دارد — البته ز خوان رزق قسمت دارد
نقل است که هر بنده معونت دارد — چندانکه تعیش مونت دارد

یکجا نشود اندازه روزی و حیات

خواهی که شگفته سازدت رزق جزیل — تعقیب نماز صبح را ده تطویل
فرمود امام ششم دوست جلیل — آن مرحمتش برهه شبعه سبیل
در تعقیب نماز صبحت تطویل — بهتر ز جه تجارت دهر تحصیل

این تعقیب است انفع تعقیبات

در چاره طول امل ای صاحب دین — بشنو ز امام هفتم دین مبین
خواهی که نمازت نشود بی تحسین — در اول هر نماز کن ورد خود این
با خویش بگو که هست مرگم بکمین — شاید که نماز آخرم باشد این

ای خسته طول امل اینست دوات

هر روز که بگذرد بر تو در عالم — از عمر بهین زیاد شد آن باکم
هر صبح بگر تازه ده چشم بعجم — رفت شده از کف و شب افسانه غم
از اول دنیا بنگر تا این دم — بر باد شده چند جهان از آدم

بنگر که بکو رفت و که ماند حسرات

خواهی که قناعت بتو یاور باشد — تا وسعت روزیت از این در باشد
باید که دلت چو ان اگر زر باشد — راضی بهمان رزق مقدر باشد
کی خاطرت از حرص مکدر باشد — با دخل تو خرج اگر برابر باشد

مفهوم مداخلت نه اخراجات

چون شدت و کرب رو نهد بر انسان — چیزی نکند بجز دعا چاره ان
چون دل ز خدا دور شود از عصیان — استغفار شی قرین کند با غفران
چون شاد شوی بنعمتی از منان — شکر شی بود از زوال مستحفظ ان

این هر سه دوا بیاد دار از حضرات

هر چند رسد بر تو زدوران اکراه — بر صبر گمار همت و مرگ مخواه
ان نشا بجایی نرود از سر راه — تو بر سر راهی ز خودت باش آگاه
غافل مشو از مرگ و مخواه از در گاه — تا جان هداری درازی عمر بخواه

شاید که تدارکی کنی از مافات

هر مرد براد با امام هفتم بد عا — منقولست بعهد مرگ خود را ز خدا
مولا گفتا که خویشی هست آیا — با دا در عدل مرد گفتا حاشا
مولا گفتا که از عبادات بجا — کردی تو روا نه بیشتر گفتا لا
مولا گفتا نه ان نه این پس تو چرا — بشتاب هلاک خود شده استی بدعا

مرد کسی کمان

مرویست که سلمان ز قضا شد بیمار — آمد بعیادتش نبی با انصار
فرمودش موهبت بود با بیمار — بنیاد کند با دل لطف غفار
هم دعاش مستجاب از دل زار — البته شود پاک ز عصیان بیمار

چون صابر و شاکری رسد فایدهات

عبدی ز عبید بود هفتم از آل — شد زرد و ضعیف و دانست آزار طحال
فرمود امامش که سحر روز متوال — کراث بخور که سازدت آن خوشحال
راوی گوید که آن مداوا ز طحال — آن عبد شفا یافت ز رب متعال

کراث خورد و آب جسته قطرات

از طب ائمه گویمت حرفی چند — در باب و بطب دیگر امید مبند
در خلق تصدق و دعا بهر گزند — بهتر از هر طبابت فایده مند
ازین تصدق و دعا حاجتمند — با حکم قضا اجل بتاخیر افکند

ای هر دو رهانندت ز هر قسم بلات

هر کس بود از رعیت و شاه و سپاه — دارد ز بدیش تصدق صبح نگاه
فرمود امام ششم دین اکبر — آن شیعه خود را همه جا یست و پناه
انکس که تصدق کند صبح بگاه — که شر همان روز نباید باید وداه

بس بهتر نفع درین تصدقات از صدقات

فرمود امام ششم دین مبین — آن قافله سالار و صف اهل یقین
کاری که توان کرد همانرا به یمین — باید جیب آن خوب نباشد در دین
دور است ز خیر اگرچه مکروه چنین — در باره اکل و شرب تا کید است این

تا بتوانی حذر کنی از مکروهات

مروی شده از نبی در آداب طعام ❊ فرموده باصحاب خود ان رحمت عام
در آب و طعام صاحب خانه مدام ❊ باید سبقت کند بحضار مقام
اما در باب دست شستن ز طعام ❊ باید که باد تمام گردد ز تمام

غافل نشو از حکمت این تکلیفات

با نوشتنم گفت یکی از اهل خبر ❊ چون سه نفس آب کشم آب بسر
فرمود اگر تشنه نبود آب آور ❊ گر در سه نفس سیر نشوی آن بهتر
آزاد بود دهنده آب اگر ❊ بهتر که بیک نفس کشی آب بسر

فضل سه نفس و یکی نشداز مشهودات

مرویست که زجبرئیل این فرمان ❊ کز بعد خورش خلال باید اسنان
هم گفت ببلع آنچه برآید بزبان ❊ بفکن او را که چوب شد مخرج آن
از جملهٔ اکراه بود با مهمان ❊ پیش از طلبش خلال آوری بمیان

شاد آنکه بضیف از تو رسد اکرامات

گر کسی پرسید از فقیهی که چرا ❊ یک زر بشمار روات از شرنه بما
گفت آنچه زدندان بزبان گشت جدا ❊ در شرع بنی خوردن آن هست روا
جز از غذا خلال اگر کند از جا ❊ باید که نخوردنش نمایند ابا

با ما سخنی هست با شما چوب برات

فرمود امام ششم واز هشتم چهار ❊ آن ملجاو شیعیان خود روز شمار
هرگز از تخمه من ندیدم آزار ❊ زان رو که بوقت اکل و شرب ناچار
در آغازش تسمیه ام بوده شعار ❊ در آخر آن تحمید شده کار

گنجد بطعام این دوا داخصیات

فرمود امام اول و دین تمام ❊ آن دین تمام داریم از وی پیغام
با کلبه شده میل بسی مرکز رام ❊ بی آنکه کند خوردن آن بر تو حرام

زانرا و که جای

شد کلبه بعیتم کاف از مکروهات

خواهی نشوی بیچاره محتاج طبیب ❊ ناهار مخور حیث بکیاره ز بیب
فرمود نبی هر که کرد بد نصیب ❊ ناهار بان شماره اش اکل زبیب
در جگر خود نیابد آن مرد لبیب ❊ درد و المی که چاره جوید ز طبیب

قوة بخشد بحفظ هم این حبات

فرمود امام اول متقیان ❊ فرمود رسول دوالجلال منان
آنکه خورد و بت ز اهل ایمان ❊ هم از دهان کند نه تعفن بهمان
چل روز نگیرد او نگردد شیطان ❊ هم فایده‌ها بدنی هست در آن

هم قوة باهت بود از فایدهات

فرمود نبی هر که در آغاز طعام ❊ اول قدری رساند از ملح بکام
هفتاد مرض دور کند از اندام ❊ کاسا ننزد آن هم جنون و جزام
هم آنکه نماید نمک ختم طعام ❊ محفوظ شود کالبدش زان آلام

بابی دوا داد امین نشین از آهات

شد از سنن دین نبی در حمام ❊ سودن ز پی نوره حنا بر اندام
فرمود امام اول دین تمام ❊ آن شیعه که بر سنت اهل اسلام
مالد پی نوره حنا بر اندام ❊ او راست امان از برص هم ز جزام

بسیار بود فواید مسنونات

فرمود امام ششم دین جمیل ❊ آن دوستی عطای بی مثل و بدیل
ده عضو ز نشاة بنت در زرع جمیل ❊ حلیت را سبع آن بنت سبیل
اوداج حیره در رحم خایه و مبل ❊ فرث عذره دو دم نخاع است و طحبیل

باشند اکل همین ده از منهیات

فرموده امام ششم دین تمام ❊ ده چیز ز میته پاک دان مهر انام
قرن حافر انفحه و سن و عظام ❊ صوف و لبن و شعر و بر و بیض مدام
از یارهٔ آن جای ملاقات تمام ❊ باید که با شستن یکی در اسلام

و البته آنکه بود فایده تطهیرات

شد سبب مسوخ کو مبت واکن گوش ❊ فرد و خنزیر کلب و فیل و خرگوش
ضب و ذئب و نعام و ثعلب و موش ❊ دب و دعموص جری کاسه بدوش
و طوط و کلاغ ابلق و دشنی موش ❊ خرجنگ و دگر طاوس آن خار بدوش

اکل هست باشند از محظورات

فرمود علی تسمیه در نزد طعام ❊ من ضامن اینم آکلم بهر قسام
گفتا آن زندیق این گوتا با امام ❊ با تسمیه دوش بیخ دیدم ز طعام
مولا گفتا بالکل از بهر انام ❊ یک تسمیه چند رنگ رانیست تمام

یک تسمیه اسرزد تو در مختلفات

فرمود امام هشتم متقیان ❊ ان بر همه شیعیان سرا پا احسان
فرمود نبی همان ز اکل رمان ❊ نوران بحق ز خوردن ان دل و جان
هر دانه رمان که رسد بران ❊ جلا رود شود دور ز مکر شیطان

یعنی که نه پیچیدنش بدام خطوات

فرمود امام هشتم خیر ملک ❊ ان دوستیش افضل هر فرد عمل
فرمود نبی هادی دین اکمل ❊ ان خاتم انبیا واز کل افضل
در چیزی اگر هست شفا بهر علل ❊ ده شرط حاجم است و فنجان عسل

این هر دو ز هر گرمی و سردیست دوات

فرمود امام هشتم اهل جنان ❊ ان ضامن شیعیان خود در هر جان
فرمود نبی که نیست چیزی بجهان ❊ الفقه بجناب رب رنطق ملان
یعنی شکمی که گاه خوردن ان ان ❊ لبریز کند ز خوردنیهای جهان

حد وسط است راحت هر دو سرات

برسید ز ابلیس براهی یحیی ❊ پرسید چه حالت لعنت بر تیرا
گفتا چو شکم شود لبالب ز غذا ❊ یحیی گفتا که نذر کردم بخدا
تا هست حیاتم بخورم سیر غذا ❊ گفتا من نیز نذر کردم بخدا

[redacted]

فرمود امام اوّل متقیان — دان حافظه را سه چیز مستحفظ ان
اوّل باشد قرائت از قرآن — دوّیم عسل و نفاست در خوردن آن
سیّم باشد لُبان و ملکه زُ لُبان — یعنی کندر که نفع بردارد آن

باحافظه قوی بود فایده‌هات

فرمود امام اوّل ای شیر خدا — از آنکه بقاست مطلب و نیت بقا
باید سه خصلتش بود در دنیا — اوّل باشد مباکره بهر غذا
دوّیم باشد تجوید همیشه جدا — سیّم این سه چیز تخفیف ردا

این هر سه مدد کنند در طول بقات

فرمود امام اوّل این ابیات — در دین باشد چهار چیز از نُشرت
اوّل طیب است و طیب آرد بهجت — دوّیم عسل است و شد شفا از علت
سیّم باشد رکوب و دارد هیبت — شد چارم ان چار نظر بر خضرت

نشرت یعنی هیکل تو از اعلات

فرمود امام هشتم راه سدید — ان دو سه تیش نهفت راه است کلید
ناخن روز سه شنبه می باید چید — «استحمامت» در ار بعامت سعید
در پنجشنبه حجامت هست مفید — باالطیب طیب جمعه راست تو عید

شد آنکه بیرست از صلواتش حجات

ای طالب ابتهاج در دار معاش — نقل است که هیچ روز بی طیب مباش
هر روز اگر میسر بود سعی براش — باری یکروز در میان آر بجاش
ان هم اگرت نیست میسر بتلاش — البته بروز جمعه بی طیب مباش

مروی ز امام ضامن است این کلمات

نقل است که در نسب اسراف حلال وخوشی بر خیل ان
اوّل در بوی خوشی که سنت شود ان — دوّیم در راه که حج است گمان
سیّم بود ان طعام کز گوشه ان — بگشیبه خوردن گفته یک لقمه از ان

اسراف در ین سه چیز شد از صفات

گفتا بمناجات کلیم ذوالمنن — در خلق مرض ز کیست فرمود ز من
گفتا که شفا ز کیست از رنج محن — فرمود شفا هم بود از جانب من
گفتا چه کند طبیب را دیگر تن — فرمود که دلخوشی کن خلق است ان فن

خوشحال کند طبیب حاذق بدوات

دایم سپرست ز تیر آفات دعات — پیوسته حصارست از بلیات دعات
سدّ ره سیلاب خطرهاست دعات — ان ترکش پر تیر ظفرهاست دعات
شایسته درگاه سموات دعات — مقبول برآرنده حاجات دعات

کی بدعا بست سمیع الدعوات

دانی چه بهر دوستان از تو دعا — البته قبول است بدرگاه خدا
چون هست دعای دیگران از تو سخا — بیند چو سخا زبنده ان بی همتا
سازد فی الحال حاجت هر دو روا — هر خوشی داید کریمی او ز عطا

ایجاد دشان زند بیک تیر دعات

فرمود امام ششم شیخ الله — ان شیعه که شرح راهمی داند راه
خواهد بدعا چو حاجتی از درگاه — گوید ز پیش از پی ماشاء الله
لاحول ولاقوّة الّا بالله — البته شود دعا قبول درگاه

سیار بود خواص باین کلمات

از بعد دعا و حرز خواندن زنهار — مشمار و مبدان نقش لب تو حصار
از گفته هادیان دین در اخبار — منع است سه جا نفس دمیدن بکنار
از بهر سجود نفخ بر مسجد ز غبار — از بعد دعا و حرز و بر طعم حار

بر حرز مدم چو بر عقد نفاثات

گفتند هداة دین نیاید بیچون — هرگز سه دعا را باجابت مقرون
اوّل سرف که گرد از فقر زبون — دوّیم بیکار رزق جواز بجون
سیّم مردی که باشد زنی جفت زبون — گوید بخدا ز من بگیر این زن دون

گو شد بدست تو بود تطلیقات

مقبول شود دعا در پنج زمان — اوّل وقت تلاوت از قرآن
دوّیم وقت شنیدن صوت از اذان — سیّم وقتی که رحمت ارد باران
چارم چو تلاقی نگری از صفان — پنجم وقت دعای مظلوم بخوان

این پنج زمان دعاست از مغتنمات

نقل است هر آنکه خواست در وقت دعا — گردد بدعا مطلب او زود روا
باید بودش همین بمعبود رجا — با یاس تمام از همه خلق خدا
چون این نیت خدا ازو دید بجا — البته کند مطلب او زود روا

این نیت را بدست آر از نیات

فرمود امام چارم متقیان — زین السجاد برگزیده جهان
دیدم همه خیر فراهم شده ان — در قطع طمع ز مال ابنای زمان
با یاس ز مردم و رجا ز منان — جزم است دعا قبول شک نیست در ان

فرمود امام ششم دین خدا — البته زشیعه مستجاب است دعا
امروز اگر نیابد اینجا — البته ثواب میدهندش فردا
یعنی از ما دعای در شرع بجا — البته قبول است بدرگاه خدا

زنهار مهر گز نگشت محروم دعات

نقل است که بر هر که سه خصلت بخشد — از همین سه فعلش سه نعمت بخشد
با توفیق دعا اجابت بخشد — با موهبت شکر زیادت بخشد
با صدق توکل کفایت بخشد — این سه شی باهم ز روز قسمت بخشد

در تقریر سه آیه هست این فقرات

و در دین باشد دعای سلطان زمان — واجب بر عیتش بهر حالات و شان
سر عادل شود دعا کنیم از دل و جان — گر عمر دراز بر خورد شود بتوان
ور نه بدعا طلب کنیم از یزدان — توفیق عدالتش بر امن و امان

فرض است دعای شاه بر ما ز جهات

شاهی که بشغل عدل شد تشمیرش — گردد دو جهان مسخر تسخیرش
شاهی که بظلم خو کند تدبیرش — فرض است بعدل کبریا تدبیرش
هر گاه شبان عیان شود تقصیرش — صاحب رمه جزم میدهد تغییرش

در ماشیه گرگ را نشانی هیهات

فرمودنی سه شخص را دز نشور — بیشن ز همه ظالمان بنار است حضور
اوّل بود ان امیر از عدل بدور — دوّیم بود ان غنی که بخلش بالور
از زر نکند حقوق واجب را دور — سیّم بود ان فقیر با فقر فخور

شد فقر و تکبر اقبح مخترعات

شاهان باید که با ترحم باشند … فریادرس داد و تظلم باشند
شاهان باید شبان مردم باشند … تا گرگ خصالان ز میان کم باشند
شاهان خود از بلای مردم باشند … ملعون فرشتگان و انجم باشند
شاهان فقرا بعدل پایند نجات

هرکس بود از رعیت و شاه و سپاه … دارد و در سر بلا باندازهٔ جاه
دارد هر جاه جاه بسیار برا(ه) … تا بتوانی حذر کن از خواهش جاه
فرمود نبی بحجت حشمت و جاه … بشکن بر خطیهٔ و جرم و گناه
و جاه انداز د بجاه بسیار بلات

از تجربه شد بظالمان هم معلوم … البته بود عاقبت ظالم شوم
فرمود امام پنجم ان بحر علوم … ان قیم قرآن کریم قیوم
قدری که برد ز مال مظلوم ظلوم … زان بیش برد ز دین ظالم مظلوم
از ظلم بظالم چه رسد جز آفات

ظلمی که بود میان معبود و عباد … شرک است ز رحمت نشود مشرک شاد
ظلمی که بمظلوم رسد از بیداد … عادل البته داد او خواهد داد
ظلمی که بنفس خود کند اهل فساد … نادم زره میدهدش توبه بیاد
مروی ز امام پنجم است این کلمات

از نور شنیدم زنده دلی کرد سؤال … برسید ز کیفیت حال عمال
فرمود امام دین که ای نیکو حال … از شیعهٔ ما انکه بود از عمال
گفتار اعمال سلاطین مه و سال … شد زود برآوردن حاجات رجال
نیک بد اعمال ببود بانیات

راوی گوید

راوی گوید برسم و تقریب سؤال … گفتم با امام ششم شیعهٔ ال
انزد که سلطان کندش از عمال … گاهی گردد مضیغم از کسوه و مال
فرمود ببوش بخور شو خوشحال … برتست مهنا و باد دارزد و بال
یعنی عیشش اگر شد از مجهولات

فرمود امام ششم شرع خدا … ان قبت کردگار در دین هدای
سلطانی هست هر کی در دنیا … باد او هستند دوستداران خدا
تا دفع کنند از ره او ظلمتها … شر اعدا از اولیا دهم جا
این حکمت لطف اوست در کل ولات

عقبیست بنزد عقلا دار قرار … دنیاست برای همه کس دار فرار
انیست که عاقل نکرد اخر کار … تا عیش دو روز زشتی نکند آخر کار
زان عیش چه حظ که اخرتش بشود نار … زان فرح چه شد که از پیش باشد عار
شهد است بر از زهر حرام لذات

ان کن که نباد در پشیمانی بار … عاقل ان شود که بنبود شی حزم شعار
فرمود امام هفتم از هشت و چهار … ان جایزه بخش شیعیان روز شمار
تدبیر و تامل تو پیش از هر کار … امنت کند از ندامت و خجلت عار
حزم است که افرش ندارد ندمات

فرمود امام ششم ان راه نما … گاویست که خیر داد ترکش منعها
گفتند بهر نقش علی یا مولا … بهتر چه صنیع هست ازین صنعتها
فرمود هر انچه هست از شرع ردا … ان بهتر کارهاست از بهر شما

این لطف خدا نگر که میدارد دوست … تعجیل کنی بهر چه خیر تو در اوست
فرمود امام پنجم شیعه دوست … کاری که معجلست از خیر نکوست
هم گفت نبی که حق خدا دارد دوست … تعجیل تر اد را بچه خیر تو در اوست
تا بتوانی شتاب کن در خیرات

فرمود امام ششم مسلک راست … ان شاه که طاعتش دعای هم داست
عزمت چه بخیر و صلح گردد برخاست … بشتاب که هر که عزم خیری آراست
خیزند دو شیطان ز کمین از چپ و راست … تا منع کنندش ز همان خیر که خواست
بشتاب بخیرات مکن تاخیرات

برسید یکی ز شیعه هر دو جهان … از شر بقاع ارض وان خیر جهان
گفت الاسواق است شر هر جا و مکان … میدان شیاطین بود اسواق جهان
اما بخیر بهتر هر جا و مکان … در روی زمین مساجد اهل زمان
ان بهر جهاد باشد این بهر دعات

راحت چه ببازار از بهر کار … غافل شود انذکر و دعا در بازار
مرویست ز هادیان دین در اخبار … ازانکه ببازار بود ذکرش کار
بروی نازل شود ز لطف غفار … رحمت بشمار مردم ان بازار
تا مال شود که نبود ان حسنات

مرویست ز خازنان علم مکنون … در بارهٔ احتکار و ان کار زبون
در غلط گران سه روز باشد افزون … ان صاحب احتکار باشد ملعون
در خصب اگر شد چهل روز فزون … باشد ملعون صاحب ان هم مغبون
باشد خدرهٔ زاقبح مستبدعات

مرویست ز صادق ششم در اخبار

مرویست ز حضرت ششم در اخبار … فرمود که فرمود نبی با انصار
ذلت است خریدن دقیق از بازار … عز است شرای حنطه از بهر مدار
در دوم شرای جز فقر آرد بار … از بهر تعوذ خبابه شعار
فقر است سواد وجه در هر دو سرات

گفتند بخدمت در بازار … خواست که بخلق بنمانند اشعار
باید که دهد حکم بنی سعر قرار … تا مردم را بود بان سعر مدار
فرمود بدست کردگار است این کار … این کار مین حکم شد از جبار
بدعت ز رسول نبود از ممنوعات

دارون بامام هفتم متقیان … بنوشت عریضه باین شرح و بیان
پندی که مرا شود دهد در دو جهان … بنویس برای من بایجاز بیان
در حاشیه انش امام بنوشت روان … بر هر چه نظر کنی دهد پندت ان
انیست خلاصه همه موعظه هات

غیبت نکنی که بدتر است از هر بد … از صاحب دین غیبت همدین نسزد
ان هم که شنید از تو شریک تو بود … این هم بود از شاه ولایت بسند
انکس که بغیبت کسی داد شنود … او با تو شریک است در ان خصلت بد
غیبت بد غیبت بود از منهیات

شخصی گفتا بحضرت سلمان جینی … خبث تو پس کرد فلان مرد لعین
سلمان گفتا ز ری چه شد کهل این … مشکل عقبا است پیش هم در دین
گر طی کردم برای خود گفته لعین … ور نه باشم در خور بس خبث چنین
خبث بجا جزا در آرد از جا

لکفند بنود هشتم ملت و دین
با این دو خدا دوست نباشد یقینی
لکفتا خصال خواست از نجم سیمینی
فرموده امام ششم دین مبین
بکیت نجم است دان درک سیمینی
از بیت نجم جمع عیبت آیین
این نقی که روز جهل است از حضرات

فرموده امام ششم متقیان
دانسته اگر سه روز از پی آن
جل روز اگر بگذرد رشن حال چنان
این بر اهم شیعیان سر اباد اسان
پرهیز کند بود ضعیف الایمان
البته بگوش او بخوانید اذان
تا از جدش دیو گریزد بجهات

انکس که زبان زغیبت مردم بست
بگذشت اگر تو داشتی از غیبت
لله ز غیبت هر که لب بنه نشست
مردم ز زبان بد کس او از هر دست
از غیبت تو دور شده به این چندین دست
او کردن صد هزار البیس شکست
غیبت است زبدترین ارذال صفات

جمعه بار آزمایش روز عجب
فرمود نبی آن بود اقوی که غضب
هم حال رضاش نکند عاصی رب
بودند بدور حجری نام طلب
او را نبرد از سخن راست بجیب
با دوست بجز عفو نبندد بدو لب
فایق گنداین سه مکرمت با اعداء

از جمله سخنهای خوشش پر دعید
گر حرف خوشی ز ابلهی گشت پدید
لغوی اگر از لب لبیبی شنید
آنست که در مجالس کعب و شنید
دمکوش دهوش چون حلقه کشید
در دم بخطایش قلم عفو کشید
قایل منکر که نیست منکر کلمات

فرمود امام ششم

فرموده امام ششم دین تمام
در خواب بود راحت اجساد انام
هم در همه جا راحت عقلست مدام
ان دو سیتش بنای دین اسلام
شد راحت روح در تکلم بکلام
در خاموشی ز گفتن هرزه و خام
نه هرزه بگونه باش چون حیوانات

فرمود علی ابن ابی طالب همان
تا لب نگشوده ابود صید تو آن
بشکر سخن و جهانش از سود زیان
صید است سخن اسیر در بند زبان
چون حرف زدی تو ای مقید بهمان
اکثر باشد بلای انسان ز لسان
زنهار حذر کن از بلای کلمات

میگفت اباذر آن سراپا ایمان
نان سان که تو بهر میز نی بر همان
انرا که زبانش نبود در فرمان
مفتاح بیوت جز دو نیز است لسان
باید که تو بهر تو بند زبان
کی این نشنید زند بان در کران
اکثر بشر بلا بلای کلمات

انکس که بود بهرزه بسیار کلام
فرمود امام ششم دین تمام
از عبد بغیر ذکر اکثار کلام
بسیار دلش قسی است از زنگ ظلام
با امت خود نبیح میگفت مدام
از بهر قساوتش نشانیست تمام
بر گفتن هرزه کی بود بی قسوات

فرمود امام چارم حق دو شیر
هر صبح لسان هر بدار ضعف بر
گوید چون است در شما صبح گذر
این آدم آل حیدر د پیغمبر
مشرف شده بر جمیع اعضا چون نسر
گویند بخیر از تو نباشد بحذر
از کم سخنی رسد بسی فایده هات

فرمود ششم امام دین تمام
مادام که خاموش بسته لب راز کلام
انگاه که گردد متکلم بکلام
ان دو سیتش بنای دین اسلام
در طی صحیفه حسنش بنویس نام
یا محسن یا که مذنبش بنویس نام
این صمت و مقال هم شد از منهیات

اکثار کلام هرزه گر نیست حلال
آن صمت و مقالست که لبر اشغال
نه لال نشین نه هرزه بیجان بجدال
هم هست حرام بر همه صمت و مقال
بنشیند ز صبح تا شب آید لال
نه از سخن هرزه فرو در رو بال
بر خیر و شر و سخن نظر کن جهات

فرمود نبی منوره در کار جهان
اول مرد که چون زنانست جهان
سیم مرد حریص در مال جهان
همراه سه کس بکس رساند نقصان
دوم مرد بخیل دور از احسان
وجه همه فاش است چه حاجت بیان
بی خیر بود صاحب ارذال صفات

در شرع تفال ز صفات ایمانست
امرت تفال زسنه مردانست
بر طایر کم نگر که در قرآنست
ضد تش که تطیرش از شیطانست
از فال نکو همیشه دل شادانست
بر گشتن فال بد بدید خواهانست
باید گذرد بفال نیکت ساعات

خوش کن همه جا رفیق خوشحالت را
غمگین مکن از فال بد اقبالت را
در هر کاری نکو بکن فالت را
دلگیر مکن رفیق خوشحالت را
خوشنود مکن دشمن بد حالت را
تا فال نکو نکو بکن حالت را
با فال نکو نکو نماید حالات

قولوا الله

صمت دهان بیز از هیچ نائب خاموش بودن

تفال فال خوب زدن و تطیر فال بد زدن و طایر فال بد

قولوا الله حسنا از قران خوان
حرفی که همین خاطرت شد خواهان
باید ز تو هم سر زند ان حرف چنان
تفسیر امام شنو از لطف بیان
در حق تو گویند بهر جاد مکان
در حق کسی که باشد از همدیان
تفسیر امام پنجم است این کلمات

در رزه همین قوم هر شخص که هست
ان خلعت ایزدیست از رد نگست
ان مرتبه ها اگر کسی خواهد بست
بخشش دارد ز عزة الله بدست
در خلق بقدر خلعتش قدری هست
از دست بعزت خویش شکست
هان مرتبه خود مغلق از درجات

میرفت نبی سوی غزا با شتاب
گفتا تعلیم کن مرا از هر باب
فرمود که مکروه ترا در هر باب
آمد عربی شد متمسک برکاب
کاری که بان کار شوم جنت یاب
مپسند بهیچکس هان ز رکاب
هان لطف کلام را نظر کن ز جهات

فرمود امام ششم متقیان
از انکه بود ز وصف [illegible] نان
گر بر دگری حکم شود منصف دان
ان دو سیتش نشانه اهل جنان
یعنی نپسندد بد خود بر دگران
انصاف بود کلید ابواب جنان
از کافر منصف نبود دور نجات

فرمود امام ششم دین خدا
با مال مواساة کنند با فقرا
ان شیعه رکنی دو مکرمت بیست جدا
کی دور شود دو خصلت از شیعه ما
انصاف ز خود دهد بمردم همه جا
حقا که باخلاص بود شیعه ما
هان قدر عبد شد بقدر حرمات

الانصاف

در عیب خود ار بحشم ناهردم بین … ستارهی کردگار با مردم بین
در قول امام لو تکاشفتم بین … بی فاصله قول ما تدافنتم بین
اظهار عیوب ما بنه کارم … پوشیدن عیب از ملک انجم بین
از قول امام نهم است از حضرات

انرا که بعیز و عمر شد عادت خو … شیطان نشود جدا از و یکسر مو
کاهی که زدوان صفت ار کار او … ابلیس لعین رساند انگشت برو
اینست که بیتا بگشته از هم سو … غمازی خود عیان کند روی برو
با شبهه جا کار شیاطین امرات

خوشخو همه جا شگفته خاطر باشد … خلق حسنش بهشت ما در باشد
خوشخو بوطن بانکه مسافر باشد … در خلد شگفتگی بجا در باشد
با خلق درشت انکه معاشر باشد … در هر دو جهان گرفته خاطر باشد
نقل است که هست جای بد خو حسنات

در نوبت هر که لرزه دار غرور … با خلق مدارا نشد ضرورت و ضرر
فرمود امام ششم و تب شکور … مبعوث نبی رحمت عالم نور
امرم بمدارا شده از رب غفور … زانسانکه بمردم بواجبها مامور
با خلق بخلق کن مدارا ز جهات

فرمود امام ششم مشعیان … آن دوستیش زندگی جاویدان
درباب معیشت است رفق از ایمان … بیند که مدارای تو با اهل زمان
کر رفق زند شخص نمایان کیهان … مقبول ترا زرفق بنمود بجهان

سلمان گفت

با سلمان گفت انکه رمز نیک ذات است … تو گشته داخل نژاد بود که هست
سلمان گفتا من و تر اشکی نیست … کانجا اصل من و تو ان آب نطفی است
ام جیفه شوم این دو بدن بعد از زیست … فردا ببینی که اصل انجا با کیست
فردا حسب و نسب بود با طاعات

با خلق زمانه هیچ با تو عیب است … خواهی دانا شد سلامت الغیب است
منکر شعور و فطیس بانگ عیب است … منکر که فتنش بد انشا بینها جیب است
گر حق نمک شناخت مرد نیک است … ورنه بگریز از و که نیکیش بد است
منکر شعور و فضل منکر تو بذات

دانا چه بود سلامت الغیب سخن … بشنو زمن ای مستمع نیکو فن
اینست که عایبانه انجلس من … از شر زبان من نترسد یک تن
فرمود نبی که مسلم ان شد تعلیق … کز دست زبانش هم باشند امین
اسلام پسندیده بود با خوبی ذات

با هر که بصحبت الفت داری … خواهی بشناختنش نظر بکار ای
منکر که کناره جوست با با زاری … باید ایمان طاعتت نیکو کاری
باید نظر از هر صفتش بکار ای … بر صدق حدیث و بر امانت داری
این قول امام ششم است از حضرات

از قول امام اول مذهب حق … بشنو حرفی از برش کن چو سبق
حرفی که نهفته باید ش بود ورق … خواهی نگفتند ز زنان سر بویش طبق
زنهار مده زنان این راز مطلق … تمام وزن و مرد بهر کار احمق
ذات بد و نقص عقل دارند آفات

در نزد نبی ز شوم مهر حرف سخن … فرموده بود سه شوم در امت من
اول اسب حرون بد عادت و فن … دو دیم بود ان خانه که شد تنگ بدن
سیم زن بدخو که بود خصمش فن … در خانه حصیر کهنه بهتر زان زن
همراه زن و لود بود برکات

انرا که زن ولود باشد ز عقیم … ان کرده خدا نصیبش از لطف عمیم
فرمود نبی رحمت رب کریم … ان بر همه مؤمنین بهر حال رحیم
در گوشه اگر کهنه حصیر بود نیم … بهتر ز زنی بود که گردید عقیم
در خانه زن ولود شمار حسنات

از جمله فرایع رجالت ف … اقبال زن شیعه است ضد از اعدا
گفتند بنور ششم شرع خدا … یا اد بار بار زنان هست رو ا
فرمود اگر چه هست منهی اما … این کار نمیز بدر از شیعه ما
یعنی اینست اقبح مکروهات

راوی گوید که در حضور اخیار … گفتم با امام هفتم از صفت دهار
باید چه کنیم در حرایس هست ر … ز شکر و با دام و در زهر گونه شمار
فرمود مرا بجه منتهب شد زن ر … اکلش مکروه و در نهب ان بشو عار
مکروه و ان شد که شد از منهیات

از قول نبی گفت علی با مردم … جار است عروس را مفر تا هفتم
اول لبنیات ز قسم انعم … شد سرکه اگر کهنه اگر تازه دو دیم
از جمله ان چار کرفس است سیم … سیب ترش است یا که میخوش چارم
اکثر بر هم رسد این چار آفات

مردی گوید شکوه ام

مردی گوید شکوه ام از سستی باه … بشنید امام هفتم دین الله
فرمود که زیت و تقلی بیضه بخواه … مطبوخ نموده زان بخور خاطر خواه
اکنون با این گهولت از قوت باه … در بیع کنیز بخجه قسم براه
در سستی باه این طعام است دوات

فرمود امام هشتم ان شاه رضا … در مرد بود نشان عقل این سه ادا
اول بشود بخوی بخفته بجا … دو دیم بشود مدارهست با اعدا
سیم بشود فرو تنی بار فقا … این هر سه هنر بکار آید فردا
فردا باشد بقدر نیکی درجات

فرمود امام نهم از خلق که دید … آن ها که نه مرتضی علی کشت پدید
در کار خدا همیشه در سهل شدید … از بهر خدا شدید بر سهل کن پدید
از کید پدرش هزار مملوک خرید … آزاد نموده هم را داد نوید
در آیه شکر بجز مدار کلمات

هنده شمس غنیمت از فتح ظفر … افتاد بدست سه نفر از لشکر
در قسمت نصف ثلث تسع از خیبر … با انکه فروشند گرفتند خبر
ضم کرد و خوبهم مشتری ان کردار … قسمت شود ماندان شتر با قنبر
این معجز علم است از آن حضرات

مردی سه رغیف دیگری پنج رغیف … در سفره نهاد ندپی اکل لطیف
کردند بنا لقمی ها تا نکلیف … خوردند سه تن تمام آن هشت رغیف
از کیسه ضیف هشت دینار لطیف … شد از رد جود عاید آن دو مضیف
از بهر نزاع هیچ سه با شعیف … فرمود علی یکی رسد بر سه رغیف
این قسمت عدل بین از آن عقده کشات

روزی شده مرتضی علی بر منبر … مردی گفتا که دختر از شوهر
گمشد از رفت و تسع دادندش زر … مولا گفتا دارث حضرت بنگر
مادر پدر است دیگر زن دو دو دختر … تسع است نصیب دختر از شوهر

این مسئله منبریه نامند ثقات

شد نزد علی زنی و آن شاه سوار … یکبار رکاب نازنده شاه سوار
گفتا قاضی ز من ز میراث برادر … از ششصد دینار هر یک نیابد
مولا گفتا دوثلث بنتان باشد … ام است زن و دوازده ام زبرادر

دیناریه است نام این نزد قضات

مرد دو زنش حامله خود شد بسفر … آمد زیکی پسر ز دیگر دختر
از رشک یکی آن زن دختر آور … تبدیل نمود مهد دختر به پسر
چون صبح رسید ماجرا بر حیدر … شد حکم بوزن شیر با کیل بگیر

شد شیر پسر نقیل نه شیر بنات

شد کشته یکی بالکد از اهل بلد … فرمود عمر قصاص قاتل بالکد
مدخون ز دوم بخود باز آمد … فرمود ز نو قصاص او آن مرتد
حیدر فرمود باید اول بکشد … این مرد یکی از قتل تا آن حد

از حکم علی یافت همان مرد نجات

شد چار نفر به بیشه شیر اسیر … اول دوم کشید چون سیم آخر
فرمود علی با اهل مالی که بگیر … ثلث دیت از دوم اول شد جبیر
با ثالث گفت از دوم ثلثان گیر … باشد تمام دیت مرد آخر

مروی همین مسئله در باب دیات

جمعی رو ساز نقش بهذان خطا … کشیدند به نقش معجز از شیر خدا
کفتند در این خطای از ما … نقشی که بجا بود بمعجز بنما
نقش

فی الحال بشوک قلمی ان مو که لا … السلیمی رانمود و شد راه تنها

زان معجزه ایشان گرنماید حیات

ان علم حبیب حق خبر دار خداست … ان علم بردن زحصر با شیر خداست
علم همه قطره علم مولا در یاست … که هر قطرات بحر و طیر و شو سا است
از هر حرفی فنی بحوی شده راست … حرف صور حبی و کذار عنقا است

با علم علی است عالم معلومات

مروی نه خدا رزق حلالی طلبید … در ساحه خانه کاو غیری را دید
فی الحال گرفت و گشت صاحب چو شنید … بر شیر خدا نزاع ان هر دو رسید
چون صاحب گاو حکم مولا بشنید … فرمود تو بی علام این مرد سعید

اموال تو چون یافت از شر و کات

خواهی که شفاعتت کند ختم رسل … چون برف جهان گذر کنی از سر پل
ایمن شده از خوف و خطر ها در کل … زلف و رخ حور با شوت سنبل و گل
در منقبت آل علی شو بلبل … یا گوش باد شگفته بگشای چو گل

این درد و سر الحمد پر از نور برات

در نظم اگر فتم آنکه حسان باشی … در نثر چو سحبان هم گرد بنشی
گر حقا هنرت میلی در … در سر خیال خلی عادو باشی
شعری که نگر بدر حقیقت نا شی … بیجا است چو گر دکان بر نقا شی

ث دانکه بیوت جنتی شد ابیات

از منقبت آل علی چون حسان … نور ایمن جان و دل کام زبان
بیتی هر بیت را دهند ترجمان … خواهی که جان دهد ترا کام جنان
تا منقبت آل علی از دل جان … تا جان در ری نکو و بنویس و بخوان

هست این قلم و دوات مجذوب دوات

از روز ازل امام ابرار علی است … در حشر قسیم جنت و نار علی است
صاحب لشق و ثابت سیار علی است … باامن خدا امین این کار علی است
با فرقه شیعه لطف غفار علی است … بازمره خصم قهر و قهار علی است

کار همه با علی است در وقت سکرات

در بحر وجود در نایاب علی … در عالم نور آفتاب علی
قسام بهشت عقاب علی … صاحب لشق روز حساب علی
دربار شهر علم باب علی … فتوی ده هر چار کتاب علی

با دست کلید درجات و درکات

گویند بخواب حیدر ترا … دیدند میخواند همین بیتی از آن شنیدند
چون نامه جرم ما هم بپیچید ند … بردند بمیزان عمل سنجیدند
بیش از همه کس گناه ما بود ولی … ما را بمحبت علی بخشیدند

با حسنه است سیئات حسنات

سر معجزه احمد مختار علیست … گردن شکن نفاق انکار علیست
مجذوب چه غمخوری که غمخوار علیست … دایم بسک خوش اسیر دار علیست
پیوسته ام از بلا نگهدار علیست … خوشباش که یار وقت هر کار علیست

با حب علی است تشنگی آب حیات

سلطان سریر لافتی را که شناخت … شاه هل اتی را که شناخت
زینت ده تاج افتخار را که شناخت … سرور ائمه اطهار را که شناخت
مطلوب حبیب کبریا را که شناخت … جز لطف خدا سر خدا را که شناخت

آنرا که جز

انزا که جز زوال من والاده است … هم آنکه بیش زعاد من عاداه است
با تاج تو آلا سر خورش وه است … با تیغ تبرا ز عدو جا نگاه است
چون من هم جانا نفس همراه است … مداح در علی و لی الله است

کافیست همین عبادتم از طاعات

این عید که نام نامیش شد نوروز … بیدم ره خ جمع دولت دشت شد روز
از دولت مرتضی علی نا مردز … خوشحال شدم بخصم دین فیروز
شد روزی دولتم وصال هم روز … روشن از نوروزی از نوای خصم بسوز

صبرم بجهل سال ز غم یافت نجات

بذرت صوم تهی که بشر شهر تبان … قبل ما بعد قبل ان مه رمضان
گویند علام شهر خالی است ان … قول رجبی داند قول شعبان
گر دقت طبع داری و لطف بیان … توجیه سه قول را بما کن احسان

تا لازم نذرت نشود کفارات

اگر کا قصیلی بخری در یک جا … باشد ممیل را زرع ان کاه
بایع گوید دهم دو پانصد دو جا … بهتر بود این دوا از هزار یک جا
گر خوبی ان دو جا خوش افتاد ترا … غبن بکشد باشد بقدر نصف کاه

هان ضرب الوف بنت چون ضرب مئات

قطر کره دو زرع ار بکاوان … قطر کره بزرگتر ضعف همان
چون صغری را کن بکبری تو دان … صغری الثلث ثمن کبری است بدان
بر مانش ز نصف نصف نصف … حاجت نه رشته تکرار بنا شد به بیان

گر هست وقوف ات اصول اکرات

هر سعید یکی زد بلری از رفقا | از شب چه گذشت وجه از و مانده جا
گفتا ثلث شبها بجه زو گشت بها | بشمر ربع آنچه شود ود پیدا
چند است بگو ساعت آن شب ما | هم چند ازو گذشت و چند است انجا

شد تفحص تمام روز و شب آن ساعات

حوتی تا نشش میانکی مانده بنهان | ربعش در آب و مدتش هست اسمان
از آب برون سه شبر ادشد نمایان | قدتش همه چند شبر شد ای بر دان
گر مشکلت آید بگویم آسان | قدتش همه هفت شبر یک خمس بدان

با جبر شد این سه قدر از معلومات

هر گاه سه ظرف بود ایران حساب | یک ظرف پر از چهار من شکر و ناب
با ظرف دوم پنج من از سرکه ناب | ظرف سیم لبالب از نه من آب
یکجا چه سکنجبین شود آن سه شراب | کنجد به ظرف چند من از هر باب

انجاست که امتحان شود ادراکات

حاضر بخرید قرص شد دو نفر | گفتا برفیق خود یکی زان دو اگر
بخشی ثلث آنچه تراهست خزر | گردد زر من قیمت آن راه سپر
گفتا دیگری ربع زرت را تو اگر | بخشی بمن آید زرم از عهده بدر

یابی زر دو چهار سه این مرموزات

این نسخه تمام شد بتوفیق خدا | ختمش به دعای شاه کردند ادا
یارب یارب بشان پیغمبر ما | یارب یارب بعزت شبیر خدا
توفیق بده بشاه ما در دنیا | تا پاک کند روی زمین از اعدا

مجذوب یقین که مستجاب است دعا

ابادرج

این درج پر از جواهر تحقیقات | باشد نام مبارکش تا بذات
ابواب پر از فتوح این ترکیبات | شد سیصد و چارده ملطف حضرات
چون دارد و دیعها از اخبار ثقات | تاریخش شد ودایع توقیعات

تاریخ ذکر عواید توفیقات

یارب لطفی که شه کند بر درویش | با این دل ریش دیده ام بیش از بیش
روزیکه رسی بپرسش این دل ریش | جانیکه تو داده ای کنم تحفه خویش
شاهیکه چنین گذارد او بر درویش | از مال خودش ما حضر آرند به پیش

جان همه بهمان که شد فدات

هر دل غم دلبری بود دلبندش | هر دیده رخ کسی کند خورسندش
هر جبهه بسجده فرود آرندش | هر سجده بقبله بود پیوندش
هر فرقه رهی گزیده حق دانندش | با مهر علی و یازده فرزندش

دین دین نبی است بر محمد صلوات

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب بید الحقیر الفقیر المذنب العاصی
وخاک پای شیعیان مرتضی علی علیه السلام بخفقی ولد کربلائی محمد رضا ساکن قریه جارث
روز شنبه ۱۱ شهر شوال المکرم در قریه جارث ۱۰ تمام پذیرفت در سنه یکهزار ...

۱۲۹۳

وبه نستعین هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه در بیان شناختن خدا تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه او بدلیل نه به تقلید و هر که ندانند جزئی از انها بیرون است از سلسله مؤمنان و در قیامت مستحق عذاب و عقاب دائمی میشود و معرفت آن موجب حصول ثواب و نزدیک شدن برضای حضرت رب الارباب و مراد از مکلف بالغ و عاقل است خواه آزاد و خواه بنده خواه مرد و خواه زن که بحد بلوغ رسیده است بلوغ مرد موی زهار است یا باحتلام یا بپانزده سالگی و بلوغ زن بروئیدن موی عانه است یا باحتلام یا بنه سالگی و مراد بصفات ثبوتیه صفاتیست که خالی نباشد ذات واجب الوجود از یکی انها موجب نقص سوات او باشد و مراد بصفات سلبیه صفاتیست که اگر تقدیر کنند صفت ذات واجب الوجود بصفتی از انها موجب نقص ذات وی گردد و دلیل در لغت رهنما است و در اصطلاح انچیزیست که لازم آید از علم باو علم بچیز دیگر مثل دود که دلالت در سوختن آتش میکند و تقلید در لغت قلاده در گردن انداختن است و در اصطلاح قول غیر است بدلیل بدانکه غرض از ایجاد انسان و سبب آفرینش انس جان است که معبود بحق که آفریننده ایشان است بشناسند

که عبادت بی شناخت معبود صحیح نیست اگرچه شناختن خدای تعالی بر بنده کما هو چنانکه بر ذات او عارف شوند امر یست محال لیکن اگر بدیده اعتبار بنگرند و عقل را رهبر خود سازند باید که بر بعضی از صفات او پی برند لهذا فقره چند در صفات او گفته میشود نظم کنه خردم در خور اثبات تو نیست آسایش جان بجز مناجات تو نیست من ذات ترا بواجبی کی دانم داننده ذات تو بجز ذات تو نیست بدانکه علما گفته اند که عملی نیست ایجاد خلق لطیف تر از انسان کما قال الله تعالی تبارک احسن الخالقین پس جوهری مرتب گردانید به این حضرت پروردگار بیکار سوا حق تعالی در ما بقدرت کامله خود پنج حس ظاهری که آن باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است ترکیب نموده و در تحقیق بما کرده و راه تا تیق بما نموده و جمله علوم بالقوه در لایل ضروریات و بدیهیات در وجود ما داده و در روز رستخیز همه را از ما سؤال کنند که ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا بحث در ارکان ایمان چند و سپاس بی قیاس مر واجب الوجود را که دلیلست بر وجود او بود و احتیاج ما سوای او و ذات اقدس او منزه است از کل اشیاء افرید کاری که صفات مقدس او در اوهام و افهام

دانش وجان بگنجد و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و کسی طاقتی
که تهران قدرت او و جلال منزلت او معنی و وزیر محتاج نیست والله الغنی
وانتم الفقراء و معنی نرون و منصوبی که قید لذاته بواجب الوجود احتراز است
از واجب الوجود بغیره و هیچ شک نیست که این عالم را پیدا کننده است زیرا که ثا
بت میشود بدلیل عقل که ساختن قبا مثلا دال است بر استاد خیاط که صانع
اوست و ساختن خانه دلیل است بر وجود بنا و غیره بما پس نظر کردن در آسمان
و زمین و ما بینهما آن کس را که ذی عقلست دلالت میکند که اینها را
صانع و پیدا کننده هست و آن واجب الوجود است تعالی شانه و بدلیل نقلی
نیز ثابت چنانکه در قران مجید آمده قوله تعالی انتا فی الآفاق و فی
انفسهم حتی یتبین لهم الحق یعنی زود که بنمایم ایشان را یعنی بنده که آثار
آیات و آثار خود خلق کرده ایم در آفاق و در نفسهای ایشان تا آنکه روشن
و ظاهر شود مر ایشان را که صانع و خالق ایشان خدای بحق است چنانکه
ابراهیم علی نبینا علیه السلام نظر کرد در مصنوعات الهی مثل ماه و آفتاب
و از آنجا معبود خود را شناخت و دلیل قول امیر المومنین علیه السلام است
چنانکه فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هرکه شناخت نفس
خود را پس بتحقیق که شناخت پروردگار خود را و درین باب دلیل بسیار است

حذرا من

حذرا من الاطاله اختصار شد نظم سخن انجا که ورز خدا دانیست
لاف دانش دلیل نادانیست انکه خود را شناخت نتواند آفریننده
را کجا داند انکه در کار خویش کم باشد دم غیب از چه انشکلم باشد مور کافند میان
دریا بار کی رسد از شناوری بکنار هرچه اندر جهان نداند کس هم داننده
تو دانی پس

فصل دویم در صفات ثبوتیه او سبحانه یعنی صفاتی که
صحیح است نسبت دادن آن بخدای تعالی و آنها هشت‌اند اول آنکه خدای تعالی
قادر است و مختار و قادر مختار آن کسی است که اگر خواهد فعل کند و اگر نخواهد ترک آن کند
یعنی ممکن باشد او را فعل و ترک فعل نیست نیست زیرا که آنکه محدث است بمعنی آنکه عدم مقدم
است بر وجود او یعنی پیدا آورده شده است زیرا که هر جسمی که هست خالی نیست از حوادث
که حرکت و سکون است و این هر دو حادث‌اند زیرا که اینها تابع جسم‌اند از برای آنکه تا جسم نباشد
حرکت متصور نباشد ارحام نقش چنین بندد که دهو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء
و دیگر آنکه تمام هر مقرب اوست و پادشاهی و گدائی بارادت اوست که قل اللهم ما
لک الملک تؤتی الملک من تشاء درود نامعدود بر صدر کونین و بدر خافقین
و خواجه قاب قوسین مقصود عالمین ملقب بخطاب یس و طه طوطی اصطفی
عندلیب بوستان و ما ینطق عن الهوی بادب بیمای بیابان نخم دلی

قندیل ستاره آسمان و النجم اذا هوی ماه روی و الضحی سیاموی و اللیل
اذا سجی امسند نشین صفه صفا شمع جمیع انبیا مقصد آفرینش آدم و حوا مخزن
مکرم معلی مزکی مجتبی ابو القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شفیع
خیل خلایق بعرصه عرصات امین مخزن اسرار پادشاه ازل براق راحلت منتهی
درگاه رحل گرفته غاشیه اش جبرئیل زیر بغل و ستایش نامعدود بر وزیر داماد عم او طاوس
باغ هل اتی شهباز چمن اجتباهای بلند پرواز لا فتی مسکین نواز و یطعمون
الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا اسفره کشند یوفون بالنذر
و یخافون یوما کان شره مستطیرا ساقی شربت دهنده و سقاهم
ربهم شرابا طهورا شاکر بکه حقتعالی از و راضی بود که لا نرید منکم
جزاء و لا شکورا نظم شاهی که بود زیب دین کوه جواد ظاهر
نکشت از صدف لطف گوهر کار جنگ آوری که کر کر بمثل کیند در شود
مو در هشت بر آورد از شیر نر دمار دین پروری کرد ره توفیق سا
پاک باستین صفا ز خسار دین غبار و پس پانزده فرزند او که موصو
فند باتمام یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا بدانکه این باب الیست در ارکان ایمان و ارکان پنجست
توحید عدل نبوت و امامت و معاد و درین باب دوازده
فصل است فصل اول در اثبات واجب الوجود تعالی شانه
بدانکه

بدانکه چون مطلب اعلی و مقصد اقصی اثبات صانع کل شیء و رازق کل
حی است ابتدا باو و مقدم داشت بیان بر دیگر مباحث و بیان
مطلب اعلی موقوف کرد دانستن او مفتاح و سبب نجات او خبر است آنست
که هر چه نقل کرده میشود در اثبات واجب تعالی یعنی هر چه بعقل در میآید باآن
که واجب الوجود لذاته است یا ممکن الوجود یا ممتنع الوجود و مراد از واجب
الوجود لذاته آنست که وجود او ضرور نیست یعنی هستی او البته باشد و نبودن او
محالست یعنی ذات او اقتضای هستی او کند یعنی وجود او از جای نباشد و ممکن الوجود
آنست که ذات وی نه اقتضای وجود کند و نه اقتضای عدم و وجود و عدم او
مساوی باشد و از دیگری باشد و ممتنع الوجود آنکه ای واجب الوجود است زیرا که
سکون صورت نبندد و هر جسمی حادث است البته پس پیدا کننده جسم قادر مختار باشد تا هر گاه
که خواهد ایجاد آن کند و هر گاه نخواهد نکند از جهت آنکه اگر او قادر موجود
باشد ناچار هر چه نخواهد شد اثر او از و از آن جهت که موجب آنست که واجب باشد صادر
شد فعل از وی با اختیار از وی و جوج دایه و از وجوه نشود همچو گرمی از آتش و تری از آب
که سوزانیدن و تر کردن لازمه ایشانست و از ذات ایشان جدا نمیشود

پس لازم آید که عالم ازلی قدیم باشد همچو او سبحانه او حادث باشد همچو فعل او
و این هر دو باطل است بالضروره پس معلوم شد که او سبحانه قادر مختار است و قدرت
او متعلق است بر همه مقدورات زیرا که نسبت ذات او بجمیع ممکنات علی السویه
است پس قدرت او عام و شامل بر همه مقدورات باشد نظم کمال قدرت او غنچه را
دهد پیکان شمول رحمت فضلش بگل بسر بخشد فزون هزار قبا بر تن بلبل پوشد کم هزار
زیاده تر ز برگ شکر بخشد دهد بلاله خندان لب زمرد لعل بنرگس مخمور سیم و زر بخشد
دوم از صفات ثبوتیه آنست که او سبحانه عالم است زیرا که افعال محکم متقنه
یعنی افعالی و فواید بسیار دارد و بهمه وجه کمال آن چنانکه میباید از وصادر شده و هرکه
افعال او بدین وجه باشد عالم است البته و علم او سبحانه نسبت بجمیع معلومات علی السویه است
زیرا که همه معلومات نسبت بذات وی مساوی اند و اینکه گفتیم افعال محکمه
متقنه از وصادر شده کسی را ظاهر است که تامل کند در مخلوقات او مثل فصول
اربعه که هر یک را فایده هاست ظاهر و هویدا و خلقت انسان از دست و
پا و چشم و گوش و غیر این ها نظم کارساز و برگ گل را رنگ از باد صبا
که نهد بر پای باد از آب چابک سلسله لاله را فرمان دهد تا بر سر مینای سبز
برفروزد از عقیق لعل رنگین شعله خار و خس را گل کند از فضل و احسان در کنار
شاخ نی را از کرم شکر نهد در حوصله سیم از صفات ثبوتیه آنست که
او سبحانه

او سبحانه و تعالی حی است از آن جهت که او قادر عالم است و قدرت و علم بی حیات صورت
نه بندد پس او حی باشد چهارم از صفات ثبوتیه آنست که مرید و کاره است
یعنی خواهنده است بعضی افعال را و نمی خواهد بعضی را یعنی خواهنده طاعت و نخواهنده
معصیت است زیرا که امر و نهی هر دو از وصادر شده است که امر کرده است بطاعت
و نهی کرده است از معصیت چنانکه در کلام مجید میفرماید که اقیموا الصلوات و اتوا
الزکواة یعنی بپای نماز را دارید و بدهید زکوات را و لا تقربوا الزنا و لا تاکلوا الربا
یعنی نزدیک مشوید بزنا و نیز نخورید ربا را پس از امر و نهی او لازم می آید اراده و کراهت
پس خدا تعالی مرید و کاره باشد نظم با مراد وست که دست نسیم موج انگیز دهد گلان
کبود ز لاله را بر دار زهی سیاست قهرش چنانکه هر جانب جهد نسیم صبا زمین کند آغاز
پنجم از صفات ثبوتیه آنست که حق سبحانه و تعالی مدرک است یعنی دریابنده است زیرا که او
سبحانه حی است و ذی حیات دریابنده است البته و بتحقیق در قرآن وارد شده دلیل
به ثبوت ادراک او سبحانه چنانکه فرموده که لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو
السمیع البصیر یعنی در نمی یابد او را چشمها و او در می یابد چشمها را و او شنوا و بیناست نظم
زهی ز صیقل ذکر دلهای رحمت گرفته چهره مرآت ما دم صیقل بدو بدست تفکر رحمانی تفویض
که گشته در ره حمد تو پای فکر شکل ششم از صفات ثبوتیه آنست که خدا تعالی قدیم
ازلی است یعنی اول او را ابتدا نیست و باقی و ابدیست یعنی آخر او را انتها نیست

انتها نیست زیرا که او واجب الوجود است و تفصیل آن مذکور شد پس
محال باشد اطلاق مسبوق سابق و لاحق بر و نظم پاکیزه صفات
تو ز الحاق زمانیم وارسته کمال تو ز نقصان علایق باذات قدیم تو ازل
چیست ابد هم نیز دو تو تفاوت نکند سابق و لاحق هفتم از صفات ثبوتیه
آنست که او سبحانه متکلم است از جهت آنکه اجماع بر آن واقع شده و مراد بکلام
حروف مسموعه است که منتظم میشود از آنها کلام و معنی این که او سبحانه
متکلم است که او ایجاد کرده کلام را در جسمی از اجسام جامد چنانکه کلام را
در درخت خلق کرد و با موسی خطاب نمود انی انا الله و دلیل بر این آنست
که خلق کلام امریست ممکن و الله قادر است بر جمیع ممکنات نظم
در معتقد نکته شناسان مهندس بیرون شده از دایره شرح بیانی
ناطق بوجود تو بود جوهر اشیا ز انسان که عیان کرد ز الفاظ معانی
هشتم از صفات ثبوتیه آن است او سبحانه صادق است در خبر خود زیرا
که کذب قبیح است شرعا و عقلا و خدا تعالی منزه است از قبیح از آنکه
قباحت موجب نقص است البته و نقص بر خدا تعالی محال
است پس ثابت که حق تعالی صادق است فصل سیم
در صفات سلبیه او سبحانه یعنی صفتی چند که صحیح نیست نسبت
دادن او بذات باری تعالی و آنها هفتند اول آنکه حق تعالی مرکب
نیست یعنی

نیست یعنی ترکیب نیافته از چیزهای دیگر زیرا که اگر مرکب بودی از اجزا پس
محتاج بآن اجزا بودی در وجود خود و هر چه محتاج باشد ممکن
الوجود باشد و ثابت شد که حق تعالی واجب الوجود است نه ممکن الوجود
نظم تبارک الله ز لوح ذات تو ناچیز شد قلم و اندیشه که نوشت
سخن از مجال خویشتن از عز و جاه قد جلالش عقول را حاصل ز عجز و
وحشت انسان نگشت بیش دوم از صفات سلبیه آن
است که حق تعالی جسم و جوهر و عرض نیست که اگر جوهر و عرض
بودی محتاج بمکان بودی زیرا که جسم آنست که او را طول عرض عمق بود و هر چه
چنین باشد ناچار او را مکان باید و عرض آنست که قایم بجسمی باشد زیرا که جسم صورت
نبود و جوهر مکان گیر را گویند که قابل قسمت نباشد اصلا و دیگر از آنکه چنین بودی ممکن
بود و جدا نبودی او از حوادث و هر چه خالی از حوادث نباشد حادث بود و حدوث او سبحانه محالست
و جای نیست که در محل باشد هر آیینه محتاج بود بان محل و روایتست که اعرابی از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله خدای ما نزدیکست که با او راز گوییم یا دور است که
آواز بلند گردانیم این آیه نازل شد و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة
الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون یعنی و چون پرسند
ترا ای محمد بندگان من از صفت من پس بگو ایشان را که من نزدیکم بایشان یعنی علم من احاطه

کرده است باحوال ایشان و باجابت دعای ایشان مینمن خواندن و خوانندهٔ او وقتی که
مرا بخوانند پس باید که بندگان اجابت کنند مرا و باید که ایمان آورند بمن شاید که راه راست
یابند از ابن عباس مرویست که جمعی از یهودی گفتند یا محمد صلعم خدای تعالی چگونه دعای ما را
بشنود و حال آنکه از اینجا تا بآسمان پانصد سال راه است و ستبری آن پانصد
سال راه و هر آسمان تا بآسمان دیگر پانصد سال راه است همچنین داعتقاد ایشان
آن بود که حق تعالی بر عرش نشسته است حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود من
به بندگان نزدیکم بهر نوع مرا بخوانند بر من پوشیده نخواهد بود آن مالک ممالک وحدت که تا ابد
هر ذره امر یکانگی او بود هر جا طلب کنیش بیابی اگرچه نیست ساکن بهیچ مکان مقید بهیچ
جا در خبر است که در عهد عمر خطاب علیه اللعنة والعذاب یکی از علمای یهود از وی سؤال
کرد خبر ده مرا خدا در کجاست وی گفت در آسمانست بر بالای عرش یهودی گفت پس زمین از وی
خالی باشد عمر گفت این کلام زندیقانست از من دور شو و گرنه بفرمایم تا گردنت بزنند یهودی
بیرون آمد و بر اسلام استهزا میکرد امیر المؤمنین علیه السلام در راه با وی رسید و گفت ای فلان آنچه پرسیدی و جواب
شنیدی بمن رسید جواب آنرا بشنو گفت بگو فرمود ای یهودی بدانکه او سبحانه از مکان منزه است
و مکانی ندارد و هیچ جا از وی خالی نیست و با ماست نه بپیوستگی بلکه بعلم و قدرت اگر من
ترا خبر دهم از آنچه در کتاب شماست تصدیق قول من میکنی گفت آری فرمود نه در توریة نوشته است
که روزی موسی علیه السلام نشسته بود و چهار فرشته نزد او آمدند موسی از اول ایشان پرسید که از کجا میآئید
یکی گفت من از آسمان هفتم از نزد خدای بشما آمده ام دیگری گفت من از اقصای مغرب از پیش خدای چهارم
گفت من از زمین هفتم میآیم از نزد خدای موسی گفت پاک خداوندی که هیچ مکان از وی خالی
نیست یهودی گفت صدق یا علی و ایمان آورد رباعی ای قدر تو از کون و مکان اعظم وارفع وی ذات تو
از جان جهان

از جان جهان اقدم و اقدس در بارگه قرب جناب تو مساویست دیوانه و عریان
خردمند ملتبس از تست جهتهٔ آثار کمالات نشده ظاهر روز نیامکمل شدت این عفرنی سیوم
سیم از صفات سلبیه آنست که حق تعالی محل حوادث نیست یعنی جایز نبود که صفتی
که او را نبوده باشد حلول کند در او زیرا که اگر او سبحانه محل حوادث
باشد لازم آید تغیر او سبحانه و هر تغیر محدث است و حدوث ممتنع است بر خدای تعالی نظم
للقدیم له العزة والجلال شده بری از زوال حی لایزال دادار بی تغیر رزاق بر دوام
دارای بی منازع دانای بر کمال چهارم از صفات سلبیه آنست که حق سبحانه و تعالی
دیدنی نیست زیرا که هر چه دیده میشود آن در جهتی خواهد بود از آن جهته که او در برابر
باشد در علم برابر مثل آب و آینه پس جسم باشد البته محالست که او سبحانه جسم باشد و دلیل نقلی بر آن ثابتست که او تعالی
سبحانه جسم نیست چنانکه در قرآن مجید میفرماید که لَنْ تَرَانِی و لن از برای نفی مؤبد است
یعنی هرگز نه بینی تو مرا ای موسی نظم ای خالقی که پرده از ابر لطف تو
سرو قد بتان به گلستان اعتدال هر قطره بر زبانی بودت تشنهٔ وصال پنجم از صفات
سلبیه آنست که نفی شریک است از خدای تعالی یعنی خدای تعالی شریک ندارد و از ادله
دلیل سمعی در قول او سبحانه وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
یعنی خداوندی که ای عامهٔ خلایق معبود شماست یکتاست هیچ شریک ندارد و نیست هیچ معبودی
که مستحق عبادت باشد مگر او سبحانه که احد است در ذات و واحد در صفات

یکتاست و در تربیت ایشان مهربانست در تقویت ارواح و دیگر فرموده
قل هو الله احد یعنی بگوای محمد صلعم که خدا یکیست و قول تعالی انما الله اله واحد
یعنی جز این نیست که خدای تعالی یکانه است و دیگر بدلیل نیز فرموده لو کان
فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی هرگاه میبودند در آسمان و زمین
خدایان بغیر از خدای بحق هر آینه آسمان و زمین فاسد میشدند زیرا
که اگر دو خدا میبودند و یکی میخواست چیزی متحرک و دیگری میخواست
که همان چیز در همان ساکن باشد اگر مراد هر دو حاصل شدی اجتماع نقیضین
لازم آمدی و باطل بودی پس لازم آمدی که آن شیء هم متحرک بودی و هم ساکن و در آن واحد
و این قول محالست و اگر مراد هیچ کدام برنیامدی لازم آمدی که آن شیء واحد نه متحرک
بودی و نه ساکن این نیز محالست و اگر مطلب یکی حاصل شدی و یکی نه
عجز آن لازم شدی پس نظام عالم فاسد شدی پس ثابت شد حق تعالی
شریک ندارد نظم وحده لا شریک له صفتش وهو العز اصل معرفتش
شرک را سوی وحدتش ره نه عقل از کنه ذاتش آگه نه هست
در راه کبریای جلال شرک نالایق شریک محال ششم از صفات
سلبیه نفی معانی و احوال است از حق تعالی او سبحانه عالم بعلم نیست
و قادر بقدرت و غیر اینها زیرا که اگر چنین بودی محتاج بودی
در صفات خود بغیر خود پس ممکن الوجود بود و این باطلست
پس ثابت شد که صفات او عین ذات اوست نظم
ای ادای

ای ادای وصف تو ادراک بشغولی و عبادت و ثنای کنم تو اندیشه بی
مجال بیفکر تو نصیب خردمند باد جهل تیلا گر تو زبان سخن گوی
باد لال هفتم از صفات سلبیه که حق تعالی غنی است و محتاج نیست
بچیزی زیرا که وجوب و اقتضای آن میکند او مستغنی باشد از غیر
خود و هر چه او سست محتاج بودی فصل در عدل و در او چهار بحث است
اول آنکه عقل حاکمست یعنی عقل تمیز این میکند که بعضی از آن افعال
صادر میشود از خلق نیکوست مثل نیکو کردن با خلایق
و گفتن راستی که نفع دهد کسی را و واپس دادن امانتی که نزد
کسی باشد و مانند اینها و بعضی دیگر از آن افعال قبیح است
مانند ظلم بکسی و گفتن دروغی که مضرت رساند لتشخیص فعل
اینها و چون عقل تمیز اینهاست و باید دانست که ما فاعل فعل
خودیم و این ظاهر است که تفرقه بسیار است میان افتادن
آدمی از بام و پایین آمدن او از نردبان فاعل فعل خودیم
پس هیچ گناه از ما صادر نمیشد و دیگر قبیح است که بیافریند خدای
تعالی در ما فعل را و آن از ما صادر شود بی رضای او و پس عذاب کند
ما را بر آن فعل مثلا اگر کسی فی الواقع فرزند یا شاگرد خود را امر کند
ببازی یا فعل شنیع و بعد از آن او را بدان سبب آزار کند این

قبیح و ناخوش است و ثابت شد که خدای تعالی فعل قبیحی نمیکند دوم آنکه ناطق است بانکه ما فاعل
فعل خودیم قوله تعالی من عمل صالحاً فلنفسه و من اساء فعلیها یعنی هر که عمل نیکو کند
پس از برای نفس وی است یعنی نفع او باو خواهد رسید و هر که عمل بد کند پس بر اوست
یعنی ضرر بنفس وی خواهد رسید دویم آنکه محالست قبیح بر خدای تعالی زیرا که اولی نیاز از چیزی
هست که باز دارد او را از آن فعل و از آن عالمست و چیزی که باعث فعل قبیح شود یا حاجت
از آن فعل قبیح یا جاهلیت در آن قبیح خواهد بود و ثابت شد که حق تعالی محتاج نیست و حکمت
نیز با فعل قبیح جمع نمی باشد پس محال باشد این هنگام فعل قبیح بر خدای تعالی و دیگر حق تعالی
اراده قبیح نمیکند زیرا که قبیح نیز قبیح است نظم دیباچه گفتار همانا به که نهد کسی
بر نام خداوند تعالی و تقدس بی عیب خدائی که بود ذات خدیش در عالم منزه ز هر عیب مقدس
سیم از مباحث عدل آنست که افعال خدای تعالی همه مبنی بر غرض اند مثل آفریدن عالم
زیرا که قرآن دلالت میکند بر آن که قوله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثاً یعنی آیا شما
پنداشتید که خلق کردیم شما را عبث و قوله تعالی و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما
باطلا ذلک ظن الذین کفروا یعنی خلق نکرده ایم آسمانها و زمینها را و آنچه ما بین این
هاست و باطل و عبث این گمان آنکسی است که کافر باشند و از برای آنکه لازم میآید
عدم غرض عبث و آن قبیحست و غرض حق تعالی اگر برای ضرر نیست بلکه از برای
نفع بندگان است زیرا که ضرر قبیح است و حق تعالی منزه است از قبیح ای مبدع
ابداع تو از نسب بدایع بیت الغزل صنع تو مشحون بصنایع در دعوی
صنع تو بالزام مخالف باشد که بدین تیغ زبان حجت قاطع چهارم از
مباحث عدل

مباحث عدل آنست که واجب است یعنی اداء واجب است بر خدا
تعالی عوض المهایکه صادر میشود از او و میرسد بر بندگان او
مثلاً آلام و امراض و مشقتها و غیرها حتی خراشی که در بدن پیدا شود
و سبب خواریدن آن پوست اعضا خراش پیدا کند و یا آنکه در پوست بهم
میرسد بسر ناخن بر خیزد زیرا که اگر عوض باینان ندهد آن ظلم باشد و خدا تعالی
منزه است از ظلم و واجب است بر او سبحانه که عوض الم را زیاده بدهد تا فعل
عبث نباشد زیرا که اگر کمتر بدهد ظلم باشد و اگر برابر دهد عبث باشد و این قبیح است الم
و به باید دانست که ستم و المی که از بنده به بنده میرسد واجب است بر خدای تعالی که
بستاند داد متألم را از متعلم از جهت عدل او بدلیل احادیث و اخبار و نقل قران او بسی نه
و عوض در این صورت واجب است که مساوی الم باشد والا لازم آید ظلم او و عوض الم گاه
باشد که حق تعالی در دنیا بدهد و باید آخرت از جهت مصلحتی و کسی که میرسد باو عوض
در آخرت با آنست که از اهل ثواب است حق تعالی ثواب او را زیاده میکند و اگر
از اهل عذاب باشد می اندازد بآن الم چیزی از عذاب او را و المی که میرسد به بنده
گان که بامر خدا تعالی باشد یا مباح کرده ایذاء باشد بر بنده گان مثل احکام شرعیه و
المیکه بحیوانات میرسد و هم چنین آنچه صادر میشود از خدای تعالی از هم منفعتی
که مصلحت داند از برای غیر مثل زکواة دادن و انزال خوشی که حاصل میشود
به فعل چنانکه ناگاه کسی را بخودی خود المی روی می نماید که نه از فعل خودش و نه
از فعل غیر عوض اینها هم بر خدای تعالی [stamp] واجب است از جهت عدل و
کرم فصل در بیان نبوت بدانکه نبی آنست جز دهنده از خدای تعالی

بی واسطه یکی از بشر و در پنج بحث است اول در اثبات نبوت پیغمبر ما که او محمد است
صلی الله علیه و آله و سلم محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب رسول الله ص زیرا که او دعوی
پیغمبری کرد و ظاهر گشت از برای صدق دعوی خود معجز از دست خود مثل نازل شدن
قران معجز نظام بر او و شکافتن ماه بانگشت مبارک با التماس ابو جهل لعین و روان ساختن
آب در میان انگشتان و غیر اینها چنانکه در [stamp] محل بیاید ان شاء الله تعالی و هر که
دعوی کند پیغمبری او و اظهار کند معجز از دست خود او صادق باشد نظم ملکی تقرب
مکان سید آخر زمان محرم سر نهان بدر کرم جام مصطفی هادی مهدی قیام صادق
ای کلام باج ستان ملوک تاج انبیا دوم از نبوت در واجب بودن عصمت نبی است
بدانکه امر لیست خفی که میکند از اخدای تعالی بمکلف سیم از نبوت آنست که پیغمبر
معصوم بود و از اول عمر تا آخر عمر بر گرام نمیشود لب های بنده گان نفرمان بردار
کسی که ظاهر سنه باشند در که شنید هر ادا انواع معاصی و دلها بر داند منفرد باشد نفوس از آن
چهارم از نبوت در آن است که واجب است آنکه پیغمبر ص افضل اهل زمان خود باشد
زیرا که قبیح است تقدیم مفضول بر کسی که فاضل تر از و باشد بدلایل عقلیه و سمعیه چنانکه حق تعالی فرموده
که افمن یهدی الی الحق ان یتبع امن لا یهدی الا ان
یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا پس آنکس که راه بنماید
بحق سزاوارتر است آنکه مردم تابع او شوند یا کسیکه راه نیابد تا ندارد راه
نمایند پس چیست شما را چگونه میکنید پنجم از نبوت در آنست که واجب است
آنکه پیغمبر منزه است

انکه پیغمبر منزه باشد از کفر پس پدران و زنا و بدعمل مادران و از رذیلهای خلقیه مثل
حسد و بدخلقی و دشنام و عیبهای خلقیه مثل برص و جذام زیرا که اینها هم موجب تنفر
نفوس خلایق میشود و از وی پس ساقط میشود و غرض آمدن او بدلها در طرف میشود
میل دلها بوی و این خلاف مطلوب است فصل ششم در بیان امامت ائمه
اثنا عشر در پنج بحث است اول بدانکه امامت ریاست است عامه در امور دین
و دنیا مر انسان را و این نصب امامت واجب است از روی عقل در حکمت الهی زیرا
که ما میدانیم البته بضاعت و مفاسد که هر گاه رعیت مر رئیس و سرکرده ی باشند که ایشان را
اطاعت او کنند و داد مظلوم را از ظالم بستاند و باز دارد از ظلم ایشان بصلاح
نزدیکتر خواهد بود از فساد و دورتر بسوی امامت واجب باشند در حکمت او
زیرا که او سبحانه عالم است باحوال بنده گان و ترک واجب بر او محالست و بکر عقول
عالم و عالمیان مذکور است مقتدی و امامی و پیشوای مطاع چاره نیست و
دلیل بر این سنت وصیه است اول افعال باری تعالی بر این دلالت میکند چنانکه
در خلقت بنی آدم هر عضو را مقتدی و اصلی هست که اعتقاد بواقع بر آن
یکی است و آنکه محیح جوارح را الجواله است و جوارح العقل سر داده اند پس باید که مدار جمله
کاینات بر این نسق باشد و حضرت رسول ص فرموده که یجب للناس لا من بر او
فاجر یعنی مردمان را ناچار است از امیری خواه که آن امیر نیکوکار باشد یا بدکار و دیگر
فرموده که کلکم مسئول عن رعیته یعنی هر که از شما چوپانید و هر که از شما
سوال خواهند کرد از رعیه خود چنانکه نبی و رسول ص را از امت خواهند پرسید

و امام و پادشاهی را از رعیت و امرا و سلاطین و وزرا و اکابر و اهالی را از جماعت آن
حق کند و این خانه را از افعال مردم ان خانه برکنند و چون در هر خانه مقتدی بایدلی چگونه
عالمی بدین عظمت از مقدم خالی باشد چنانکه موجودات دلالت بدانکه از امامی چاره نیست
چنانکه نظر کردیم در بدیع الفطره آدم صفی را یافتیم و بعد از نوح ع همچنین تا حضرت خاتم
النبیین و حضرت امام جعفر صادق فرموده که لو کان الناس رجلین لکان
احدهما الامام سیم آنکه چنین یافتیم که حیوان از وحوش و طیور اهلی و غیر اهلی
نیستند الا ایشان را مقدمی و رئیس مطاع هست با آنکه ایشان غیر مکلفند
پس بنی آدم که بانواع فساد راغبند چگونه ایشان را از رجری و حاکمی بنباشد
می بینیم که هر نوع از انواع اهر خانرا پیشوائیست که تا ان بر بجز زدن تا او بر دارخی
و موضع ننشیند دیگران ننشیند مثل کلاغ و غارنه که در شب و روز دبره روند بشود ای
الیشان در بیش میرود و بانگ میکند و ابجه در عقبند نیز بانگ میکنند تا کلاغ آن
متفرق نشوند در حیات مشهور است که شاه ماران بر مار دیگر ابزار کسوار است و از
عدل او چنانست که هیچ مار گزند نمیکند هیچ جانور برا و دیگر زنبور عسل که از برای
یعسوب خود تخت سازند و او را پاسبان در بانان و سازند و خدم و حشم بکنند
جمیعرا نصیب کرده اند که آب آرند و بر حشی و نبات و گلها از شکوفها و بعضی بیوتات
بنا کنند و اگر یکی از ایشان نا پسند کند بفرماید که او را بدو نیم کنند و از خانه بیرون
اندازند چنانکه قرآن مجید برین احق الحق چهارم آنکه حق تعالی الکمانها را

بیافرید و مقر ملائکه

بیافرید و مقر ملائکه و معبد ایشان گردانید و فلک بروج فلکیه هشتم است ملجا
و منزل کواکب و بروج نهاد و او ان جمله کواکب سیاره و ثابته تابع او گردید و مثا
ل او مثال است و دوازده برج چون دوازده امام و دوازده کواکب که گردا
گردا نکه ذات آفتاب را سلطان کواکب ساخت و حرکات و انوار سایر
کواکب تابع حرکت و نور آفتاب گردانید و جمله کواکب نور از آفتاب میگیرند و این
کواکب چون لشکر آفتابند و آفلاک چون اقالیم ملک پادشاه و بروج چون بلدان در بیان
چون محلات و دقایق چون کوچها و همچنین شهور را تقدیر کرد و رمضان را امام گردانید
و لیالی آفرید و شب قدر را مقدم همه گردانید و ایام بیافرید و جمعه را امام ایشان کرد
و خاکرا بیافرید و سه خاکرا مقدم ایشان ساخت اول خاک تربت حضرت امام حسین ع
که شفاء للناس است و دوم طین ارمن که خاک ذو القرنین است و دو
امراض سیم خاک مدینه منوره که شفاء جذام است و مساکین را بیافرید و مساجد را
مقدم کرد و چون هیچ چیز را بی سردار نگذاشت پس انسان بطریق اولا باشند بجهت آیه
انا عرضنا الامانة چون مراد بامانت دین و شریعت است پس روا نباشد
که آنرا بی معتمد بگذارد ششم آنکه نصب امام در تعیین او جهة عالمیان لا بد است
بعقل و نقل پس بر خدای تعالی واجب است نصب امام چنانکه خداوند عقل را واضح
نظم در جهان بیشوائی باید زانکه بی رهنمائی نشاید معتبر اکبر است بعد پیغمبر و آل الله
ساقی کوثر دوم از مباحث امامت آنست که واجب است آنکه امام

معصوم باشد که اگر معصوم نباشد تسلسل لازم آید زیرا که آنچه باعث است بر
وجود امام آن است که ظالمست از ظلم او و داد خواستن است از برای مظلوم از ظالم پس اگر جایز
باشد آنکه امام معصوم نباشد هر آینه محتاج باشد بامام دیگر و تسلسل شود و از برای آنکه اگر او
فعل معصیت کند پس اگر واجب باشد انکار او بر طرف شود محبت او از دلها و بدلها فرو د نیاید
و منتفع نشود فایده نصب او و اگر واجب نباشد انکار او امر بمعروف و نهی از منکر قطع شود
و این محالست و دیگر از برای آنکه امام نگهدارنده شرع است پس ناچار باشد از عصمت
او تا آنکه بمردم امین باشد و نقصان در دین دیگر آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده که لا ینال عهدی
الظالمین یعنی در نمی یابد عهد مرا ظالمان و مراد بعهد اینجا امامت است بدلیل قول او سبحانه و اذ ا
بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی
قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی چون حق تعالی آزمود ابراهیم را بسخنان چند پس تمام
کرد آن کلماترا فرمود که گردانیدم من ترا امام مردم ابراهیم علیه السلام گفت از ذریت فرزندان
من هم حق تعالی فرمود که در نمی یابد عهد مرا ظالمان پس معلوم شد که مراد بعهد درین آیه امامت
پس ثابت شد که عصمت واجب است بر امام سیم آنست که امام واجب است که نص کرده شده
باشد از نزد حق تعالی زیرا که عصمت از امور باطنه است و آن امور را نمیداند کسی الا حق تعالی پس ناچار باشد
از تعیین کسی که معلوم شده باشد عصمت او بنص حق تعالی یا ظاهر شده معجزه بر دست او و دلالت کند بر عصمت
او چهارم آنست که واجب است آنکه امام افضل اهل زمان خود باشد زیرا که او مقدمست بر همه در
بحث نبوت گذشت که اگر چنین نباشد لازم آید تقدیم مفضول بر فاضل پنجم از مباحث امامت

آنست که امام

یا علی ادرکنی

آنست که امام بعد از پیغمبر علی ابن ابیطالب است بسبب نص قرآن
و اخبار که از پیغمبر شنوانده یعنی از تفاوت دین اتفاق بعد از تفقه بما رسیده
است که او امام بحق است نظم مرا مذهب اینست کین لؤلؤ نیز همین
و کثرت مردم لیست که بعد از نبی مقتدای بحق علی ابن ابی طالب است
و از برای آنکه او افضل اهل زمان خود قوله تعالی و انفسنا و انفسکم که در آیه مباهله
آمده و چون پیغمبر افضل اهل زمان خود بود پس مساوی افضل نیز افضل باشد و از برای آنکه
امام واجب است که معصوم باشد و نبود احدی که دعوی امامت کند بعد از رسول
غیر از او پس آن حضرت امام باشد بلا فصل و از برای آنکه او اعلم بود از جهة رجوع صحابه
باو در وقایع ایشان و رجوع نکرد آن حضرت با احدی در هیچ واقعه بعد از رسول الله ص
نظم کننده در خبر علی ابو طالب حریف غالب هر کس که هست در هر باب بعد
صفه تحقیق کرده خاطر او بیک ملاحظه حل مشکل چهار کتاب و از برای آنکه پیغمبر
فرموده است که اقضاکم علی یعنی علی ابن ابو طالب اعلم و افضل و قاضی تر
دانا تر از شماست و از برای آنکه حضرت از که غیر بود طلاق داد دنیا را سه نوبت و این
بر همه اهل عالم واضح است چنانکه فرمود الدنیا غری غیری الی قد طلقتک ثلاث لا
رجعة فیک یعنی ای دنیا فریب ده غیر مرا که بتحقیق من طلاق داده ام ترا سه نوبت
و مرا بسوی تو رجوع و بازگشتی نیست و این مسئله در واقعه مقرر است که هر گاه سه نوبت
طلاق واقع شد دیگر رجوع بسوی او نیست و نمیتواند کرد پس آن حضرت زاهد ترین همه
امت بوده باشد پس او امام باشد و دلایل بسیاری درین باب هست که بحصر در نمی آید
چنانکه گفته اند کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

پس بباید دانست که امام بعد از رسول ص امیر المؤمنین علی است ع بدلایل مذکوره و
بعد از آن حضرت فرزند برگزیدهٔ او امام حسن ع ابن علی است ع و بعد از ان
برادر او امام حسین ابن علی است ع و بعد از و فرزند مطهر او علی ابن الحسین ع زین
العابدین ع و بعد از و فرزند برگزیدهٔ او امام محمد باقر ع و بعد از او فرزند معصوم او امام
جعفر صادق ع و بعد از و فرزند مطهر او امام موسی کاظم ع و بعد از و فرزند مظلوم او امام علی ابن موسی
الرضا ع و بعد از و فرزند برگزیدهٔ او امام محمد تقی جواد ع و بعد از و فرزند برگزیدهٔ او امام علی نقی
و بعد از و فرزند طیب او امام حسن عسکری ع و بعد از و فرزند طاهر او خلف صالح او
امام محمد مهدی هادی صلواة الله علیهم اجمعین منصوص سابق بر لاحق او و باید که سابق
که افضل اهل زمان خود بود و اعلم و ازهد و غیر آن که مذکور شد و دیگر اینکه منصوص اند
از نزد حق سبحانه و تعالی و باید دانست که باری تعالی طاعت رسول و طاعت اولو الامر
را با طاعت خود فرض کرده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
یعنی طاعت خدای تعالی دارید و طاعت رسول و طاعت اولو الامر مراد باولو الامر
با امامان معصوم اند و اگر یکی را از ایشان انکار کنند چنان باشد که همه را انکار کرده
باشند آورده اند که جبرئیل گفت مصطفی علی ابن موسی الرضا روزی حاضر از اعکت
که امروز علی ابی حمزه وفات کرد و این ساعت ویرا دفن کردند و فرشتگان در قبر
از او سوال کردند که خدای تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست گفت محمد ص گفتند
امام تو کیست گفت علی ابی طالب ع بعد گفت پسر وی امام حسن گفتند بعد از ان
گفت امام حسین ع گفتند بعد از ان علی ابی الحسین گفتند بعد از ان گفت بعد از ان

امام محمد باقر

هو المستعان

امام محمد باقر بعد از ان امام جعفر صادق گفتند بعد از ان فرو ماند چند مرتبه سوال کردند
ندانست مقمعی آتشین بر آتش زدند آتش در وی افتاد و گور وی پر آتش شد
و تا بقیامت بر آتش باشد تا بدانی که اگر یکی را نشناسی چنان باشد که هیچ کدام
نشناخته

نظم

هر که بی مهر علی مایل کوثر گردد — خشک لب دیده تر از خلد برین بر گردد
هر که با مهر علی خاک شود در دل خاک — وادی حشر از ان خاک معطر گردد
هر که در تیغ علی از نظر کج نگرد — مژه در دیدهٔ او راست چه خنجر گردد
هر که اثنا عشری نیست مسلمان نبود — مؤمن آنست که او شبیر و حیدر گردد
بعد حیدر حسن است آنکه امامت بحق — پس حسین است که خاک قدمش زر گردد
زین عابد طلبت بیرو باقر میباش

موسی کاظم و سلطان خراسان بشناس — تا ترا روضهٔ فردوس معطر گردد
با تقی متفق دین محمد نشوی — پس نقی آنکه چه شهد از لب عسکر گردد
نوبت مهدی هادی است نقلند منش — که ز تیغش همه آفاق مسخر گردد
یا رب الها بحق این ده و دو رهبر دین — که ز نسختش دیده منور گردد
در دم مرگ مرا نزد کلمات بجنبان — تا که در قبر زبانم به بیانات تر گردد

فصل هفتم در معاد بدانکه اتفاق کرده اند همه مسلمانان بر انکه اقرار معاد
واجب است بنا نه هر اینه قبیح باشد تکلیف و از برای انکه معاد بدنی ممکن است
و پیغمبر صادق القول صلی الله علیه و اله خبر داده بثبوت پس دانستیم شد
که حقست و خواهد بود و از برای آیات قران دلالت کننده است بر او

معاد

قوله تعالی کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم
ثم یحییکم ثم الیه ترجعون و این آیه در باب معاندان
دین و منکران سید المرسلین نزول یافته خطاب بایشان
کرده میفرماید که چگونه کافر میشوید بخدا و بجز ایمان نمی آورید
و حال آنکه بودید شما مرده کان یعنی جسمانی که اگر احیوة نبود
چون عناصر اربعه که آن خاک است و آب و باد و آتش و اغذیه
چون واشربه و چو اکر مثل نطفه و علقه و مضغه پس زنده کردانید
شما را بعد از آن میرانند شما را نزد انقضاء اجل پس از ان در
قبر بجهة سؤال زنده کردانند شما را و یا در وقت حشر و نشر و
حشر لسوی او باز گردانیده شوید یعنی بجای حق تعالی امر آن
ن فرموده در بهشت یا دوزخ بدان ایمؤمن موحد که زنده
شدن میت در قبر برای سؤال منکر و نکیر باجماع جمیع
امت ثابت شده و هیچ کس از اهل ملت اسلام در آن نزاع
ندارد چنانکه قبلا از ایمان شد یا دو نیز در خبر است که میت
آواز نعلین مردمان که از سر قبر باز میکردند میشنود و بصحت
پیوسته که چون فاطمه بنت اسد رضی الله عنها فوت شد
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و سلم بنفس نفیس خود
بکار او قیام نمود و ردای مبارک خود را کفن او کرد

پیش از انکه

پیش از انکه او را در قبر نهند در قبر در او بخفت و چون او را قبر او بپوشانیدند
بر سر قبر نشست و زمانی در کنار بر قبر داشت و بعد از ان گفت ابنک ابنک یعنی پسر تو
و این را سه نوبت تکرار کرد و چون از ان جا باز گشت اصحاب گفتند یا
رسول الله با هیچ کس این مقدار ترحم نکردی و تلقین نفرمودی فرمود
که او را بر او من حق تربیت مادرانه است ردای خود را کفن او کرده
بجهة حرمت او در قبر او خفتم تا جانوران زمین مضرتی نیابد و اینکه
سه بار گفتم ابنک بجهة ان بود که چون قبر او را بپوشانیدند منکر
و نکیر آمدند او را گفتند خدای تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست محمد
گفتند امام تو کیست فرو ماند من وی کردم که پسر تو است بعد از ان بحال
خود گذاشتند و رفتند و از اینجاست که در تلقین سنت است که سه بار گویند
علی امامی و بصحت پیوسته که چون بنده را در قبر نهند حق تعالی روح او را
به بدن او فرود کند پس زنده شود و هم جواب را باو دهد بعد از ان منکر و نکیر
او را از خدا و رسول و ائمه سؤال کنند اگر عهده ان بیرون آید
گویند بخسپ چون خوابگاه نازنین فرشته بر نزد تا قبر وی فراخ شود
و دری از بهشت بروی گشایند تا نسیم بهشت بر وی وزد و اگر از جواب

تلقین

این نا عاجز نه دیگری آتشین برون نشند که قبر برا آتش شود و در ارجوع خرج بر
کشت بینند و از ینجاست که رسول ع فرموده که القبر روضة من ریاض الجنة
او حفرة من حفر النیران ومثل قوله تعالی والله یبدؤ الخلق ثم یعیده
یعنی حقتعالی در ابتدا خلق را آفرید پس اعاده میکند و زنده میکرداند البشا نزا
ومثل قوله تعالی اَوَلَمْ یَرَ الْاِنْسَانُ اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَاِذَا هُوَ خَصِیمٌ
مُبِینٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ
قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی اَنْشَاَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ ۝

وسبب نزول این آیات آنست که ابی بن خلف و برایتی دیگر عاص ابن وایل
سهمی و بروایت مجاهد و قتاده از امام جعفر صادق ع ابی ابن خلف
بمجلس حضرت پیغمبر ص در آمد و در آن مجلس بعضی از صنادید
قریش حاضر بودند استخوان پوسیده بدست بمالید تا خورد
شد و بباد داد و گفت کیست که این اجزای متفرق را جمع کرده
زنده خواهد ساخت در اثنای اینحال این آمد که آیا ندید و ندانست
آدمی یعنی ابی بانکه ما آفریدیم او را از نطفه پس بعد که آنرا
علقه ساختیم و مرتبه مرتبه مستعد صورت انسانی گردانیده
و روح در آن دمیده از شکم مادر بیرون آوردیم و در طفولیت

بتدریج

بتدریج پرورش دادیم و او را بجد عقل رسانیده و سخن گوی گردانیدیم پس آنگاه
او در باب بعث جدال کننده است هویدا باشد اگر درین باب تامل میکند میداند
که کسی قادر باشد بر آفریدن بوجه مذکور البته قادر خواهد بود بر اعاده بلکه نزد
او سهل تر از آفریدن خواهد بود در اول بار و او با جهت عناد و مکابره منکر
این شد و ما چیزی را در بعث مجادله آغاز کرد و بر زد برای مثلی که از خورد
کردن استخوان پوسیده است و برباد دادن و فراموش کرد یعنی انکار کردن
در آفریدن ما او را از روی عناد گفت کیست زنده کرداند استخوان او حال
آنکه پوسیده باشد حقتعالی بر دانکار قول نمود گفت بگو ای محمد زنده گرداند
استخوانها را آنکس که بقدرت کامله بیافرید آنرا بار اول از عدم بوجود
آورد با آفریدن همه چیزها داناست نظم تعالی الله ای تعلق وجود
همه وجود تو اصل وجود همه هست از تو و از آن و این نعمت دائم
چون تا چنان خوانمت بعزت پیستر حمایت نیز و خرد
بکنه کمالت نبرد هر چیز دارد خرد دست رس دلیل خداوندی
تست لیس پس هر که انکار کند و اعتقاد نکند معاد بدین
کافر است باجماع پس هر که او را عوض باشد از خدا تعالی یا
از غیر او یا او عوض باشد واجبست زنده گردانیدن او را
روز قیامت بدلیل عقلی و نقلی چنانکه در حدیث وارد است

که حضرت رسول الله ص فرموده که اذا کان یوم القیمة لا یرفع العبد
المؤمن قدما علی قدم حتی یسئل عن اربع عن عمره فیما افناه وعن
جسده فیما ابلاه وعن علمه فیما عمل وعن ماله من این اکتسبه وفیما انفقه
یعنی چون روز قیامت میشود هیچ مؤمن را زهره آن که قدم بر قدم نهد تا از
عهده این چهار سؤال بیرون آید اول آنکه از و پرسند که بگو تا عمر خود را
در چه صرف کرده در نور طاعت و ایمان یا در ظلمت و کفر و عصیان چون
از عهده سؤال بیرون آید سؤال دیگر پرسش کنند که قد کردا که چون کمال
رسانیدی در طاعت و پرهیزکاری بوده یا در معصیت و خدا آزاری بعد از آن
سؤال کنند که بگو از انچه دانستی چه عمل کردی از فرایض و نوافل و دوستی
اهل بیت وغیر ذالک و بعد از آن سؤال دیگر پرسش کنند که مال از کجا کسب کردی
از حلال یا حرام و در صرف کردن در صلاح یا فساد پس وجوب معاد واجب باشد
و واجبست زنده گردانیدن غیر آدمی مثل حیوانات وحشی و انسی در روز
قیامت بدلیل سمعی از قرآن وغیره که اگر یکدیگر را ستمی کرده باشند داد خود بستانند
چنانکه در خبر آمده اگر دو گوسفند یکی شاخ دارد و یکی بی شاخ بر یکدیگر کله زده باشند
در روز قیامت حقتعالی آن گوسفند بی شاخ ازان خدا خلق کند و شاخ دار را
بی شاخ تا کله بر یکدیگر زده داد خود از یکدیگر بستانند از جهة عدالت حقتعالی
و میباید دانست که هر ذی حیاتی شربت ممات خواهد نوشید که کل نفس

ذائقة الموت

ذائقة الموت و قابض ارواح حضرت ملک الموت است چون قبض
روح جمیع خلایق کند از انس و جن و ملک نوبت بجبرئیل ع رسید از حضرت
عزت شانه خطاب رسد که ای ملک الموت آیا کسی مانده که قبض روح آن نکنی
گوید خداوندا تو دانی که بغیر از جبرئیل کسی دیگر نمانده خطاب حضرت کریم
در رسد که با جبرئیل بمیر و بعد از آن خطاب بملک الموت در رسد که تو نیز بمیر
چنانکه دیگران مردند در تفسیر این که قوله تعالی وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ
مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ یعنی
دمیده شود در صور پس بی هوش شوند یعنی بمیرند هر که در آسمانهاست
و هر که در زمین است مگر آنکه خدای تعالی خواهد انس ابن مالک روایت کند
که رسول ع فرمود که همین چهار کس بمانند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
حق تعالی فرمان دهد که ای عزرائیل جان میکائیل و اسرافیل را نزع کن
پس از نزع روح ایشان باو گوید که میت یا ملک الموت بمیر و پس بجبرئیل
گوید از مرگ چاره نیست جبرئیل سجده کند و پر بر هم زند و گوید سبحانک تبارکت و
تعالیت یا ذا الجلال والاکرام انگه جان بجان آفرین تسلیم کند و بجز ذات
واجب الوجود نماند که کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ و باید دانست
که مرگ بانواع است مرویست از حضرت امیر المؤمنین علی ع که فرمود که آثار

مرگ از سه کار است که پیش می آید یا بشارت است به نعیم مقیم یا بعذاب الیم یا گرفتاریست بر ترس و بیم و کس نمیداند که از کدام گروه است اما دوست یا که مطیع امر ما بوده بشنوا او را بشارت است به نعیم ابد و دشمن که مخالف ما بشنوا او را [illegible] نوید است بعذاب مخلد و انکه مبهم است کار مبهم است او مؤمن است که اسراف و ظلم کرده باشد بر نفس خود نمیداند که حال او چیست پس او را خدای تعالی در عذاب دشمنان ما بر انگیزد و بشفاعت ما او را از دوزخ خلاص فرماید پس عدل کنید و فرمان بردار باشید و تکیه بر عبادت خود میکنید و عذاب خدا را آسان نگیرید و حضرت امام حسین ع فرموده که بزرگترین شادیست بر مؤمنان و عظیمترین هلاکیست بر کافران و از حضرت امام محمد باقر ع سؤال کردند از مرگ فرمود مرگ همان خوابست که شما را میاید هر شب لیکن مرگ خوابیست دراز که تا روز قیامت بیدار نشوید از وی پس از این خفتگان کسی باشد که در خواب انواع شادی بیند که آنرا اندازه نباشد و کسی باشد که انواع ترس و بیم بیند که آنرا حد نباشد پس آماده باشید هر نوع خواهید مثنوی از جهان بس هست غم خوردن که بدانی که بایدت مردن که جهان بر نشاط نازبود با غم مرگ جانکدان لبود از زمین تا لحد دو گز

چاهست

هو المستعان

چاهست مرده تا زنگ النقد در او هست با غم مرگ کس نباشد خوش آبادان چه عیش در آتش و از حضرت امام جعفر صادق ع از مرگ سؤال کردند فرمود مؤمن را چون گوئی خوشبو که ببوید بخواب رود و غیر مؤمن را چون گزیدن عقرب باشد و بدبدترین عذاب کشتن و کره و هم چنان بود اعضا را بمقراض پاره پاره کنند یا بسنگ بکوبند یا بسوزانند در دیده فرو بند بر سید ند که پس چرا ما فاسقان و کافران را می بینیم که بآسانی جان میدهند و سخن میگویند و میخندند در میان مؤمنان هم بعضی چنین باشند و از هر دو طایفه جمعی باشند که در حالت نزع انواع عذاب و زحمت میکشند حضرت جواب فرمود که هر راحتی که مؤمن در حالت نزع می بینند بشرد و ثواب اوست و هر سختی که در آن حالت میکشد از جهت پاک شدن اوست از گناه تا باخر پاک و پاکیزه و مستحق ثواب ابدی گردد و هر آسانیکه کافر در وقت مردن میاید از برای استیفای مزد نیکیهای اوست که در دنیا کرده باشد تا آخرت محروم ماند و مستحق عذاب ابدی گردد و این از عدل حق تعالی است ظلم نرسد که او واقع نشود حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیت و الثنا بعیادت یکی از اصحاب خود رفت و او در حالت نزع بود

او را فرمود که چگونه یافتی مرگ را گفت در غایت سختی گفت ایمان بخدا و رسول مع تازه کن تا بآسانی جان دهی چنان کرد سکرات مرگ بر او آسان شد و حضرت امام محمد تقی ع فرمود که مؤمنان که مکروه میدارند مردن را در آخرت ایشانرا بهتر است از دنیا و کسی از ابی ذر غفاری پرسید که ما چرا مرگرا مکروه میداریم گفت از برای انکه دنیا عمارت کردید و آخرت را خراب پس مکروه میدارید معمور را بخراب رفتن

فصل در مذمت تکبرات

باین توقع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش و عزت در داشته باشند و در راه رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حرکات و سکنات تمکین و وقار بر خود بندند و گردن کشی کنند و در مجلس بالا نشین طلبند و از اعمال خیر که [illegible] و قاری [illegible] نست و این انواع هم بیکدیگر بسته اند و انواع دیگر هست که بایشان در ملکیر در واخبار بر این مضامین بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که اعظم افراد کبر آنست که سفاهت شمارد مردم را پرسیدند که سفیه شمردن حق کدام است فرمود که آنست که جاهل باشد بحق و طعن کند که اهل حق را و در حدیث دیگر منقولست که شخصی بان حضرت عرض نمود که من طعام نیکو میخورم و بوی خوش میبویم و براق نفیس سوار میشوم و غلام از پی خود میبرم آیا در اینها تکبر هست حضرت فرمود که جبار ملعون آنست که مردم را حقیر داند و حق را جهالت شمارد راوی

گفت

گفت که من حق را جهالت نمی شمارم اما تحقیر مردم را نمیدانم فرمود که کسیکه مردم را جاهل شمارد و تجبر و زیادتی بر ایشان کند او ست جبار و در حدیث دیگر فرموده که داخل بهشت نمیشود کسیکه بقدر سنگینی یکحبه خردل از کبر در دلش باشد راوی گفت انا لله و انا الیه راجعون فرمود که چرا استرجاع میکنی عرض نمود برای اینکه میفرمائی و حال آنکه کسی نیست که تکبر نداشته باشد فرمود که درست نفهمیدی تکبر یکه من گفتم مراد انکار حق است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلعم روز از جماعتی گذشتند که در یکی مجتمع شده بودند حضرت پرسید که برای چه اینجا جمع شده اید گفتند دیوانه در اینجا هست و از روی صرع و جنون حرکات میکند فرمود که این مجنون نیست بلکه مبتلا شده است به بلائی و مجنونی که سزاوار است که او را مجنون گویند که تجبر کند و بسبب عجب براه رود و چپ و راست خود نظر کند و بر خود بالد و دوشها و پهلوهای خود را متکبرانه حرکت کند و تمنای بهشت از خدا نماید با آنکه مشغول معصیت خدا باشد و مردم از شرش ایمن نباشند و امید خیر از او نداشته باشند آنست دیوانه و آنکه تو میگوئید مبتلا است و در حدیث معتبر دیگر منقولست که در وقتیکه امت من بتجبر راه روند و دستها را در راه رفتن دراز کنند و غلامان فارس و روم خدمت ایشان کنند و جنگ و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و بدفع یکدیگر مشغول خواهند شد و بسند معتبر دیگر منقولست که آنحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود و نمیشنود آنرا عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و پیر زناکار و کسیکه جامه خود را بخیلا و تکبر بر زمین بکشد و کسیکه مردم را فتنه کند و گمراه کند و کسیکه منت گذارد بسیار بر مردم و در صاحب حرفی که از دنیا سیر نشود و بسند دیگر منقولست که هر که بنا کند بنائی را از برای ریا و سمعه حقتعالی در روز قیامت آن خانه را تا هفتم طبقه زمین طوقی کند از آتش و در گردن او افکند و بعد از آن او را در جهنم اندازد حتی بسر گفتند یا رسول الله

چگونه

که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل‌ترین خلقند و متواضعان عزیزترین خلقند و ایضاً تفکر
نماید و را اطوار پیشوایان دین چگونه تواضع و شکستگی مینمودند و متذکر شود احادیثی راکه
در مذمت تکبر وارد شده است و برخی از این نحو در باب تواضع مذکور شد انتهی

نوحه

بدن لطیف اکبرم

زینبیم بابا به آه و غوغا به بی‌نوا از مرگ اکبر کند فروشی
شو نوا از داغم سیاه پوشی

چه زینب خاک بر سر نماید که کباب

شو سلیمان به آه و افغان در این بیابان
از مرگ اکبر کند فروشی کشته از داغش سیاه پوشی

صغرینه لیلا به آه و غوغا به بی‌نوا
از مرگ اکبر
شو از داغش سیاه پوشی

صغرینه ظاهر بدیده تر زداغ اکبر
از مرگ کند فروشی
شو نوا از داغش سیاه پوشی

تمام شد

١٠٢